

قانون مدنی

مقدمه

در انتشار و آثار و اجراء قوانین به طور عموم

ماده 1 (اصلاحی 1370,08,14) - مصوبات مجلس شورای اسلامی و نتیجه همه پرسی پس از طی مراحل قانونی به رئیس جمهور ابلاغ می شود. رئیس جمهور باید ظرف مدت پنج روز آن را امضاء و به مجریان ابلاغ نماید و دستور انتشار آن را صادر کند و روزنامه رسمی موظف است ظرف مدت 72 ساعت پس از ابلاغ منتشر نماید.

تبصره (اصلاحی 1370,08,14) - در صورت استتکاف رئیس جمهور از امضاء یا ابلاغ در مدت مذکور در این ماده به دستور رئیس مجلس شورای اسلامی روزنامه رسمی موظف است ظرف مدت 72 ساعت مصوبه را چاپ و منتشر نماید

ماده 2 (اصلاحی 1348,08,29) - قوانین پانزده روز پس از انتشار در سراسر کشور لازم الاجرا است مگر آنکه در خود قانون ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد.

ماده 3 - انتشار قوانین باید در روزنامه رسمی به عمل آید.

ماده 4 - اثر قانون نسبت به آتیه است و قانون نسبت بماقبل خود اثر ندارد مگر اینکه در خود قانون، مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد.

ماده 5 - کلیه سکنه ایران اعم از اتباع داخله و خارجه مطیع قوانین ایران خواهند بود مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.

ماده 6 - قوانین مربوط باحوال شخصیه از قبیل نکاح و طلاق و اهلیت اشخاص وارث در مورد کلیه اتباع ایران ولو اینکه مقیم در خارجه باشند مجری خواهد بود.

ماده 7 - اتباع خارجه مقیم در خاک ایران از حیث مسائل مربوطه به احوال شخصیه و اهلیت خود و همچنین از حیث حقوق ارثیه در حدود معاهدات مطیع قوانین و مقررات دولت متبوع خود خواهند بود.

ماده 8 - اموال غیرمنقول که اتباع خارجه در ایران بر طبق عهود تملک کرده یا می کنند از هر جهت تابع قوانین ایران خواهد بود.

ماده 9 - مقررات عهدی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است.

ماده 10 - قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده اند در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است.

جلد اول - در اموال

کتاب اول - در بیان اموال و مالکیت به طور کلی

باب اول - در بیان انواع اموال

ماده 11 - اموال بر دو قسم است منقول و غیرمنقول.

فصل اول - در اموال غیرمنقول

ماده 12 – مال غیرمنقول آن است که از محلی به محل دیگر نتوان نقل نمود اعم از اینکه استقرار آن ذاتی باشد یا به واسطه عمل انسان به نحوی که نقل آن مستلزم خرابی یا نقص خود مال یا محل آن شود.

ماده 13 – اراضی و ابنیه و آسیا و هر چه که در بنا منصوب و عرفاً جزء بنا محسوب میشود غیرمنقول است و همچنین است لوله‌ها که برای جریان آب یا مقاصد دیگر در زمین یا بنا کشیده شده باشد.

ماده 14 – آینه و پرده نقاشی و مجسمه و امثال آنها در صورتی که در بنا یا زمین بکار رفته باشد بطوری که نقل آن موجب نقص یا خرابی خود آن یا محل آن بشود غیرمنقول است.

ماده 15 – ثمره و حاصل مادام که چیده یا درو نشده است غیرمنقول است اگر قسمتی از آن چیده یا درو شده باشد تنها آن قسمت منقول است.

ماده 16 – مطلق اشجار و شاخه‌های آن و نهال و قلمه مادام که بریده یا کنده نشده است غیر منقول است.

ماده 17 – حیوانات و اشیائی که مالک آن را برای عمل زراعت اختصاص داده باشد از قبیل گاو و گاومیش و ماشین و اسباب و ادوات زراعت و تخم و غیره و به طور کلی هر مال منقول که برای استفاده از عمل زراعت لازم و مالک آنرا باین امر تخصیص داده باشد از جهت صلاحیت محاکم و توقیف اموال جزو ملک محسوب و در حکم مال غیرمنقول است و همچنین است تلمبه و گاو و یا حیوان دیگری که برای آبیاری زراعت یا خانه و باغ اختصاص داده شده است.

ماده 18 – حق انتفاع از اشیاء غیرمنقوله مثل حق عمری و سکنی و همچنین حق ارتفاق نسبت به ملک غیر از قبیل حق العبور و حق المجری و دعوی راجعه به اموال غیرمنقوله از قبیل تقاضای خلع ید و امثال آن تابع اموال غیرمنقول است.

فصل دوم – در اموال منقوله

ماده 19 – اشیائی که نقل آن از محلی به محل دیگر ممکن باشد بدون اینکه بخود یا محل آن خرابی وارد آید منقول است.

ماده 20 – کلیه دیون از قبیل قرض و ثمن مبیع و مال الاجاره عین مستأجره از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول است ولو اینکه مبیع یا عین مستأجره از اموال غیرمنقوله باشد.

ماده 21 – انواع کشتی‌های کوچک و بزرگ و قایق‌ها و آسیاها و حمام‌هایی که در روی رودخانه و دریاها ساخته میشود و میتوان آنها را حرکت داد و کلیه کارخانه‌هایی که نظر به طرز ساختمان جزو بنای عمارتی نباشد داخل در منقولات است ولی توقیف بعضی از اشیاء مزبوره ممکن است نظر به اهمیت آنها موافق ترتیبات خاصه به عمل آید.

ماده 22 – مصالح بنائی از قبیل سنگ و آجر و غیره که برای بنائی تهیه شده یا بواسطه خرابی از بنا جدا شده باشد مادامی که در بنا بکار نرفته داخل منقول است.

فصل سوم – در اموالی که مالک خاص ندارد

ماده 23 – استفاده از اموالی که مالک خاص ندارد مطابق قوانین مربوطه به آنها خواهد بود.

ماده 24 – هیچکس نمیتواند طرق و شوارع عامه و کوچه‌هایی را که آخر آنها مسدود نیست تملک نماید.

ماده 25 – هیچکس نمیتواند اموالی را که مورد استفاده عموم است و مالک خاص ندارد از قبیل پل‌ها و کاروانسراها و آب انبارهای عمومی و مدارس قدیمه و میدان‌گاه‌های عمومی تملک کند. و همچنین است قنوات و چاه‌هایی که مورد استفاده عموم است.

ماده 26 (اصلاحی 1370,08,14) - اموال دولتی که معد است برای مصالح یا انتفاعات عمومی مثل استحکامات و قلاع و خندق‌ها و خاکریزهای نظامی و قورخانه و اسلحه و ذخیره و سفاین جنگی و همچنین اثاثه و ابنیه و عمارات دولتی و سیم‌های تلگرافی دولتی و موزه‌ها و کتابخانه‌های عمومی و آثار تاریخی و امثال آنها و بالجمله آنچه از اموال منقوله و غیرمنقوله که دولت به عنوان مصالح عمومی و منافع ملی در تحت تصرف دارد، قابل تملک خصوصی نیست و همچنین است اموالی که موافق مصالح عمومی به ایالت و ولایت یا ناحیه یا شهری اختصاص یافته باشد.

ماده 27 - اموالی که ملك اشخاص نمی‌باشد و افراد مردم می‌توانند آنها را مطابق مقررات مندرجه در این قانون و قوانین مخصوصه مربوطه به هر يك از اقسام مختلفه آنها تملك کرده و یا از آنها استفاده کنند مباحات نامیده میشود مثل اراضی موات یعنی زمینهای که معطل افتاده و آبادی و کشت و زرع در آنها نباشد.

ماده 28 - اموال مجهول‌الملك با اذن حاکم یا مأذون از قبل او به مصارف فقرا میرسد.

باب دوم - در حقوق مختلفه که برای اشخاص نسبت به اموال حاصل می‌شود

ماده 29 - ممکن است اشخاص نسبت به اموال علاقه‌های ذیل را دارا باشند:

1- مالکیت (اعم از عین یا منفعت)

2- حق انتفاع

3- حق ارتفاق به ملك غیر

فصل اول - در مالکیت

ماده 30 - هر مالکی نسبت به مایملك خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.

ماده 31 - هیچ مالی را از تصرف صاحب آن نمیتوان بیرون کرد مگر به حکم قانون.

ماده 32 - تمام ثمرات و متعلقات اموال منقوله و غیرمنقوله که طبعاً یا در نتیجه عملی حاصل شده باشد بالتبع، مال مالك اموال مزبوره است.

ماده 33 - نما و محصولی که از زمین حاصل میشود مال مالك زمین است چه بخودی خود روئیده باشد یا به واسطه عملیات مالك مگر اینکه نما یا حاصل از اصله یا حبه غیرحاصل شده باشد که در اینصورت درخت و محصول، مال صاحب اصله یا حبه خواهد بود اگر چه بدون رضای صاحب زمین کاشته شده باشد.

ماده 34 - نتاج حیوانات در ملکیت، تابع مادر است و هر کس مالك مادر شد مالك نتاج آن هم خواهد شد.

ماده 35 - تصرف به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

ماده 36 - تصرفی که ثابت شود ناشی از سبب مُمَّلك یا ناقل قانونی نبوده معتبر نخواهد بود.

ماده 37 - اگر متصرف فعلی اقرار کند که ملك سابقاً مال مدعی او بوده است در این صورت مشارالیه نمیتواند برای رد ادعای مالکیت شخص مزبور به تصرف خود استناد کند مگر اینکه ثابت نماید که ملك بناقل صحیح به او منتقل شده است.

ماده 38 - مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای مُحاذی آن است تا هر کجا بالا رود و همچنین است نسبت بزیر زمین بالجمله مالك حق همه گونه تصرف در هوا و قرار دارد مگر آنچه را که قانون استثناء کرده باشد.

ماده 39 - هر بنا و درخت که در روی زمین است و همچنین هر بنا و حفری که در زیر زمین است ملك مالك آن زمین محسوب میشود مگر اینکه خلاف آن ثابت شود

فصل دوم - در حق انتفاع

ماده 40 - حق انتفاع عبارت از حقی است که به موجب آن شخص میتواند از مالی که عین آن ملك دیگری است یا مالك خاصی ندارد استفاده کند.

مبحث اول - در عُمری و رُقبی و سُکنی

ماده 41 - عُمری حق انتفاعی است که به موجب عقدی از طرف مالک برای شخص به مدت عمر خود یا عمر مُنتفع و یا عمر شخص ثالثی برقرار شده باشد.

ماده 42 - رقبی حق انتفاعی است که از طرف مالک برای مدت معینی برقرار میگردد.

ماده 43 - اگر حق انتفاع عبارت از سکونت در مسکنی باشد سکنی یا حق سکنی نامیده میشود و این حق ممکن است به طریق عمری یا به طریق رقبی برقرار شود.

ماده 44 - در صورتی که مالک برای حق انتفاع مدتی معین نکرده باشد حبس مطلق بوده و حق مزبور تا فوت مالک خواهد بود مگر اینکه مالک قبل از فوت خود رجوع کند.

ماده 45 - در موارد فوق حق انتفاع را فقط درباره شخص یا اشخاصی میتوان برقرار کرد که در حین ایجاد حق مزبور وجود داشته باشند ولی ممکن است حق انتفاع تبعاً برای کسانی هم که در حین عقد بوجود نیامده‌اند برقرار شود و مادامی که صاحبان حق انتفاع موجود هستند حق مزبور باقی و بعد از انقراض آنها حق زایل میگردد.

ماده 46 - حق انتفاع ممکن است فقط نسبت به مالی برقرار شود که استفاده از آن با بقای عین ممکن باشد اعم از اینکه مال مزبور منقول باشد یا غیرمنقول و مشاع باشد یا مفروز.

ماده 47 - در حبس اعم از عمری و غیره، قبض شرط صحت است.

ماده 48 - مُنتفع باید از مالی که موضوع حق انتفاع است سوء استفاده نکرده و در حفاظت آن تَعَدی یا تقریط ننماید.

ماده 49 - مخارج لازمه برای نگاهداری مالی که موضوع انتفاع است بر عهده منتفع نیست مگر این که خلاف آن شرط شده باشد.

ماده 50 - اگر مالی که موضوع حق انتفاع است بدون تعدی یا تقریط منتفع تلف شود مشارالیه مسئول آن نخواهد بود.

ماده 51 - حق انتفاع در موارد ذیل زایل میشود:

1- در صورت انقضاء مدت

2- در صورت تلف شدن مالی که موضوع انتفاع است

ماده 52 - در موارد ذیل مُنتفع ضامن تَضَرُّرات مالک است:

1- در صورتی که مُنتفع از مال موضوع انتفاع سوء استفاده کند

2- در صورتی که شرایط مقرر از طرف مالک را رعایت ننماید و این عدم رعایت موجب خسارتی بر موضوع حق انتفاع باشد.

ماده 53 - انتقال عین از طرف مالک بغیر موجب بطلان حق انتفاع نمیشود ولی اگر منتقل‌الیه جاهل باشد که حق انتفاع متعلق به دیگری است اختیار فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده 54 - سایر کیفیات انتفاع از مال دیگری به نحوی خواهد بود که مالک قرار داده یا عرف و عادت اقتضاء بنماید.

مبحث دوم - در وقف

ماده 55 - وقف عبارت است از اینکه عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود.

ماده 56 - وقف واقع میشود به ایجاب از طرف واقف بهر لفظی که صراحتهً دلالت بر معنی آن کند و قبول طبقه اول از موقوف‌علیهم یا قائم مقام قانونی آنها در صورتی که محصور باشند مثل وقف بر اولاد و اگر موقوف‌علیهم غیرمحصور یا وقف بر مصالح عامه باشد در این صورت قبول حاکم شرط است.

- ماده 57 – واقف باید مالك مالی باشد که وقف میکند و به علاوه دارای اهلیتی باشد که در معاملات معتبر است.
- ماده 58 – فقط وقف مالی جائز است که با بقای عین بتوان از آن منتفع شد اعم از اینکه منقول باشد یا غیرمنقول مشاع باشد یا مفروز.
- ماده 59 – اگر واقف عین موقوفه را بتصرف وقف ندهد وقف محقق نمیشود و هر وقت بقبض داد وقف تحقق پیدا می‌کند.
- ماده 60 – در قبض فوریت شرط نیست بلکه مادامی که واقف رجوع از وقف نکرده است هر وقت قبض بدهد وقف تمام میشود.
- ماده 61 – وقف بعد از وقوع آن بنحو صحت و حصول قبض لازم است و واقف نمیتواند از آن رجوع کند یا در آن تغییری بدهد یا از موقوف علیهم کسی را خارج کند یا کسی را داخل در موقوف علیهم نماید یا با آنها شریک کند یا اگر در ضمن عقد متولی معین نکرده بعد از آن متولی قرار دهد یا خود به عنوان تولیت دخالت کند.
- ماده 62 – در صورتی که موقوف علیهم محصور باشند خود آنها قبض میکنند و قبض طبقه اولی کافی است و اگر موقوف علیهم غیرمحصور یا وقف بر مصالح عامه باشد متولی وقف و الا حاکم قبض میکند.
- ماده 63 – ولی و وصی محجورین از جانب آنها موقوفه را قبض میکنند و اگر خود واقف تولیت را برای خود قرار داده باشد قبض خود او کفایت میکند.
- ماده 64 – مالی را که منافع آن موقتاً متعلق به دیگری است میتوان وقف نمود و همچنین وقف ملکی که در آن حق ارتفاق موجود است جائز است بدون اینکه به حق مزبور خللی وارد آید.
- ماده 65 – صحت وقفی که به علت اضرار دیان واقف واقع شده باشد منوط به اجازه دیان است.
- ماده 66 – وقف بر مقاصد غیرمشروع باطل است.
- ماده 67 – مالی که قبض و اقباض آن ممکن نیست وقف آن باطل است لیکن اگر واقف تنها قادر بر اخذ و اقباض آن نباشد و موقوف علیه قادر به اخذ آن باشد صحیح است.
- ماده 68 – هر چیزی که طبعاً یا بر حسب عرف و عادت جزء یا از توابع و متعلقات عین موقوفه محسوب می‌شود داخل در وقف است مگر اینکه واقف آنرا استثناء کند به نحوی که در فصل بیع مذکور است.
- ماده 69 – وقف بر معدوم صحیح نیست مگر به تبع موجود.
- ماده 70 – اگر وقف بر موجود و معدوم معاً واقع شود نسبت به سهم موجود صحیح و نسبت به سهم معدوم باطل است.
- ماده 71 – وقف بر مجهول صحیح نیست.
- ماده 72 – وقف بر نفس به این معنی که واقف خود را موقوف علیه یا جزء موقوف علیهم نماید یا پرداخت دیون یا سایر مخارج خود را از منافع موقوفه قرار دهد باطل است اعم از اینکه راجع بحال حیات باشد یا بعد از فوت.
- ماده 73 – وقف بر اولاد و اقوام و خدمه و واردین و امثال آنها صحیح است.
- ماده 74 – در وقف بر مصالح عامه اگر خود واقف نیز مصداق موقوف علیهم واقع شود میتواند منتفع گردد.
- ماده 75 – واقف میتواند تولیت یعنی اداره کردن امور موقوفه را مادام‌الحیوه یا در مدت معینی برای خود قرار دهد و نیز میتواند متولی دیگری معین کند که مستقلاً یا مجتمعاً با خود واقف اداره کند. تولیت اموال موقوفه ممکن است به يك یا چند نفر دیگر غیر از خود واقف واگذار شود که هر يك مستقلاً یا منضمماً اداره کنند و همچنین واقف میتواند شرط کند که خود او یا متولی که معین شده است نصب متولی کند و یا در اینموضوع هر ترتیبی را که مقتضی بداند قرار دهد.
- ماده 76 – کسیکه واقف او را متولی قرار داده میتواند بدو تولیت را قبول یا رد کند و اگر قبول کرد دیگر نمیتواند رد نماید و اگر رد کرد مثل صورتیست که از اصل متولی قرار داده نشده باشد.

ماده 77 – هر گاه واقف برای دو نفر یا بیشتر به طور استقلال تولیت قرار داده باشد هر يك از آنها فوت کند دیگری یا دیگران مستقلاً تصرف میکنند و اگر به نحو اجتماع قرار داده باشد تصرف هر يك بدون تصویب دیگری یا دیگران نافذ نیست و بعد از فوت یکی از آنها حاکم شخصی را ضمیمه آنکه باقیمانده است مینماید که مجتمعاً تصرف کنند.

ماده 78 – واقف میتواند بر متولی ناظر قرار دهد که اعمال متولی به تصویب یا اطلاع او باشد.

ماده 79 – واقف یا حاکم نمیتواند کسی را که در ضمن عقد وقف متولی قرار داده شده عزل کنند مگر در صورتی که حق عزل شرط شده باشد و اگر خیانت متولی ظاهر شود حاکم ضمّ امین میکند.

ماده 80 – اگر واقف وصف مخصوصی را در شخص متولی شرط کرده باشد و متولی فاقد آن وصف گردد مُعزَل میشود.

ماده 81 (اصلاحی 1370, 08, 14) – در اوقاف عامه که متولی معین نداشته باشد، اداره موقوفه طبق نظر ولی فقیه خواهد بود.

ماده 82 – هر گاه واقف برای اداره کردن موقوفه ترتیب خاصی معین کرده باشد متولی باید به همان ترتیب رفتار کند و اگر ترتیبی قرار نداده باشد متولی باید راجع به تعمیر و اجاره و جمع‌آوری منافع و تقسیم آن بر مستحقین و حفظ موقوفه و غیره مثل وکیل امینی عمل نماید.

ماده 83 – متولی نمیتواند تولیت را به دیگری تفویض کند مگر آنکه واقف در ضمن وقف به او اذن داده باشد ولی اگر در ضمن وقف شرط مباشرت نشده باشد میتواند وکیل بگیرد.

ماده 84 – جائز است واقف از منافع موقوفه سهمی برای عمل متولی قرار دهد و اگر حق التولیه معین نشده باشد متولی مستحق اجرت‌المثل عمل است.

ماده 85 – بعد از آنکه منافع موقوفه حاصل و حصه هر يك از موقوف‌علیه‌هم معین شد موقوف‌علیه میتواند حصه خود را تصرف کند اگر چه متولی اذن نداده باشد مگر اینکه واقف اذن در تصرف را شرط کرده باشد.

ماده 86 – در صورتی که واقف ترتیبی قرار نداده باشد مخارج تعمیر و اصلاح موقوفه و اموری که برای تحصیل منفعت لازم است بر حق موقوف‌علیه‌هم مقدم خواهد بود.

ماده 87 – واقف میتواند شرط کند که منافع موقوفه مابین موقوف‌علیه‌هم به تساوی تقسیم شود یا به تفاوت و یا اینکه اختیار به متولی یا شخص دیگری بدهد که هر نحو مصلحت داند تقسیم کند.

ماده 88 – بیع وقف در صورتی که خراب شود یا خوف آن باشد که منجر به خرابی گردد به طوری که انتفاع از آن ممکن نباشد در صورتی جایز است که عمران آن متعذر باشد یا کسی برای عمران آن حاضر نشود.

ماده 89 – هر گاه بعض موقوفه خراب یا مُشرف به خرابی گردد به طوری که انتفاع از آن ممکن نباشد همان بعض فروخته میشود مگر اینکه خرابی بعض سبب سلب انتفاع قسمتی که باقیمانده است بشود، در این صورت تمام فروخته میشود.

ماده 90 – عین موقوفه در مورد جواز بیع باقرب بغرض واقف تبدیل میشود.

ماده 91 – در موارد ذیل منافع موقوفات عامه صرف بریات عمومیه خواهد شد:

(1) در صورتی که منافع موقوفه مجهول‌المصرف باشد مگر اینکه قدر مُتَقَنّی در بین باشد

(2) در صورتی که صرف منافع موقوفه در مورد خاصی که واقف معین کرده است متعذر باشد

مبحث سوم – در حق انتفاع از مباحات

ماده 92 – هر کس میتواند با رعایت قوانین و نظامات راجع به هر يك از مباحات از آنها استفاده نماید.

فصل سوم – در حق ارتفاق نسبت به ملك غیر و در احکام و آثار املاك نسبت به املاك مجاور

مبحث اول - در حق ارتفاق نسبت به ملك غير

ماده 93 - ارتفاق حقی است برای شخص در ملك دیگری.

ماده 94 - صاحبان املاك میتوانند در ملك خود هر حقی را که بخواهند نسبت به دیگری قرار دهند در این صورت کیفیت استحقاق تابع قرارداد و عقیدست که مطابق آن حق داده شده است.

ماده 95 - هر گاه زمین یا خانه کسی مجرای فاضلاب یا آب باران زمین یا خانه دیگری بوده است صاحب آن خانه یا زمین نمیتواند جلوگیری از آن کند مگر در صورتی که عدم استحقاق او معلوم شود.

ماده 96 - چشمه واقعه در زمین کسی محکوم به ملکیت صاحب زمین است مگر اینکه دیگری نسبت بآن چشمه عیناً یا انتفاعاً حقی داشته باشد.

ماده 97 - هر گاه کسی از قدیم در خانه یا ملك دیگری مجرای آب به ملك خود یا حق مرور داشته صاحب خانه یا ملك نمیتواند مانع آب بردن یا عبور او از ملك خود شود و همچنین است سایر حقوق از قبیل حق داشتن در و شبکه و ناودان و حق شرب و غیره.

ماده 98 - اگر کسی حق عبور در ملك غیر ندارد ولی صاحب ملك اذن داده باشد که از ملك او عبور کنند هر وقت بخواهد میتواند از اذن خود رجوع کرده و مانع عبور او بشود و همچنین است سایر ارتفاقات.

ماده 99 - هیچکس حق ندارد ناودان خود را بطرف ملك دیگری بگذارد یا آب باران از بام خود به بام یا ملك همسایه جاری کند و یا برف بریزد مگر به اذن او.

ماده 100 - اگر مجرای آب شخصی در خانه دیگری باشد و در مجری خرابی بهم رسد به نحوی که عبور آب موجب خسارت خانه شود مالك خانه حق ندارد صاحب مجری را به تعمیر مجری اجبار کند بلکه خود او باید دفع ضرر از خود نماید چنانچه اگر خرابی مجری مانع عبور آب شود مالك خانه ملزم نیست که مجری را تعمیر کند بلکه صاحب حق باید خود رفع مانع کند در اینصورت برای تعمیر مجری میتواند داخل خانه یا زمین شود ولیکن بدون ضرورت حق ورود ندارد مگر به اذن صاحب ملك.

ماده 101 - هرگاه کسی از آبی که ملك دیگری است به نحوی از انحاء حق انتفاع داشته باشد از قبیل دایر کردن آسیا و امثال آن صاحب آن نمیتواند مجری را تغییر دهد به نحوی که مانع از استفاده حق دیگری باشد.

ماده 102 - هر گاه ملكی كلاً یا جزئاً به کسی منتقل شود و برای آن ملك حق الارتفاقی در ملك دیگر یا در جزء دیگر همان ملك موجود باشد آن حق بحال خود باقی می ماند مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد.

ماده 103 - هر گاه شرکاء ملكی دارای حقوق و منافعی باشند و آن ملك مابین شرکاء تقسیم شود هر کدام از آنها بقدر حصه مالك آن حقوق و منافع خواهد بود مثل اینکه اگر ملكی دارای حق عبور در ملك غیر بوده و آن ملك که دارای حق است بین چند نفر تقسیم شود هر يك از آنها حق عبور از همان محلی که سابقاً حق داشته است خواهد داشت.

ماده 104 - حق الارتفاق مستلزم وسایل انتفاع از آن حق نیز خواهد بود مثل اینکه اگر کسی حق شرب از چشمه یا حوض یا آب انبار غیر دارد حق عبور تا آن چشمه یا حوض و آب انبار هم برای برداشتن آب دارد.

ماده 105 - کسی که حق الارتفاق در ملك غیر دارد مخارجی که برای تمتع از آن حق لازم شود به عهده صاحب حق می باشد مگر اینکه بین او و صاحب ملك بر خلاف آن قراری داده شده باشد.

ماده 106 - مالك ملكی که مورد حق الارتفاق غیر است نمیتواند در ملك خود تصرفاتی نماید که باعث تضییع یا تعطیل حق مزبور باشد مگر به اجازه صاحب حق.

ماده 107 - تصرفات صاحب حق در ملك غیر که متعلق حق اوست باید به اندازه ای باشد که قرار دادند و یا به مقدار متعارف و آنچه ضرورت انتفاع اقتضا میکند.

ماده 108 - در تمام مواردی که انتفاع کسی از ملك دیگری به موجب اذن محض باشد مالك می تواند هر وقت بخواهد از اذن خود رجوع کند مگر اینکه مانع قانونی موجود باشد.

ماده 109 - دیواری که مابین دو ملک واقع است مشترك مابین صاحب آن دو ملك محسوب میشود مگر اینکه قرینه یا دلیلی بر خلاف آن موجود باشد.

ماده 110 - بنا به طور ترصیف و وضع سرتیر از جمله قرائن است که دلالت بر تصرف و اختصاص می‌کنند.

ماده 111 - هر گاه از دو طرف بنا متصل به دیوار به طور ترصیف باشد و یا از هر دو طرف بروی دیوار سرتیر گذاشته شده باشد، آن دیوار محکوم به اشتراك است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

ماده 112 - هر گاه قرائن اختصاصی فقط از يك طرف باشد تمام دیوار محکوم به ملکیت صاحب آن طرف خواهد بود مگر اینکه خلافش ثابت شود.

ماده 113 - مخارج دیوار مشترك بر عهده کسانی است که در آن شرکت دارند.

ماده 114 - هیچ‌يك از شرکاء نمیتواند دیگری را اجبار بر بنا و تعمیر دیوار مشترك نماید مگر اینکه دفع ضرر به نحو دیگر ممکن نباشد.

ماده 115 - در صورتی که دیوار مشترك خراب شود و احد شریکین از تجدید بناء و اجازه تصرف در مبنای مشترك امتناع نماید شريك دیگر می‌تواند در حصّه خاص خود تجدید بنای دیوار را کند.

ماده 116 - هر گاه احد شرکاء راضی به تصرف دیگری در مبنا باشد ولی از تحمّل مخارج مضایقه نماید شريك دیگر میتواند بنای دیوار را تجدید کند و در اینصورت اگر بنای جدید با مصالح مشترك ساخته شود دیوار مشترك خواهد بود و الاّ مختص به شریکی است که بنا را تجدید کرده است.

ماده 117 - اگر یکی از دو شريك دیوار مشترك را خراب کند در صورتی که خراب کردن آن لازم نبوده باید آنکه خراب کرده مجدداً آنرا بنا کند.

ماده 118 - هیچ‌يك از دو شريك حق ندارد دیوار مشترك را بالا ببرد یا روی آن بنا سرتیر بگذارد یا دریچه و رف باز کند یا هر نوع تصرفی نماید مگر به اذن شريك دیگر.

ماده 119 - هر يك از شرکاء بر روی دیوار مشترك سرتیر داشته باشد نمیتواند بدون رضای شريك دیگر تیرها را از جای خود تغییر دهد و به جای دیگر از دیوار بگذارد.

ماده 120 - اگر صاحب دیوار به همسایه اذن دهد که به روی دیوار او سرتیر بگذارد یا روی آن بنا کند هر وقت بخواهد می‌تواند از اذن خود رجوع کند مگر اینکه به وجه ملزومی این حق را از خود سلب کرده باشد.

ماده 121 - هر گاه کسی به اذن صاحب دیوار بر روی دیوار سرتیری گذارده باشد و بعد آنرا بردارد نمیتواند مجدداً بگذارد مگر به اذن جدید از صاحب دیوار و همچنین است سایر تصرفات.

ماده 122 - اگر دیواری متمایل به ملك غیر یا شارع و نحو آن شود که مشرف به خرابی گردد صاحب آن اجبار می‌شود که آنرا خراب کند.

ماده 123 - اگر خانه یا زمینی بین دو نفر تقسیم شود یکی از آنها نمیتواند دیگری را مجبور کند که با هم دیواری مابین دو قسمت بکشند.

ماده 124 - اگر از قدیم سرتیر عمارتی روی دیوار مختصی همسایه بوده و سابقه این تصرف معلوم نباشد باید به حال سابق باقی بماند و اگر به سبب خرابی عمارت و نحو آن سرتیر برداشته شود صاحب عمارت میتواند آن را تجدید کند و همسایه حق ممانعت ندارد مگر اینکه ثابت نماید وضعیت سابق به صرف اجازه او ایجاد شده بوده است.

ماده 125 - هر گاه طبقه تحتانی مال کسی باشد و طبقه فوقانی مال دیگری هر يك از آنها میتواند به طور متعارف در حصه اختصاصی خود تصرف بکند لیکن نسبت بسقف بین دو طبقه هر يك از مالکین طبقه فوقانی و تحتانی میتواند در کف یا سقف طبقه اختصاصی خود به طور متعارف آن اندازه تصرف نماید که مزاحم حق دیگری نباشد.

ماده 126 – صاحب اطاق تحتانی نسبت به دیوارهای اطاق و صاحب فوقانی نسبت به دیوارهای غرفه بالاخصاص و هر دو نسبت به سقف مابین اطاق و غرفه بالاشرک متصرف شناخته میشوند.

ماده 127 – پله فوقانی ملك صاحب طبقه فوقانی محسوب است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

ماده 128 – هیچيك از صاحبان طبقه تحتانی و غرفه فوقانی نمیتواند دیگری را اجبار به تعمیر یا مساعدت در تعمیر دیوارها و سقف آن بنماید.

ماده 129 – هر گاه سقف واقع مابین عمارت تحتانی و فوقانی خراب شود در صورتی که بین مالک فوقانی و مالک تحتانی موافقت در تجدید بنا حاصل نشود و قرارداد ملزومی سابقاً بین آنها موجود نباشد هر يك از مالکین اگر تیرِ عا سقف را تجدید نموده چنانچه با مصالح مشترک ساخته شده باشد سقف مشترک است و اگر با مصالح مخصوصه ساخته شده متعلق به بانی خواهد بود.

ماده 130 – کسی حق ندارد خانه خود را به فضای خانه همسایه بدون اذن او خروجی بدهد و اگر بدون اذن خروجی بدهد ملزم برفع آن خواهد بود.

ماده 131 – اگر شاخه درخت کسی داخل در فضای خانه یا زمین همسایه شود باید از آنجا عطف کند و اگر نکرد همسایه میتواند آنرا عطف کند و اگر نشد از حد خانه خود قطع کند و همچنین است حکم ریشه های درخت که داخل ملك غیر میشود.

ماده 132 – کسی نمیتواند در ملك خود تصرفی کند که مستلزم تضرر همسایه شود مگر تصرفی که به قدر متعارف و برای رفع حاجت یا رفع ضرر از خود باشد.

ماده 133 – کسی نمیتواند از دیوار خانه خود به خانه همسایه در باز کند اگر چه دیوار ملك مختصی او باشد لیکن میتواند از دیوار مختصی خود روزنه یا شبکه باز کند و همسایه حق منع او را ندارد ولی همسایه هم میتواند جلو روزنه و شبکه دیوار بکشد یا پرده بیاویزد که مانع رؤیت شود.

ماده 134 – هیچ يك از اشخاصی که در يك معبر یا يك مجری شریکند نمیتوانند شرکاء دیگر را مانع از عبور یا بردن آب شوند.

ماده 135 – درخت و حفیره و نحو آنها که فاصل مابین املاک باشد در حکم دیوار مابین خواهد بود.

مبحث سوم – در حریم املاک

ماده 136 – حریم مقداری از اراضی اطراف ملك و قنات و نهر و امثال آن است که برای کمال انتفاع از آن ضرورت دارد.

ماده 137 – حریم چاه برای آب خوردن (20) گز و برای زراعت (30) گز است.

ماده 138 – حریم چشمه و قنات از هر طرف در زمین رخوه (500) گز و در زمین سخت (250) گز است لیکن اگر مقادیر مذکوره در این ماده و ماده قبل برای جلوگیری از ضرر کافی نباشد باندازه ای که برای دفع ضرر کافی باشد بآن افزوده میشود.

ماده 139 – حریم در حکم ملك صاحب حریم است و تملك و تصرف در آن که منافی باشد با آنچه مقصود از حریم است بدون اذن از طرف مالک صحیح نیست و بنابر این کسی نمیتواند در حریم چشمه و یا قنات دیگری چاه یا قنات بکند ولی تصرفاتی که موجب تضرر نشود جائز است.

کتاب دوم – در اسباب تملك

ماده 140 – تملك حاصل میشود:

(1) به احیاء اراضی موات و حیازت اشیاء مباحه

(2) به وسیله عقود و تعهدات

(3) به وسیله اخذ پشفعه

(4) به ارث

باب اول - در احیاء اراضی موات و مباحه

ماده 141 - مراد از احیای زمین آن است که اراضی موات و مباحه را بوسیله عملیاتی که در عرف آباد کردن محسوب است از قبیل زراعت، درختکاری، بنا ساختن و غیره قابل استفاده نمایند.

ماده 142 - شروع در احیاء از قبیل سنگ چین اطراف زمین یا کندن چاه و غیره تحجیر است و موجب مالکیت نمی‌شود ولی برای تحجیرکننده ایجاد حق اولویت در احیاء می‌نماید.

ماده 143 - هر کس از اراضی موات و مباحه قسمتی را به قصد تملک احیاء کند مالک آن قسمت می‌شود.

ماده 144 - احیاء اطراف زمین موجب تملک وسط آن نیز می‌باشد.

ماده 145 - احیاءکننده باید قوانین دیگر مربوطه به این موضوع را از هر حیث رعایت نماید.

باب دوم در حيازت مباحات

ماده 146 - مقصود از حيازت تصرف و وضع ید است یا مهیا کردن وسایل تصرف و استیلا.

ماده 147 - هر کس مال مباحی را با رعایت قوانین مربوطه به آن حيازت کند مالک آن می‌شود.

ماده 148 - هر کس در زمین مباح نهري بکند و متصل کند به رودخانه آن نهر را احیاء کرده و مالک آن نهر می‌شود ولی مادامی که متصل به رودخانه نشده است تحجیر محسوب است.

ماده 149 - هر گاه کسی به قصد حيازت میاه مباحه نهر یا مجری احداث کند آب مباحی که در نهر یا مجرای مزبور وارد شود ملک صاحب مجری است و بدون اذن مالک نمی‌توان از آن نهري جدا کرد یا زمینی مشروب نمود.

ماده 150 - هر گاه چند نفر در کندن مجری یا چاه شریک شوند بنسبت عمل و مخارجی که موجب تفاوت عمل باشد مالک آب آن میشوند و به همان نسبت بین آنها تقسیم می‌شود.

ماده 151 - یکی از شرکاء نمیتواند از مجرای مشترك مجرائی جدا کند یا دهنه نهر را وسیع یا تنگ کند یا روی آن پل یا آسیاب بسازد یا اطراف آن درخت بکارد یا هر نحو تصرفی کند مگر به اذن سایر شرکاء.

ماده 152 - اگر نصیب مفروض یکی از شرکاء از آب نهر مشترك داخل مجرای مختصی آن شخص شود آن آب ملک مخصوص آن میشود و هر نحو تصرفی در آن میتواند بکند.

ماده 153 - هر گاه نهري مشترك مابین جماعتی باشد و در مقدار نصیب هر يك از آنها اختلاف شود حکم به تساوی نصیب آنها میشود مگر اینکه دلیلی بر زیادتی نصیب بعضی از آنها موجود باشد.

ماده 154 - کسی نمیتواند از ملک غیر آب بملک خود ببرد بدون اذن مالک اگر چه راه دیگری نداشته باشد.

ماده 155 - هر کس حق دارد از نهريهای مباحه اراضی خود را مشروب کند یا برای زمین و آسیاب و سایر حوائج خود از آن نهر جدا کند.

ماده 156 - هر گاه آب نهر کافی نباشد که تمام اراضی اطراف آن مشروب شود و مابین صاحبان اراضی در تقدم و تأخر اختلاف شود و هیچ يك نتواند حق تقدم خود را ثابت کند با رعایت ترتیب هر زمینی که به منبع آب نزدیکتر است به قدر حاجت حق تقدم بر زمین پائینتر خواهد داشت.

ماده 157 - هر گاه دو زمین در دو طرف نهر محاذی هم واقع شوند و حق تقدم یکی بر دیگری محرز نباشد و هر دو در يك زمان بخواهند آب ببرند و آب کافی برای هر دو نباشد باید برای تقدم و تأخر در بردن آب بنسبت حصه قرعه زده و اگر آب کافی برای هر دو باشد بنسبت حصه تقسیم می‌کنند.

ماده 158 - هر گاه تاریخ احیاء اراضی اطراف رودخانه مختلف باشد زمینی که احیاء آن مقدم بوده است در آب نیز مقدم میشود بر زمین متأخر در احیاء اگر چه پائینتر از آن باشد.

ماده 159 - هر گاه کسی بخواهد جدیداً زمینی در اطراف رودخانه احیاء کند اگر آب رودخانه زیاد باشد و برای صاحبان اراضی سابقه تضییعی نباشد میتواند از آب رودخانه زمین جدید را مشروب کند و الا حق بردن آب ندارد اگر چه زمین او بالاتر از سایر اراضی باشد.

ماده 160 - هر کس در زمین خود یا اراضی مباحه به قصد تملك قنات یا چاهی بکند تا به آب برسد یا چشمه جاری کند مالك آب آن می‌شود و در اراضی مباحه مادامی که به آب نرسیده تحجیر محسوب است.

باب سوم - در معادن

ماده 161 - معدنی که در زمین کسی واقع شده باشد ملك صاحب زمین است و استخراج آن تابع قوانین مخصوصه خواهد بود.

باب چهارم - در اشیاء پیدا شده و حیوانات ضالّه

فصل اول - در اشیاء پیدا شده

ماده 162 (اصلاحی 1370,08,14) - هر کس مالی پیدا کند که قیمت آن کمتر از يك درهم که وزن آن 12/6 نخود نقره باشد، میتواند آنرا تملك کند.

ماده 163 (اصلاحی 1370,08,14) - اگر قیمت مال پیدا شده يك درهم که وزن آن 12/6 نخود نقره یا بیشتر باشد، پیداکننده باید یکسال تعریف کند و اگر در مدت مزبور صاحب مال پیدا نشد، مشارالیه مختار است که آن را به طور امانت نگاه دارد یا تصرف دیگری در آن بکند در صورتی که آن را به طور امانت نگاه دارد و بدون تقصیر او تلف شود، ضامن نخواهد بود.

تبصره (الحاقی 1370,08,14) - در صورتی که پیداکننده مال از همان ابتدا یا پیش از پایان مدت يك سال علم حاصل کند که تعریف بی‌فایده است و یا از یافتن صاحب مال مأیوس گردد تکلیف تعریف از او ساقط می‌شود.

ماده 164 (اصلاحی 1370,08,14) - تعریف اشیاء پیدا شده عبارت است از نشر و اعلان بر حسب مقررات شرعی به نحوی که بتوان گفت که عادتاً به اطلاع اهالی محل رسیده است.

ماده 165 - هر کس در بیابان یا خرابه که خالی از سکنه بوده و مالك خاصی ندارد مالی پیدا کند می‌تواند آنرا تملك کند و محتاج به تعریف نیست مگر اینکه معلوم باشد که مال عهد زمان حاضر است در این صورت در حکم سایر اشیاء پیدا شده در آبادی خواهد بود.

ماده 166 - اگر کسی در ملك غیر یا ملکی که از غیر خریده مالی پیدا کند یا احتمال بدهد که مال مالك فعلی یا مالکین سابق است باید بآنها اطلاع بدهد اگر آنها مدعی مالکیت شدند و بقرائن مالکیت آنها معلوم شد باید به آنها بدهد و الا به طریقی که فوقاً مقرر است رفتار نماید.

ماده 167 - اگر مالی که پیدا شده است ممکن نیست باقی بماند و فاسد میشود باید به قیمت عادلّه فروخته شود و قیمت آن در حکم خود مال پیدا شده خواهد بود.

ماده 168 - اگر مال پیدا شده در زمان تعریف بدون تقصیر پیداکننده تلف شود مشارالیه ضامن نخواهد بود.

ماده 169 - منافعی که از مال پیدا شده حاصل می‌شود قبل از تملك متعلق به صاحب آن است و بعد از تملك مال پیدا کننده است.

فصل دوم - در حیوانات ضالّه

ماده 170 - حیوان گم شده (ضالّه) عبارت از هر حیوان مملوکی است که بدون متصرف یافت شود ولی اگر حیوان مزبور در چراگاه یا نزدیک آبی یافت شود یا مُتِمَكِّن از دفاع خود در مقابل حیوانات درنده باشد ضالّه محسوب نمی‌گردد.

ماده 171 - هر کس حیوانات ضالّه پیدا نماید باید آنرا به مالك آن رد کند و اگر مالك را شناسد باید به حاکم یا قائم مقام او تسلیم کند و الا ضامن خواهد بود اگر چه آن را بعد از تصرف رها کرده باشد.

ماده 172 - اگر حیوان گمشده در نقاط مسکونه یافت شود و پیدا کننده با دست رسی به حاکم یا قائم مقام او آنرا تسلیم نکند حق مطالبه مخارج نگاه داری آنرا از مالك نخواهد داشت. هر گاه حیوان ضالّه در نقاط غیر مسکونه یافت شود پیداکننده میتواند مخارج نگاهداری آنرا از مالك مطالبه کند

مشروط بر اینکه از حیوان انتفاعی نبرده باشد و الا مخارج نگاه داری با منافع حاصله احتساب و پیداکننده یا مالک فقط برای بقیه حق رجوع به یکدیگر را خواهد داشت.

باب پنجم – در دفینه

ماده 173 – دفینه مالی است که در زمین یا بنائی دفن شده و بر حسب اتفاق و تصادف پیدا می‌شود.

ماده 174 – دفینه که مالک آن معلوم نباشد ملک کسی است که آن را پیدا کرده است.

ماده 175 – اگر کسی در ملک غیر دفینه پیدا نماید باید به مالک اطلاع دهد اگر مالک زمین مدعی مالکیت دفینه شد و آنرا ثابت کرد دفینه به مدعی مالکیت تعلق میگیرد.

ماده 176 – دفینه که در اراضی مباحه کشف شود متعلق به مستخرج آن است.

ماده 177 – جواهری که از دریا استخراج می‌شود ملک کسی است که آنرا استخراج کرده است و آنچه که آب به ساحل می‌اندازد ملک کسی است که آن را حیازت نماید.

ماده 178 – مالی که در دریا غرق شده و مالک از آن اعراض کرده است مال کسی است که آنرا بیرون بیاورد.

باب ششم – در شکار

ماده 179 – شکار کردن موجب تملك است.

ماده 180 – شکار حیوانات اهلی و حیوانات دیگری که علامت مالکیت در آن باشد موجب تملك نمی‌شود.

ماده 181 – اگر کسی کندو یا محلی برای زنبور عسل تهیه کند زنبور عسلی که در آن جمع میشوند ملک آن شخص است همینطور است حکم کبوتر که در برج کبوتر جمع شود.

ماده 182 – مقررات دیگر راجع به شکار بموجب نظامات مخصوصه معین خواهد شد.

قسمت دوم

در عقود و معاملات و الزامات

باب اول – در عقود و تعهدات به طور کلی

ماده 183 – عقد عبارت است از اینکه يك یا چند نفر در مقابل يك یا چند نفر دیگر تعهد بر امری نمایند و مورد قبول آنها باشد.

فصل اول – در اقسام عقود و معاملات

ماده 184 – عقود و معاملات به اقسام ذیل منقسم می‌شوند:

لازم، جائز، خیار، مُنَجَز و مُعَلَّق.

ماده 185 – عقد لازم آن است که هیچ يك از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشد مگر در موارد معینه.

ماده 186 – عقد جائز آنست که هر يك از طرفین بتواند هر وقتی بخواهد فسخ کند.

ماده 187 – عقد ممکن است نسبت به يك طرف لازم باشد و نسبت به طرف دیگر جائز.

ماده 188 – عقد خیاری آن است که برای طرفین یا یکی از آنها یا برای ثالثی اختیار فسخ باشد.

ماده 189 – عقد منجز آنست که تأثیر آن بر حسب انشاء موقوف به امر دیگری نباشد و الا معلق خواهد بود.

فصل دوم – در شرایط اساسی برای صحت معامله

ماده 190 – برای صحت هر معامله شرایط ذیل اساسی است.

1) قصد طرفین و رضای آنها

2) اهلیت طرفین

3) موضوع معین که مورد معامله باشد

4) مشروعیت وجه معامله

مبحث اول – در قصد طرفین و رضای آنها

ماده 191 – عقد محقق میشود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند.

ماده 192 – در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد اشاره که مبین قصد و رضا باشد کافی خواهد بود.

ماده 193 – انشاء معامله ممکن است بوسیله عملی که مبین قصد و رضا باشد مثل قبض و اقباض حاصل گردد مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.

ماده 194 – الفاظ و اشارات و اعمال دیگر که متعاملین به وسیله آن انشاء معامله می نمایند باید موافق باشد بنحوی که احد طرفین همان عقدی را قبول کند که طرف دیگر قصد انشاء آنرا داشته است و الا معامله باطل خواهد بود.

ماده 195 – اگر کسی در حال مستی یا بیهوشی یا در خواب معامله نماید آن معامله بواسطه فقدان قصد باطل است.

ماده 196 – کسی که معامله میکند آن معامله برای خود آن شخص محسوب است مگر اینکه در موقع عقد خلاف آنرا تصریح نماید یا بعد خلاف آن ثابت شود معذک ممکن است در ضمن معامله که شخص برای خود میکند تعهدی هم به نفع شخص ثالثی بنماید.

ماده 197 – در صورتیکه ثمن یا مئمن معامله عین متعلق بغیر باشد آن معامله برای صاحب عین خواهد بود.

ماده 198 – ممکن است طرفین یا یکی از آنها بوكالت از غیر اقدام بنماید و نیز ممکن است که يك نفر به وکالت از طرف متعاملین این اقدام را به عمل آورد.

ماده 199 – رضای حاصل در نتیجه اشتباه یا اکراه موجب نفوذ معامله نیست.

ماده 200 – اشتباه وقتی موجب عدم نفوذ معامله است که مربوط به خود موضوع معامله باشد.

ماده 201 – اشتباه در شخص طرف به صحت معامله خللی وارد نمی آورد مگر در مواردی که شخصیت طرف علت عمده عقد بوده باشد.

ماده 202 – اکراه به اعمالی حاصل می شود که مؤثر در شخص با شعوری بوده و او را نسبت به جان یا مال یا آبروی خود تهدید کند بنحوی که عادتاً قابل تحمل نباشد. در مورد اعمال اکراه آمیز سن و شخصیت و اخلاق و مرد یا زن بودن شخص باید در نظر گرفته شود.

ماده 203 – اکراه موجب عدم نفوذ معامله است اگر چه از طرف شخص خارجی غیر از متعاملین واقع شود.

ماده 204 – تهدید طرف معامله در نفس یا جان یا آبروی اقوام نزدیک او از قبیل زوج و زوجه و آباء و اولاد موجب اکراه است. در مورد این ماده تشخیص نزدیکی درجه برای مؤثر بودن اکراه بسته بنظر عرف است.

ماده 205 – هر گاه شخصی که تهدید شده است بداند که تهدید کننده نمی تواند تهدید خود را به موقع اجرا گذارد و یا خود شخص مزبور قادر باشد بر اینکه بدون مشقت اکراه را از خود دفع کند و معامله را واقع نسازد آن شخص مکره محسوب نمی شود.

ماده 206 – اگر کسی در نتیجه اضطراب اقدام به معامله کند مکره محسوب نشده و معامله اضطرابی معتبر خواهد بود.

ماده 207 – ملزم شدن شخص به انشاء معامله به حکم مقامات صالحه قانونی اکراه محسوب نمی‌شود.

ماده 208 – مجرد خوف از کسی بدون آنکه از طرف آن کس تهدیدی شده باشد اکراه محسوب نمی‌شود.

ماده 209 – امضاء معامله بعد از رفع اکراه موجب نفوذ معامله است.

مبحث دوم – در اهلیت طرفین

ماده 210 – متعاملین باید برای معامله اهلیت داشته باشند.

ماده 211 – برای اینکه متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند.

ماده 212 – معامله با اشخاصی که بالغ یا عاقل یا رشید نیستند به واسطه عدم اهلیت باطل است.

ماده 213 – معامله مجبورین نافذ نیست.

مبحث سوم – در مورد معامله

ماده 214 – مورد معامله باید مال یا عملی باشد که هر يك از متعاملین تعهد تسلیم یا ایفاء آن را می‌کنند.

ماده 215 – مورد معامله باید مالیت داشته و متضمن منفعت عقلانی مشروع باشد.

ماده 216 – مورد معامله باید مبهم نباشد مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است.

مبحث چهارم – در جهت معامله

ماده 217 – در معامله لازم نیست که جهت آن تصریح شود ولی اگر تصریح شده باشد باید مشروع باشد و الا معامله باطل است.

ماده 218 (اصلاحی 1370,08,14) – هرگاه معلوم شود که معامله با قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده آن معامله باطل است.

ماده 218 مکرر (الحاقی 1370,08,14) – هرگاه طلبکار به دادگاه دادخواست داده دلائل اقامه نماید که مدیون برای فرار از دین قصد فروش اموال خود را دارد، دادگاه می‌تواند قرار توقیف اموال وی را به میزان بدهی او صادر نماید که در این صورت بدون اجازه دادگاه حق فروش اموال را نخواهد داشت.

فصل سوم – در اثر معاملات

مبحث اول – در قواعد عمومی

ماده 219 – عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد بین متعاملین و قائم مقام آنها لازم‌الاتباع است مگر اینکه به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود.

ماده 220 – عقود نه فقط متعاملین را به اجرای چیزی که در آن تصریح شده است ملزم می‌نماید بلکه متعاملین به کلیه نتایجی هم که به موجب عرف و عادت یا به موجب قانون از عقد حاصل می‌شود ملزم می‌باشند.

ماده 221 – اگر کسی تعهد اقدام به امری را بکند یا تعهد نماید که از انجام امری خودداری کند در صورت تخلف مسئول خسارت طرف مقابل است مشروط بر اینکه جبران خسارت تصریح شده و یا تعهد عرفاً به منزله تصریح باشد و یا برحسب قانون، موجب ضمان باشد.

ماده 222 – در صورت عدم ایفاء تعهد با رعایت ماده فوق حاکم می‌تواند به کسی که تعهد به نفع او شده است اجازه دهد که خود او عمل را انجام دهد و متخلف را بتادیبه مخارج آن محکوم نماید.

ماده 223 – هر معامله که واقع شده باشد محمول بر صحت است مگر اینکه فساد آن معلوم شود.

ماده 224 – الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه.

ماده 225 – مُتعارف بودن امری در عرف و عادت به طوریکه عقد بدون تصریح هم منصرف آن باشد به منزله ذکر در عقد است.

مبحث دوم – در خسارات حاصله از عدم اجرای تعهدات

ماده 226 – در مورد عدم ایفاء تعهدات از طرف یکی از متعاملین طرف دیگر نمی‌تواند ادعای خسارت نماید مگر اینکه برای ایفاء تعهد مدت معینی مقرر شده و مدت مزبور منقضی شده باشد و اگر برای ایفاء تعهد مدتی مقرر نبوده طرف وقتی می‌تواند ادعای خسارت نماید که اختیار موقع انجام با او بوده و ثابت نماید که انجام تعهد را مطالبه کرده است.

ماده 227 – متخلف از انجام تعهد وقتی محکوم بتأدیه خسارت میشود که نتواند ثابت نماید که عدم انجام به واسطه علت خارجی بوده است که نمی‌توان مربوط به او نمود.

ماده 228 – در صورتی که موضوع تعهد تأدیه وجه نقدی باشد حاکم می‌تواند با رعایت ماده 221 مدیون را به جبران خسارت حاصله از تأخیر در تأدیه دین محکوم نماید.

ماده 229 – اگر متعهد به واسطه حادثه که دفع آن خارج از حیطه اقتدار اوست نتواند از عهده تعهد خود برآید، محکوم بتأدیه خسارت نخواهد بود.

ماده 230 – اگر در ضمن معامله شرط شده باشد که در صورت تخلف متخلف مبلغی بعنوان خسارت تأدیه نماید حاکم نمی‌تواند او را به بیشتر یا کمتر از آن چه که ملزم شده است محکوم کند.

مبحث سوم – در اثر عقود نسبت به اشخاص ثالث

ماده 231 – معاملات و عقود فقط درباره طرفین متعاملین و قائم مقام قانونی آنها مؤثر است مگر در مورد ماده 196

فصل چهارم – در بیان شرایطی که در ضمن عقد می‌شود

مبحث اول – در اقسام شرط

ماده 232 – شروط مفصله ذیل باطل است ولی مفسد عقد نیست:

1 – شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد.

2 – شرطی که در آن نفع و فایده نباشد.

3 – شرطی که نامشروع باشد.

ماده 233 – شروط مفصله ذیل باطل و موجب بطلان عقد است.

1 – شرط خلاف مقتضای عقد.

2 – شرط مجهولی که جهل به آن موجب جهل بعوضین شود

ماده 234 – شرط بر سه قسم است:

1 – شرط صفت.

2 – شرط نتیجه

3- شرط فعل اثباتاً یا نفیاً.

شرط صفت عبارت است از شرط راجعه بکیفیت یا کمیت مورد معامله شرط نتیجه آن است که تحقق امری در خارج شرط شود. شرط فعل آنستکه اقدام یا عدم اقدام بفعلی بر یکی از متعاملین یا بر شخص خارجی شرط شود.

مبحث دوم – در احکام شرط

ماده 235 – هر گاه شرطی که در ضمن عقد شده است شرط صفت باشد و معلوم شود آن صفت موجود نیست کسی که شرط به نفع او شده است اختیار فسخ خواهد داشت.

ماده 236 – شرط نتیجه در صورتی که حصول آن نتیجه موقوف به سبب خاصی نباشد آن نتیجه به نفس اشتراط حاصل میشود.

ماده 237 – هر گاه شرط در ضمن عقد شرط فعل باشد اثباتاً یا نفیاً کسی که ملتزم به انجام شرط شده است باید آن را به جا بیاورد و در صورت تخلف طرف معامله میتواند به حاکم رجوع نموده تقاضای اجبار به وفاء شرط بنماید.

ماده 238 – هر گاه فعلی در ضمن عقد شرط شود و اجبار ملتزم به انجام آن غیر مقدور ولی انجام آن به وسیله شخص دیگری مقدور باشد حاکم میتواند به خرج ملتزم موجبات انجام آن فعل را فراهم کند.

ماده 239 – هر گاه اجبار مشروط علیه برای انجام فعل مشروط ممکن نباشد و فعل مشروط هم از جمله اعمالی نباشد که دیگری بتواند از جانب او واقع سازد طرف مقابل حق فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده 240 – اگر بعد از عقد انجام شرط مُمتنع شود یا معلوم شود که حین العقد ممتنع بوده است کسی که شرط بر نفع او شده است اختیار فسخ معامله را خواهد داشت مگر اینکه امتناع مستند به فعل مشروطه باشد.

ماده 241 – ممکن است در معامله شرط شود که یکی از متعاملین برای آنچه که به واسطه معامله مشغول الذمه می شود رهن یا ضامن بدهد.

ماده 242 – هر گاه در عقد شرط شده باشد که مشروط علیه مال معین را رهن دهد و آن مال تلف یا معیوب شود مشروطه اختیار فسخ معامله را خواهد داشت نه حق مطالبه عوض رهن یا آرش عیب و اگر بعد از آنکه مال را مشروطه به رهن گرفت آن مال تلف یا معیوب شود دیگر اختیار فسخ ندارد.

ماده 243 – هر گاه در عقد شرط شده باشد که ضامنی داده شود و این شرط انجام نگیرد مشروط له حق فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده 244 – طرف معامله که شرط به نفع او شده میتواند از عمل به آن شرط صرف نظر کند که در این صورت مثل آن است که این شرط در معامله قید نشده باشد لیکن شرط نتیجه قابل إسقاط نیست.

ماده 245 – إسقاط حق حاصل از شرط ممکن است به لفظ باشد یا به فعل یعنی عملی که دلالت بر إسقاط شرط نماید.

ماده 246 – در صورتی که معامله به واسطه اقاله یا فسخ بهم بخورد شرطی که در ضمن آن شده است باطل می شود و اگر کسی که ملزم به انجام شرط بوده است عمل به شرط کرده باشد میتواند عوض او را از مشروطه بگیرد.

فصل پنجم – در معاملاتی که موضوع آن مال غیر است یا معاملات فضولی

ماده 247 – معامله به مال غیر جز به عنوان ولایت یا وصایت یا وکالت نافذ نیست ولو اینکه صاحب مال باطناً راضی باشد ولی اگر مالک یا قائم مقام او پس از وقوع معامله آنرا اجازه نمود در این صورت معامله صحیح و نافذ میشود.

ماده 248 – اجازه مالک نسبت به معامله فضولی حاصل می شود بلفظ یا فعلی که دلالت بر امضاء عقد نماید.

ماده 249 – سکوت مالک ولو با حضور در مجلس عقد اجازه محسوب نمی شود.

ماده 250 – اجازه در صورتی مؤثر است که مسبوق بر رد نباشد و الا اثری ندارد.

ماده 251 – رد معامله فضولی حاصل میشود به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر عدم رضای به آن نماید.

ماده 252 - لازم نیست اجازه یا رد فوری باشد. اگر تأخیر موجب تضرر طرف اصیل باشد مشارالیه میتواند معامله را به هم بزند.

ماده 253 - در معامله فضولی اگر مالک قبل از اجازه یا رد فوت نماید اجازه یا رد با وارث است.

ماده 254 - هر گاه کسی نسبت به مال غیر معامله نماید و بعد از آن به نحوی از انحاء به معامله کننده فضولی منتقل شود صرف تملک موجب نفوذ معامله سابقه نخواهد بود.

ماده 255 - هر گاه کسی نسبت به مالی معامله به عنوان فضولی نماید و بعد معلوم شود که آن مال ملک معامله کننده بوده است یا ملک کسی بوده است که معامله کننده میتواند است از قبل او ولایه یا وکاله معامله نماید در اینصورت نفوذ و صحت معامله موکول با اجازه معامل است و الا معامله باطل خواهد بود.

ماده 256 - هر گاه کسی مال خود و مال غیر را به يك عقدی منتقل کند یا انتقال مالی را برای خود و دیگری قبول کند معامله نسبت به خود او نافذ و نسبت بغیر فضولی است.

ماده 257 - اگر عین مالی که موضوع معامله فضولی بوده است قبل از اینکه مالک معامله فضولی را اجازه یا رد کند مورد معامله دیگر نیز واقع شود مالک میتواند هر يك از معاملات را که بخواهد اجازه کند در اینصورت هر يك را اجازه کرد معاملات بعد از آن نافذ و سابق بر آن باطل خواهد بود.

ماده 258 - نسبت به منافع مالی که مورد معامله فضولی بوده است و همچنین نسبت به منافع حاصله از عوض آن اجازه یا رد از روز عقد مؤثر خواهد بود.

ماده 259 - هر گاه معامل فضولی مالی را که موضوع معامله بوده است به تصرف متعامل داده باشد و مالک آن معامله را اجازه نکند متصرف ضامن عین و منافع است.

ماده 260 - در صورتی که معامل فضولی عوض مالی را که موضوع معامله بوده است گرفته و در نزد خود داشته باشد و مالک با اجازه معامله قبض عوض را نیز اجازه کند دیگر حق رجوع به طرف دیگر نخواهد داشت.

ماده 261 - در صورتی که مبيع فضولی به تصرف مشتری داده شود هر گاه مالک معامله را اجازه نکرد مشتری نسبت به اصل مال و منافع مدتی که در تصرف او بوده ضامن است اگر چه منافع را استیفاء نکرده باشد و همچنین است نسبت به هر عیبی که در مدت تصرف مشتری حادث شده باشد.

ماده 262 - در مورد ماده قبل مشتری حق دارد که برای استرداد ثمن عیناً یا مثلاً یا قیمه به بایع فضولی رجوع کند.

ماده 263 - هر گاه مالک معامله را اجازه نکند و مشتری هم بر فضولی بودن آن جاهل باشد حق دارد که برای ثمن و کلیه غرامات به بایع فضولی رجوع کند و در صورت عالم بودن فقط حق رجوع برای ثمن را خواهد داشت.

فصل ششم - در سقوط تعهدات

ماده 264 - تعهدات به یکی از طرق ذیل ساقط میشود:

1 - به وسیله وفاء بعهد.

2 - به وسیله اقاله.

3 - به وسیله ابراء.

4 - به وسیله تبدیل تعهد.

5 - به وسیله تهاتر.

6- به وسیله مالکیت مافی الذمه.

مبحث اول - در وفاء به عهد

- ماده 265 - هر کس مالی به دیگری بدهد ظاهر در عدم تیرُّع است بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون اینکه مقروض آن چیز باشد می‌تواند استرداد کند.
- ماده 266 - در مورد تعهداتی که برای متعهدله قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد اگر متعهد به میل خود آنرا ایفاء نماید دعوی استرداد او مسموع نخواهد بود.
- ماده 267 - ایفاء دین از جانب غیر مدیون هم جائز است اگر چه از طرف مدیون اجازه نداشته باشد ولیکن کسی که دین دیگری را ادا می‌کند اگر به اذن باشد حق مراجعه به او دارد و الاً حق رجوع ندارد.
- ماده 268 - انجام فعلی در صورتی که مباشرت شخص متعهد شرط شده باشد به وسیله دیگری ممکن نیست مگر با رضایت متعهدله.
- ماده 269 - وفاء به عهد وقتی محقق می‌شود که متعهد چیزی را که می‌دهد مالک و یا مأذون از طرف مالک باشد و شخصاً هم اهلیت داشته باشد.
- ماده 270 - اگر متعهد در مقام وفاء به عهد مالی تأدیه نماید دیگر نمی‌تواند به عنوان اینکه در حین تأدیه مالک آن مال نبوده استرداد آنرا از متعهدله بخواهد مگر اینکه ثابت کند که مال غیر و یا مجوز قانونی در ید او بوده بدون اینکه اذن در تأدیه داشته باشد.
- ماده 271 - دین باید به شخص داین یا به کسی که از طرف او وکالت دارد تأدیه گردد یا به کسی که قانوناً حق قبض را دارد.
- ماده 272 - تأدیه به غیر اشخاص مذکور در ماده فوق وقتی صحیح است که داین راضی شود.
- ماده 273 - اگر صاحب حق از قبول آن امتناع کند متعهد به وسیله تصرف دادن آن به حاکم یا قائم مقام او بری می‌شود و از تاریخ این اقدام مسئول خسارتی که ممکن است به موضوع حق وارد آید نخواهد بود.
- ماده 274 - اگر متعهدله اهلیت قبض نداشته باشد تأدیه در وجه او معتبر نخواهد بود.
- ماده 275 - متعهدله را نمی‌توان مجبور نمود که چیز دیگری به غیر آنچه که موضوع تعهد است قبول نماید اگر چه آن شیء قیمتاً معادل یا بیشتر از موضوع تعهد باشد.
- ماده 276 - مدیون نمی‌تواند مالی را که از طرف حاکم ممنوع از تصرف در آن شده است در مقام وفاء به عهد تأدیه نماید.
- ماده 277 - متعهد نمی‌تواند متعهدله را مجبور به قبول قسمتی از موضوع تعهد نماید ولی حاکم می‌تواند نظر به وضعیت مدیون مهلت عادلانه یا قرار اقساط دهد.
- ماده 278 - اگر موضوع تعهد عین معینی باشد تسلیم آن به صاحبش در وضعیتی که حین تسلیم دارد موجب برائت متعهد می‌شود اگر چه کسر و نقصان [داشته باشد مشروط بر اینکه کسر و نقصان] از تعدی یا تفریط متعهد ناشی نشده باشد مگر در مواردی که در این قانون تصریح شده است ولی اگر متعهد با انقضاء آجل و مطالبه، تأخیر در تسلیم نموده باشد مسئول هر کسر و نقصان خواهد بود اگر چه کسر و نقصان مربوط بتقصیر شخص متعهد نباشد.
- ماده 279 - اگر موضوع تعهد عین شخصی نبوده و کلی باشد متعهد مجبور نیست که از فرد اعلاّی آن ایفاء کند لیکن از فردی هم که عرفاً معیوب محسوب است نمی‌تواند بدهد.
- ماده 280 - انجام تعهد باید در محلی که عقد واقع شده به عمل آید مگر اینکه بین متعاملین قرارداد مخصوصی باشد یا عرف و عادت ترتیب دیگری اقتضا نماید.
- ماده 281 - مخارج تأدیه به عهده مدیون است مگر اینکه شرط خلاف شده باشد.
- ماده 282 - اگر کسی به يك نفر دیون متعدده داشته باشد تشخیص اینکه تأدیه از بابت کدام دین است با مدیون می‌باشد.

مبحث دوم - در إقالة

ماده 283 – بعد از معامله طرفین می‌توانند به تراضی آن را اقاله و تفاسخ کنند.

ماده 284 – اقاله به هر لفظ یا فعلی واقع می‌شود که دلالت بر به هم زدن معامله کند.

ماده 285 – موضوع اقاله ممکن است تمام معامله واقع شود یا فقط مقداری از مورد آن.

ماده 286 – تلف یکی از عوضین مانع اقاله نیست در این صورت به جای آن چیزی که تلف شده است مثل آن در صورت مثلی بودن و قیمت آن در صورت قیمی بودن داده می‌شود.

ماده 287 – نمآت و منافع منفصله که از زمان عقد تا زمان اقاله در مورد معامله حادث می‌شود مال کسی است که به واسطه عقد مالک شده است ولی نمآت متصله مال کسی است که در نتیجه اقاله مالک می‌شود.

ماده 288 – اگر مالک بعد از عقد در مورد معامله تصرفاتی کند که موجب ازدیاد قیمت آن شود در حین اقاله به مقدار قیمتی که به سبب عمل او زیاد شده است مستحق خواهد بود.

مبحث سوم – در ابراء

ماده 289 – ابراء عبارت از این است که داین از حق خود به اختیار صرف‌نظر نماید.

ماده 290 – ابراء وقتی موجب سقوط تعهد می‌شود که متعهدله برای ابراء اهلیت داشته باشد.

ماده 291 – ابراء ذمه میت از دین صحیح است.

مبحث چهارم – در تبدیل تعهد

ماده 292 – تبدیل تعهد در موارد ذیل حاصل می‌شود:

1) وقتی که متعهد و متعهدله به تبدیل تعهد اصلی به تعهد جدیدی که قائم مقام آن می‌شود به سببی از اسباب تراضی نمایند در اینصورت متعهد نسبت به تعهد اصلی بری می‌شود.

2) وقتی که شخص ثالث با رضایت متعهدله قبول کند که دین متعهد را ادا نماید.

3) وقتی که متعهدله مافی‌الذمه متعهد را به کسی دیگر منتقل نماید.

ماده 293 – در تبدیل تعهد تضمینات تعهد سابق به تعهد لاحق تعلق نخواهد گرفت مگر اینکه طرفین معامله آنرا صراحتاً شرط کرده باشند.

مبحث پنجم – در تهاتر

ماده 294 – وقتی دو نفر در مقابل یکدیگر مدیون باشند بین دیون آنها به یکدیگر به طریقی که در مواد ذیل مقرر است تهاتر حاصل می‌شود.

ماده 295 – تهاتر قهری است و بدون اینکه طرفین در این موضوع تراضی نمایند حاصل می‌گردد بنابراین به محض اینکه دو نفر در مقابل یکدیگر در آن واحد مدیون شدند هر دو دین تا اندازه‌ای که با هم معادله می‌نماید به طور تهاتر بر طرف شده و طرفین به مقدار آن در مقابل یکدیگر بری می‌شوند.

ماده 296 – تهاتر فقط در مورد دو دینی حاصل می‌شود که موضوع آنها از يك جنس باشد با اتحاد زمان و مکان تأدیه ولو باختلاف سبب.

ماده 297 – اگر بعد از ضمان مضمون‌له به مضمون عنه مدیون شود موجب فراغ ذمه ضامن نخواهد شد.

ماده 298 – اگر فقط محل تأدیه دینین مختلف باشد تهاتر وقتی حاصل می‌شود که با تأدیه مخارج مربوطه به نقل موضوع قرض از محلی به محل دیگری یا به نحوی از انحاء طرفین حق تأدیه در محل معین را ساقط نمایند.

ماده 299 – در مقابل حقوق ثابتة اشخاص ثالث تهاثر مؤثر نخواهد بود و بنابراین اگر موضوع دین به نفع شخص ثالثی در نزد مدیون مطابق قانون توقیف شده باشد و مدیون بعد از این توقیف از داین خود طلبکار گردد دیگر نمی‌تواند به استناد تهاثر از تأدیه مال توقیف شده امتناع کند.

مبحث ششم – مالکیت مافی‌الذمه

ماده 300 – اگر مدیون مالک مافی‌الذمه خود گردد ذمه او بری می‌شود مثل اینکه اگر کسی به مورث خود مدیون باشد پس از فوت مورث دین او نسبت به سهم‌الارث ساقط می‌شود.

باب دوم – در الزاماتی که بدون قرارداد حاصل می‌شود.

فصل اول – در کلیات

ماده 301 – کسی که عمداً یا اشتبهاً چیزی را که مستحق نبوده است دریافت کند ملزم است آن را به مالک تسلیم کند.

ماده 302 – اگر کسی که اشتبهاً خود را مدیون می‌دانست آن دین را تأدیه کند حق دارد از کسی که آنرا بدون حق اخذ کرده است استرداد نماید.

ماده 303 – کسی که مالی را من غیر حق دریافت کرده است ضامن عین و منافع آنست اعم از اینکه به عدم استحقاق خود عالم باشد یا جاهل.

ماده 304 – اگر کسی که چیزی را بدون حق دریافت کرده است خود را محقّ میدانسته لیکن در واقع محقّ نبوده و آن چیز را فروخته باشد معامله فضولی و تابع احکام مربوطه به آن خواهد بود.

ماده 305 – در مورد مواد فوق صاحب مال باید از عهده مخارج لازمه که برای نگاهداری آن شده است برآید مگر در صورت علم متصرف به عدم استحقاق خود.

ماده 306 – اگر کسی اموال غایب یا محجور و امثال آنها را بدون اجازه مالک یا کسی که حق اجازه دارد اداره کند باید حساب زمان تصدی خود را بدهد در صورتی که تحصیل اجازه در موقع مقدور بوده یا تأخیر در دخالت موجب ضرر نبوده است حق مطالبه مخارج نخواهد داشت ولی اگر عدم دخالت یا تأخیر در دخالت موجب ضرر صاحب مال باشد دخالت کننده مستحق اخذ مخارجی خواهد بود که برای اداره کردن لازم بوده است.

فصل دوم – در ضمان قهری

ماده 307 – امور ذیل موجب ضمان قهری است:

(1) غصب و آنچه که در حکم غصب است.

(2) اتلاف.

(3) تسبیب.

(4) استیفاء.

مبحث اول – در غصب

ماده 308 – غصب استیلا بر حق غیر است به نحو عنوان اثبات ید بر مال غیر بدون مجوز هم در حکم غصب است.

ماده 309 – هر گاه شخصی مالک را از تصرف در مال خود مانع شود بدون آنکه خود او تسلط بر آن مال پیدا کند غاصب محسوب نمی‌شود لیکن در صورت اتلاف یا تسبیب ضامن خواهد بود.

ماده 310 – اگر کسی که مالی به عاریه یا بودیعه و امثال آنها در دست اوست منکر گردد از تاریخ انکار در حکم غاصب است.

ماده 311 – غاصب باید مال مغضوب را عیناً بصاحب آن رد نماید و اگر عین تلف شده باشد باید مثل یا قیمت آنرا بدهد و اگر به علت دیگری ردّ عین ممکن نباشد باید بدل آنرا بدهد.

- ماده 312 – هر گاه مال مغضوب بوده و مثل آن پیدا نشود غاصب باید قیمت حین الاداء را بدهد و اگر مثل موجود بوده و از مالیت افتاده باشد باید آخرین قیمت آنرا بدهد.
- ماده 313 – هر گاه کسی در زمین خود با مصالح متعلقه به دیگری بنائی سازد یا درخت غیر را بدون اذن مالک در آن زمین غرس کند صاحب مصالح یا درخت میتواند قلع یا نزع آنرا بخواهد مگر اینکه باخذ قیمت ترازی نمایند.
- ماده 314 – اگر در نتیجه عمل غاصب قیمت مال مغضوب زیاد شود غاصب حق مطالبه قیمت زیادی را نخواهد داشت مگر اینکه آن زیادتى عین باشد که در این صورت عین زاید متعلق بخود غاصب است.
- ماده 315 – غاصب مسئول هر نقص و عیبی است که در زمان تصرف او به مال مغضوب وارد شده باشد هر چند مستند به فعل او نباشد.
- ماده 316 – اگر کسی مال مغضوب را از غاصب غصب کند آن شخص نیز مثل غاصب سابق ضامن است اگر چه به غاصبیت غاصب اولی جاهل باشد.
- ماده 317 – مالک می‌تواند عین و در صورت تلف شدن عین، مثل یا قیمت تمام یا قسمتی از مال مغضوب را از غاصب اولی یا از هر يك از غاصبین بعدی که بخواهد مطالبه کند.
- ماده 318 – هر گاه مالک رجوع کند به غاصبی که مال مغضوب در ید او تلف شده است آن شخص حق رجوع به غاصب دیگر ندارد ولی اگر به غاصب دیگری بغیر آن کسی که مال در ید او تلف شده است رجوع نماید مشارالیه نیز می‌تواند به کسی که مال در ید او تلف شده است رجوع کند و یا به یکی از لاحقین خود رجوع کند تا منتهی شود به کسی که مال در ید او تلف شده است و به طور کلی ضامن بر عهده کسی مستقر است که مال مغضوب در نزد او تلف شده است.
- ماده 319 – اگر مالک تمام یا قسمتی از مال مغضوب را از یکی از غاصبین بگیرد حق رجوع بقدر مأخوذ به غاصبین دیگر ندارد.
- ماده 320 – نسبت به منافع مال مغضوب هر يك از غاصبین به اندازه منافع زمان تصرف خود و مابعد خود ضامن است اگر چه استیفاء منفعت نکرده باشد لیکن غاصبی که از عهده منافع زمان تصرف غاصبین لاحق خود بر آمده است میتواند به هر يك نسبت به زمان تصرف او رجوع کند.
- ماده 321 – هر گاه مالک ذمه یکی از غاصبین را نسبت به مثل یا قیمت مال مغضوب ابراء کند حق رجوع به غاصبین دیگر نخواهد داشت. ولی اگر حق خود را به یکی از آنان به نحوی از انحاء انتقال دهد آنکس قائم مقام مالک می‌شود و دارای همان حقی خواهد بود که مالک دارا بوده است.
- ماده 322 – ابراء ذمه یکی از غاصبین نسبت به منافع زمان تصرف او موجب ابراء ذمه دیگران از حصه آنها نخواهد بود لیکن اگر یکی از غاصبین را نسبت به منافع عین ابراء کند حق رجوع بالاحقین نخواهد داشت.
- ماده 323 – اگر کسی ملك مغضوب را از غاصب بخرد آن کس نیز ضامن است و مالک می‌تواند بر طبق مقررات مواد فوق به هر يك از بایع و مشتری رجوع کرده عین و در صورت تلف شدن آن، مثل یا قیمت مال و همچنین منافع آن را در هر حال مطالبه نماید.
- ماده 324 – در صورتی که مشتری عالم به غصب باشد حکم رجوع هر يك از بایع و مشتری به یکدیگر در آنچه که مالک از آنها گرفته است حکم غاصب از غاصب بوده تابع مقررات فوق خواهد بود.
- ماده 325 – اگر مشتری جاهل به غصب بوده و مالک به او رجوع نموده باشد او نیز می‌تواند نسبت به ثمن و خسارات به بایع رجوع کند اگر چه مبیع نزد خود مشتری تلف شده باشد و اگر مالک نسبت بمثل یا قیمت رجوع به بایع کند بایع حق رجوع بمشتری را نخواهد داشت.
- ماده 326 – اگر عوضی که مشتری عالم بر غصب در صورت تلف مبیع به مالک داده است زیاده بر مقدار ثمن باشد به مقدار زیاده نمی‌تواند رجوع به بایع کند ولی نسبت بمقدار ثمن حق رجوع دارد.
- ماده 327 – اگر ترتیب ایادی بر مال مغضوب به معامله دیگری غیر از بیع باشد احکام راجعه به بیع مال غصب که فوقاً ذکر شده مجری خواهد بود.

ماده 328 – هر کس مال غیر را تلف کند ضامن آن است و باید مثل یا قیمت آن را بدهد اعم از اینکه از روی عمد تلف کرده باشد یا بدون عمد و اعم از اینکه عین باشد یا منفعت و اگر آن را ناقص یا معیوب کند ضامن نقص قیمت آن مال است.

ماده 329 – اگر کسی خانه یا بنای کسی را خراب کند باید آن را به مثل صورت اول بنا نماید و اگر ممکن نباشد باید از عهده قیمت بر آید.

ماده 330 – اگر کسی حیوان متعلق به غیر را بدون اذن صاحب آن بکشد باید تفاوت قیمت زنده و کشته آن را بدهد ولیکن اگر برای دفاع از نفس بکشد یا ناقص کند ضامن نیست.

مبحث سوم – در تسبیب

ماده 331 – هر کس سبب تلف مالی بشود باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر سبب نقص یا عیب آن شده باشد باید از عهده نقص قیمت آن بر آید.

ماده 332 – هر گاه يك نفر سبب تلف مالی را ایجاد کند و دیگری مباشر تلف شدن آن مال بشود مباشر مسئول است نه مسبب مگر اینکه سبب اقوی باشد بنحوی که عرفاً اتلاف مستند به او باشد.

ماده 333 – صاحب دیوار یا عمارت یا کارخانه مسئول خساراتی است که از خراب شدن آن وارد می شود مشروط بر اینکه خرابی در نتیجه عیبی حاصل گردد که مالک مطلع بر آن بوده و یا از عدم مواظبت او تولید شده است.

ماده 334 – مالک یا متصرف حیوان مسئول خساراتی نیست که از ناحیه آن حیوان وارد میشود مگر اینکه در حفظ حیوان تقصیر کرده باشد لیکن در هر حال اگر حیوان به واسطه عمل کسی منشاء ضرر گردد فاعل آن عمل مسئول خسارات وارده خواهد بود.

ماده 335 – در صورت تصادم بین دو کشتی یا دو قطار راه آهن یا دو اتومبیل و امثال آنها مسئولیت متوجه طرفی خواهد بود که تصادم در نتیجه عمد یا مسامحه او حاصل شده باشد و اگر طرفین تقصیر یا مسامحه کرده باشند هر دو مسئول خواهند بود.

مبحث چهارم – در استیفاء

ماده 336 – هر گاه کسی بر حسب امر دیگری اقدام به عملی نماید که عرفاً برای آن عمل اجرتی بوده و یا آن شخص عادتاً مهیای آن عمل باشد عامل مستحق اجرت عمل خود خواهد بود مگر اینکه معلوم شود که قصد تبرّع داشته است.

تبصره (الحاقی 1381,05,09) – چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده و عرفاً برای آن کار اجرت المثل باشد، به دستور زوج و با عدم قصد تبرّع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می نماید.

ماده 337 – هر گاه کسی بر حسب اذن صریح یا ضمنی از مال غیر استیفاء منفعت کند صاحب مال مستحق اجرت المثل خواهد بود مگر اینکه معلوم شود که اذن در انتفاع مجانی بوده است.

باب سوم – در عقود معینه مختلفه

فصل اول – در بیع

مبحث اول – در احکام بیع

ماده 338 – بیع عبارت است از تملیک عین بعوض معلوم.

ماده 339 – پس از توافق بائع و مشتری در مبیع و قیمت آن عقد بیع به ایجاب و قبول واقع میشود.

ممکن است بیع بداد و سند نیز واقع گردد.

ماده 340 – در ایجاب و قبول الفاظ و عبارات باید صریح در معنی بیع باشد.

ماده 341 – بیع ممکن است مطلق باشد یا مشروط و نیز ممکن است که برای تسلیم تمام یا قسمتی از مبیع یا برای تأدیه تمام یا قسمتی از ثمن اجلی قرار داده شود.

ماده 342 – مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد و تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است.

ماده 343 – اگر مبیع به شرط مقدار معین فروخته شود بیع واقع می‌شود اگر چه هنوز مبیع شمرده نشده یا کیل با ذرع نشده باشد.

ماده 344 – اگر در عقد بیع شرطی ذکر نشده یا برای تسلیم مبیع با تأدیه قیمت موعدی معین نگشته باشد بیع قطعی و ثمن حال محسوب است مگر اینکه بر حسب عرف و عادت محل یا عرف و عادت تجارت در معاملات تجارتي وجود شرطی یا موعدی معهود باشد اگر چه در قرارداد بیع ذکر نشده باشد.

مبحث دوم – در طرفین معامله

ماده 345 – هر يك از بايع و مشتری باید علاوه بر اهلیت قانونی برای معامله اهلیت برای تصرف در مبیع یا ثمن را نیز داشته باشد.

ماده 346 – عقد بیع باید مقرون به رضای طرفین باشد و عقد مکره نافذ نیست.

ماده 347 (اصلاحی 1370,08,14) - شخص کور می‌تواند خرید و فروش نماید مشروط بر اینکه شخصاً به طریقی غیر از معاينه یا به وسیله کس دیگر ولو طرف معامله جهل خود را مرتفع نماید.

مبحث سوم – در مبیع

ماده 348 – بیع چیزی که خرید و فروش آن قانوناً ممنوع است و یا چیزی که مالیت و یا منفعت عقلائی ندارد یا چیزی که بايع قدرت بر تسلیم آن ندارد باطل است مگر اینکه مشتری خود قادر بر تسلّم باشد.

ماده 349 – بیع مال وقف صحیح نیست مگر در موردی که بین موقوف علیهم تولید اختلاف شود به نحوی که بیم سفک دماء رود یا منجر به خرابی مال موقوفه گردد و همچنین در مواردی که در مبحث راجع به وقف مقرر است.

ماده 350 – مبیع ممکن است مفروز باشد یا مشاع یا مقدار معین بطور کلی از شیئی متساوی الاجزاء و همچنین ممکن است کلی فی‌الذمه باشد.

ماده 351 – در صورتی که مبیع کلی یعنی صادق بر افراد عیدیه باشد بیع وقتی صحیح است که مقدار و جنس و وصف مبیع ذکر بشود.

ماده 352 – بیع فضولی نافذ نیست مگر بعد از اجازه مالک بطوری که در معاملات فضولی مذکور است.

ماده 353 – هر گاه چیز معین به عنوان جنس خاصی فروخته شود و در واقع از آن جنس نباشد بیع باطل است و اگر بعضی از آن از غیر جنس باشد نسبت بآن بعض باطل است و نسبت به مابقی مشتری حق فسخ دارد.

ماده 354 – ممکن است بیع از روی نمونه به عمل آید در این صورت باید تمام مبیع مطابق نمونه تسلیم شود و الا مشتری خیار فسخ خواهد داشت.

ماده 355 – اگر ملکی به شرط داشتن مساحت معین فروخته شده باشد و بعد معلوم شود که کمتر از آن مقدار است و مشتری حق فسخ معامله را خواهد داشت و اگر معلوم شود که بیشتر است بايع میتواند آنرا فسخ کند مگر اینکه در هر دو صورت طرفین به محاسبه زیاده یا نقیصه تراضی نمایند.

ماده 356 – هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده شود یا قرائن دلالت بر دخول آن در مبیع نماید داخل در بیع و متعلق بمشتری است اگر چه در عقد صریحاً ذکر نشده باشد و اگر چه متعاملین جاهل بر عرف باشند.

ماده 357 – هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا از تابع مبیع شمرده نشود داخل در بیع نمی‌شود مگر اینکه صریحاً در عقد ذکر شده باشد.

ماده 358 – نظر به دو ماده فوق در بیع باغ، اشجار و در بیع خانه، ممر و مجری و هر چه ملصق به بنا باشد بطوری که نتوان آنرا بدون خرابی نقل نمود متعلق به مشتری میشود و بر عکس زراعت در بیع زمین و میوه در بیع درخت و حمل در بیع حیوان متعلق به مشتری نمیشود مگر اینکه تصریح شده باشد یا بر حسب عرف از توابع شمرده شود.

در هر حال طرفین عقد می‌توانند به عکس ترتیب فوق تراضی کنند.

ماده 359 – هر گاه دخول شیئی در مبیع عرفاً مشکوک باشد آن شیء داخل در بیع نخواهد بود مگر آنکه تصریح شده باشد.

ماده 360 – هر چیزی که فروش آن مستقلاً جایز است استثناء آن از مبیع نیز جائز است.

ماده 361 – اگر در بیع عین معین معلوم نشود که مبیع وجود نداشته بیع باطل است.

مبحث چهارم – در آثار بیع

ماده 362 – آثار بیعی که صحیحاً واقع شده باشد از قرار ذیل است:

(1) به مجرد وقوع بیع مشتری مالک مبیع و بایع مالک ثمن می‌شود.

(2) عقد بیع بایع را ضامن درک مبیع و مشتری را ضامن درک ثمن قرار می‌دهد.

(3) عقد بیع بایع را به تسلیم مبیع ملزم می‌نماید.

(4) عقد بیع مشتری را بتأدیه ثمن ملزم می‌کند.

فقره اول – در ملکیت مبیع و ثمن

ماده 363 – در عقد بیع وجود خیار فسخ برای متبایعین با وجود اجلی برای تسلیم مبیع یا تأدیه ثمن مانع انتقال نمی‌شود بنابراین اگر ثمن یا مبیع عین معین بوده و قبل از تسلیم آن احد متعاملین مُفلس شود طرف دیگر حق مطالبه آن عین را خواهد داشت.

ماده 364 – در بیع خیاری مالکیت از حین عقد بیع است نه از تاریخ انقضاء خیار و در بیعی که قبض شرط صحت است مثل بیع صرف انتقال از حین حصول شرط است نه از حین وقوع بیع.

ماده 365 – بیع فاسد اثری در تملک ندارد.

ماده 366 – هر گاه کسی به بیع فاسد مالی را قبض کند باید آنرا به صاحبش رد نماید و اگر تلف یا ناقص شود ضامن عین و منافع آن خواهد بود.

فقره دوم – در تسلیم

ماده 367 – تسلیم عبارت است از دادن مبیع به تصرف مشتری به نحوی که مُتمکن از انحاء تصرفات و انتفاعات باشد و قبض عبارت است از استیلاء مشتری بر مبیع.

ماده 368 – تسلیم وقتی حاصل می‌شود که مبیع تحت اختیار مشتری گذاشته شده باشد اگر چه مشتری آن را هنوز عملاً تصرف نکرده باشد.

ماده 369 – تسلیم به اختلاف مبیع به کیفیات مختلفه است و باید به نحوی باشد که عرفاً آن را تسلیم گویند.

ماده 370 – اگر طرفین معامله برای تسلیم مبیع موعدی قرار داده باشند قدرت بر تسلیم در آن موعده شرط است نه در زمان عقد.

ماده 371 – در بیعی که موقوف به اجازه مالک است قدرت بر تسلیم در زمان اجازه معتبر است.

ماده 372 – اگر نسبت به بعض مبیع بایع قدرت بر تسلیم داشته و نسبت به بعض دیگر نداشته باشد بیع نسبت به بعض که قدرت بر تسلیم داشته صحیح است و نسبت به بعض دیگر باطل است.

ماده 373 – اگر مبیع قبلاً در تصرف مشتری بوده باشد محتاج بقبض جدید نیست و همچنین است در ثمن.

ماده 374 – در حصول قبض اذن بایع شرط نیست و مشتری می‌تواند مبیع را بدون اذن قبض کند.

ماده 375 – مبیع باید در محلی تسلیم شود که عقد بیع در آنجا واقع شده است مگر اینکه عرف و عادت مقتضی تسلیم در محل دیگر باشد و یا در ضمن بیع محل مخصوصی برای تسلیم معین شده باشد.

ماده 376 - در صورت تأخیر در تسلیم مبیع یا ثمن ممتنع اجبار به تسلیم میشود.

ماده 377 - هر يك از بايع و مشتری حق دارد از تسلیم مبیع یا ثمن خودداری کند تا طرف دیگر حاضر به تسلیم شود مگر اینکه مبیع یا ثمن مؤجل باشد در این صورت هر کدام از مبیع یا ثمن که حال باشد باید تسلیم شود.

ماده 378 - اگر بايع قبل از اخذ ثمن مبیع را به میل خود تسلیم مشتری نماید حق استرداد آن را نخواهد داشت مگر به موجب فسخ در مورد خيار.

ماده 379 - اگر مشتری ملتزم شده باشد که برای ثمن ضامن یا رهن بدهد و عمل به شرط نکند بايع حق فسخ خواهد داشت. و اگر بايع ملتزم شده باشد که برای درك مبیع ضامن بدهد و عمل به شرط نکند مشتری حق فسخ دارد.

ماده 380 - در صورتی که مشتری مفلس شود و عین مبیع نزد او موجود باشد بايع حق استرداد آن را دارد و اگر مبیع هنوز تسلیم نشده باشد می‌تواند از تسلیم آن امتناع کند.

ماده 381 - مخارج تسلیم مبیع از قبیل اجرت نقل آن به محل تسلیم، اجرت شمردن و وزن کردن و غیره به عهده بايع است، مخارج تسلیم ثمن بر عهده مشتری است.

ماده 382 - هر گاه عرف و عادت از بابت مخارج معامله یا محل تسلیم بر خلاف ترتیبی باشد که ذکر شده و یا در عقد بر خلاف آن شرط شده باشد باید بر طبق متعارف یا مشروط در عقد رفتار شود و همچنین متبایعین میتوانند آن را به تراضی تغییر دهند.

ماده 383 - تسلیم باید شامل آن چیزی هم باشد که اجزاء و توابع مبیع شمرده می‌شود.

ماده 384 - هر گاه در حال معامله مبیع از حیث مقدار معین بوده و در وقت تسلیم کمتر از آن مقدار در آید مشتری حق دارد که بیع را فسخ کند یا قیمت موجود را با تأدیه حصه‌ای از ثمن به نسبت موجود قبول نماید و اگر مبیع زیاده از مقدار معین باشد زیاده مال بايع است.

ماده 385 - اگر مبیع از قبیل خانه یا فرش باشد که تجزیه آن بدون ضرر ممکن نمی‌شود و به شرط بودن مقدار معین فروخته شده ولی در حین تسلیم کمتر یا بیشتر در آید در صورت اولی مشتری و در صورت دوم بايع حق فسخ خواهد داشت.

ماده 386 - اگر در مورد دو ماده قبل معامله فسخ شود بايع باید علاوه بر ثمن مخارج معامله و مصارف متعارف را که مشتری نموده است بدهد.

ماده 387 - اگر مبیع قبل از تسلیم بدون تقصیر و اهماًل از طرف بايع تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید به مشتری مسترد گردد مگر اینکه بايع برای تسلیم به حاکم یا قائم مقام او رجوع نموده باشد که در این صورت تلف از مال مشتری خواهد بود.

ماده 388 - اگر قبل از تسلیم در مبیع نقصی حاصل شود مشتری حق خواهد داشت که معامله را فسخ نماید.

ماده 389 - اگر در مورد دو ماده فوق تلف شدن مبیع یا نقص آن ناشی از عمل مشتری باشد مشتری حقی بر بايع ندارد و باید ثمن را تأدیه کند.

فقره سوم - در ضمان درك

ماده 390 - اگر بعد از قبض ثمن مبیع کلاً یا جزئاً مستحقّ للغير در آید بايع ضامن است اگر چه تصریح به ضمان نشده باشد.

ماده 391 - در صورت مستحقّ للغير بر آمدن کل یا بعض از مبیع بايع باید ثمن مبیع را مسترد دارد و در صورت جهل مشتری به وجود فساد بايع باید از عهده غرامات وارده بر مشتری نیز بر آید.

ماده 392 - در مورد ماده قبل بايع باید از عهده تمام ثمنی که اخذ نموده است نسبت به کل یا بعض بر آید اگر چه بعد از عقد بیع به علتی از علل در مبیع کسر قیمتی حاصل شده باشد.

ماده 393 - راجع به زیادتی که از عمل مشتری در مبیع حاصل شده باشد مقررات ماده 314 مجری خواهد بود.

فقره چهارم - در تأدیه ثمن

ماده 394 – مشتری باید ثمن را در موعد و در محل و بر طبق شرائطی که در عقد بیع مقرر شده است تأدیه نماید.

ماده 395 – اگر مشتری ثمن را در موعد مقرر تأدیه نکند بایع حق خواهد داشت که بر طبق مقررات راجعه به خیار تأخیر ثمن معامله را فسخ یا از حاکم اجبار مشتری را بتأدیه بخواهد.

مبحث پنجم – در خیارات و احکام راجعه بان

فقره اول – در خیارات

ماده 396 – خیارات از قرار ذیلند:

1 – خیار مجلس.

2 – خیار حیوان.

3 – خیار شرط.

4 – خیار تأخیر ثمن.

5- خیار رؤیت و تخلف وصف.

6 – خیار غبن.

7- خیار عیب.

8 – خیار تدلیس.

9 – خیار تبعض صفقه.

10- خیار تخلف شرط.

اول – در خیار مجلس

ماده 397 – هر يك از متبایعین بعد از عقد فی المجلس و مادام که متفرق نشده اند اختیار فسخ معامله را دارند.

دوم – در خیار حیوان

ماده 398 – اگر مبیع حیوان باشد مشتری تا سه روز از حین عقد اختیار فسخ معامله را دارد

سوم – در خیار شرط

ماده 399 – در عقد بیع ممکن است شرط شود که در مدت معین برای بایع یا مشتری یا هر دو یا شخص خارجی اختیار فسخ معامله باشد.

ماده 400 – اگر ابتداء مدت خیار ذکر نشده باشد ابتداء آن از تاریخ عقد محسوب است و آلا تابع قرارداد متعاملین است.

ماده 401 – اگر برای خیار شرط مدت نشده باشد هم شرط خیار و هم بیع باطل است.

چهارم – در خیار تأخیر ثمن

ماده 402 – هر گاه مبیع عین خارجی و یا در حکم آن بوده و برای تأدیه ثمن یا تسلیم مبیع بین متبایعین اجل معین نشده باشد اگر سه روز از تاریخ بیع بگذرد و در این مدت نه بایع مبیع را تسلیم مشتری نماید و نه مشتری تمام ثمن را به بایع بدهد بایع مختار در فسخ معامله می شود.

ماده 403 – اگر بایع به نحوی از انحاء مطالبه ثمن نماید و به قرائن معلوم گردد که مقصود التزام به بیع بوده است خیار او ساقط خواهد شد.

ماده 404 – هر گاه بائع در ظرف سه روز از تاریخ بیع تمام مبیع را تسلیم مشتری کند یا مشتری تمام ثمن را ببایع بدهد دیگر برای بائع اختیار فسخ نخواهد بود اگر چه ثانیاً به نحوی از انحاء مبیع به بائع و ثمن به مشتری برگشته باشد.

ماده 405 – اگر مشتری ثمن را حاضر کرد که بدهد و بائع از اخذ آن امتناع نمود خيار فسخ نخواهد داشت.

ماده 406 – خيار تأخیر مخصوص بائع است و برای مشتری از جهت تأخیر در تسلیم مبیع این اختیار نمی‌باشد.

ماده 407 – تسلیم بعض ثمن یا دادن آن به کسی که حق قبض ندارد خيار بائع را ساقط نمی‌کند.

ماده 408 – اگر مشتری برای ثمن ضامن بدهد یا بائع ثمن را حواله دهد بعد از تحقیق حواله خيار تأخیر ساقط می‌شود.

ماده 409 – هر گاه مبیع از چیزهائی باشد که در کمتر از سه روز فاسد و یا کم قیمت می‌شود ابتداء خيار از زمانی است که مبیع مشرف به فساد یا کسر قیمت می‌گردد.

پنجم – در خيار رؤیت و تخلف وصف

ماده 410 – هر گاه کسی مالی را ندیده و آن را فقط به وصف بخرد بعد از دیدن اگر دارای اوصافی که ذکر شده است نباشد مختار می‌شود که بیع را فسخ کند یا به همان نحو که هست قبول نماید.

ماده 411 – اگر بائع مبیع را ندیده ولی مشتری آن را دیده باشد و مبیع غیر اوصافی که ذکر شده است دارا باشد فقط بائع خيار فسخ خواهد داشت.

ماده 412 – هر گاه مشتری بعضی از مبیع را دیده و بعض دیگر را به وصف یا از روی نمونه خریده باشد و آن بعض مطابق وصف یا نمونه نباشد می‌تواند تمام مبیع را رد کند یا تمام آن را قبول نماید.

ماده 413 – هر گاه یکی از متبایعین مالی را سابقاً دیده و به اعتماد رؤیت سابق معامله کند و بعد از رؤیت معلوم شود که مال مزبور اوصاف سابقه را ندارد اختیار فسخ خواهد داشت.

ماده 414 – در بیع کلی خيار رؤیت نیست و بائع باید جنسی بدهد که مطابق با اوصاف مقرر بین طرفین باشد.

ماده 415 – خيار رؤیت و تخلف وصف بعد از رؤیت فوری است.

ششم – در خيار غبن

ماده 416 – هر يك از متعاملین که در معامله غبن فاحش داشته باشد بعد از علم بغبن می‌تواند معامله را فسخ کند.

ماده 417 (اصلاحی 1370,08,14) - غبن در صورتی فاحش است که عرفاً قابل مسامحه نباشد.

ماده 418 – اگر مغبون در حین معامله عالم به قیمت عادلانه بوده است خيار فسخ نخواهد داشت.

ماده 419 – در تعیین مقدار غبن شرایط معامله نیز باید منظور گردد.

ماده 420 – خيار غبن بعد از علم به غبن فوری است.

ماده 421 – اگر کسی که طرف خود را مغبون کرده است تفاوت قیمت را بدهد خيار غبن ساقط نمی‌شود مگر اینکه مغبون به اخذ تفاوت قیمت راضی گردد.

هفتم – در خيار عیب

ماده 422 – اگر بعد از معامله ظاهر شود که مبیع معیوب بوده مشتری مختار است در قبول مبیع معیوب یا اخذ آرش یا فسخ معامله.

ماده 423 – خيار عیب وقتی برای مشتری ثابت می‌شود که عیب مخفی و موجود در حین عقد باشد.

ماده 424 - عیب وقتی مخفی محسوب است که مشتری در زمان بیع عالم به آن نبوده است اعم از اینکه این عدم علم ناشی از آن باشد که عیب واقعاً مستور بوده است یا اینکه ظاهر بوده ولی مشتری ملتفت آن نشده است.

ماده 425 - عیبی که بعد از بیع و قبل از قبض در مبیع حادث شود در حکم عیب سابق است.

ماده 426 - تشخیص عیب بر حسب عرف و عادت می‌شود و بنابراین ممکن است بر حسب ازمنه و امکانه مختلف شود.

ماده 427 - اگر در مورد ظهور عیب مشتری اختیار آرش کند تفاوتی که باید به او داده شود بطریق ذیل معین می‌گردد: قیمت حقیقی مبیع در حال بی‌عیبی و قیمت حقیقی آن در حال معیوبی به توسط اهل خبره معین می‌شود. اگر قیمت آن در حال بی‌عیبی مساوی با قیمتی باشد که در زمان بیع بین طرفین مقرر شده است تفاوت بین این قیمت و قیمت مبیع در حال معیوبی مقدار آرش خواهد بود. و اگر قیمت مبیع در حال بی‌عیبی کمتر یا زیاده‌تر از ثمن معامله باشد نسبت بین قیمت مبیع در حال معیوبی و قیمت آن در حال بی‌عیبی معین شده و باید از ثمن مقرر به همان نسبت نگاه داشته و بقیه را بعنوان آرش به مشتری رد کند.

ماده 428 - در صورت اختلاف بین اهل خبره حد وسط قیمت‌ها معتبر است.

ماده 429 - در موارد ذیل مشتری نمی‌تواند بیع را فسخ کند و فقط می‌تواند آرش بگیرد:

(1) در صورت تلف شدن مبیع نزد مشتری یا منتقل کردن آن به غیر.

(2) در صورتی که تغییری در مبیع پیدا شود اعم از اینکه تغییر به فعل مشتری باشد یا نه.

(3) در صورتی که بعد از قبض مبیع عیب دیگری در آن حادث شود مگر اینکه در زمان خیار مختص به مشتری حادث شده باشد که در این صورت مانع از فسخ و رد نیست.

ماده 430 - اگر عیب حادث بعد از قبض در نتیجه عیب قدیم باشد مشتری حق رد را نیز خواهد داشت.

ماده 431 - در صورتی که در یک عقد چند چیز فروخته شود بدون اینکه قیمت هر یک علیحده معین شده باشد و بعضی از آنها معیوب درآید مشتری باید تمام آنرا رد کند و ثمن را مسترد دارد یا تمام را نگاه دارد و آرش بگیرد و تبعیض نمی‌تواند بکند مگر برضای بایع.

ماده 432 - در صورتی که در یک عقد بایع یک نفر و مشتری متعدد باشد و در مبیع عیبی ظاهر شود یکی از مشتری‌ها نمیتواند سهم خود را به تنهایی رد کند و دیگری سهم خود را نگاه دارد مگر با رضای بایع و بنا بر این اگر در رد مبیع اتفاق نکردند فقط هر یک از آنها حق آرش خواهد داشت.

ماده 433 - اگر در یک عقد بایع متعدد باشد مشتری می‌تواند سهم یکی را رد و دیگری را با اخذ آرش قبول کند.

ماده 434 - اگر ظاهر شود که مبیع معیوب اصلاً مالیت و قیمت نداشته بیع باطل است و اگر بعض مبیع قیمت نداشته باشد بیع نسبت به آن بعض باطل است و مشتری نسبت به باقی از جهت تبعض صفقه اختیار فسخ دارد.

ماده 435 - خیار عیب بعد از علم به آن فوری است.

ماده 436 - اگر بایع از عیوب مبیع تبری کرده باشد به اینکه عهده عیوب را از خود سلب کرده یا با تمام عیوب بفروشد مشتری در صورت ظهور عیب حق رجوع به بایع نخواهد داشت و اگر بایع از عیب خاصی تبری کرده باشد فقط نسبت به همان عیب حق مراجعه ندارد.

ماده 437 - از حیث احکام عیب ثمن شخصی مثل مبیع شخصی است.

هشتم - در خیار تدلیس

ماده 438 - تدلیس عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف معامله شود.

ماده 439 - اگر بایع تدلیس نموده باشد مشتری حق فسخ بیع را خواهد داشت و همچنین است بایع نسبت به ثمن شخصی در صورت تدلیس مشتری.

ماده 440 – خیار تدلیس بعد از علم به آن فوری است.

نهم – در خیار تبعض صفقه

ماده 441 – خیار تبعض صفقه وقتی حاصل می‌شود که عقد بیع نسبت به بعض مبیع به جهتی از جهات باطل باشد در این صورت مشتری حق خواهد داشت بیع را فسخ نماید یا به نسبت قسمتی که بیع واقع شده است قبول کند و نسبت به قسمتی که بیع باطل بوده است ثمن را استرداد کند.

ماده 442 – در مورد تبعض صفقه قسمتی از ثمن که باید به مشتری بر گردد به طریق ذیل حساب می‌شود: آن قسمت از مبیع که به ملکیت مشتری قرار گرفته منفرداً قیمت می‌شود و هر نسبتی که بین قیمت مزبور و قیمتی که مجموع مبیع در حال اجتماع دارد پیدا شود به همان نسبت از ثمن را بایع نگاه داشته و بقیه را باید به مشتری رد نماید.

ماده 443 – تبعض صفقه وقتی موجب خیار است که مشتری در حین معامله عالم به آن نباشد ولی در هر حال ثمن تقسیط می‌شود.

دهم – در خیار تخلف شرط

ماده 444 – احکام خیار تخلف شرطی به طوری است که در مواد 234 الی 245 ذکر شده است.

فقره دوم – در احکام خیارات بطور کلی

ماده 445 – هر يك از خیارات بعد از فوت منتقل به ورثه می‌شود.

ماده 446 – خیار شرط ممکن است به قید مباشرت و اختصاص به شخص مشروطه قرار داده شود در این صورت منتقل به ورثه نخواهد شد.

ماده 447 – هر گاه شرط خیار برای شخصی غیر از متعاملین شده باشد منتقل به ورثه نخواهد شد.

ماده 448 – سقوط تمام یا بعضی از خیارات را میتوان در ضمن عقد شرط نمود.

ماده 449 – فسخ به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن نماید حاصل می‌شود.

ماده 450 – تصرفاتی که نوعاً کاشف از رضای معامله باشد امضای فعلی است مثل آنکه مشتری که خیار دارد با علم بخیار مبیع را بفروشد یا رهن بگذارد.

ماده 451 – تصرفاتی که نوعاً کاشف از بهم زدن معامله باشد فسخ فعلی است.

ماده 452 – اگر متعاملین هر دو خیار داشته باشند و یکی از آنها امضا کند و دیگری فسخ نماید معامله منفسخ می‌شود.

ماده 453 – در خیار مجلس و حیوان و شرط اگر مبیع بعد از تسلیم و در زمان خیار بایع یا متعاملین تلف یا ناقص شود بر عهده مشتری است و اگر خیار مختص مشتری باشد تلف یا نقص به عهده بایع است.

ماده 454 – هر گاه مشتری مبیع را اجاره داده باشد و بیع فسخ شود اجاره باطل نمی‌شود مگر اینکه عدم تصرفات ناقله در عین و منفعت بر مشتری صریحاً یا ضمناً شرط شده که در این صورت اجاره باطل است.

ماده 455 – اگر پس از عقد بیع مشتری تمام یا قسمتی از مبیع را متعلق حق غیر قرار دهد مثل اینکه نزد کسی رهن گذارد فسخ معامله موجب زوال حق شخص مزبور نخواهد شد مگر اینکه شرط خلاف شده باشد.

ماده 456 – تمام انواع خیار در جمیع معاملات لازمه ممکن است موجود باشد مگر خیار مجلس و حیوان و تأخیر ثمن که مخصوص بیع است.

ماده 457 – هر بیع لازم است مگر اینکه یکی از خیارات در آن ثابت شود.

فصل دوم – در بیع شرط

ماده 458 - در عقد بیع متعاملین می‌توانند شرط نمایند که هر گاه بایع در مدت معینی تمام مثل ثمن را به مشتری ردّ کند خیار فسخ معامله را نسبت به تمام مبیع داشته باشد و همچنین می‌توانند شرط کنند که هر گاه بعض مثل ثمن را ردّ کرد خیار فسخ معامله را نسبت به تمام یا بعض مبیع داشته باشد در هر حال حق خیار تابع قرارداد متعاملین خواهد بود و هر گاه نسبت به ثمن قید تمام یا بعض نشده باشد خیار ثابت نخواهد بود مگر با ردّ تمام ثمن.

ماده 459 - در بیع شرط به مجرد عقد مبیع ملک مشتری می‌شود با قید خیار برای بایع. بنابراین اگر بایع به شرایطی که بین او و مشتری برای استرداد مبیع مقرر شده است عمل ننماید بیع قطعی شده و مشتری مالک قطعی مبیع می‌گردد و اگر بالعکس بایع به شرایط مزبوره عمل نماید و مبیع را استرداد کند از حین فسخ مبیع مال بایع خواهد شد ولی نمائت و منافع حاصله از حین عقد تا حین فسخ مال مشتری است.

ماده 460 - در بیع شرط مشتری نمی‌تواند در مبیع تصرفی که منافای خیار باشد از قبیل نقل و انتقال و غیره بنماید.

ماده 461 - اگر مشتری در زمان خیار از اخذ ثمن امتناع کند بایع می‌تواند با تسلیم ثمن به حاکم یا قائم مقام او معامله را فسخ کند.

ماده 462 - اگر مبیع به شرط به واسطه فوت مشتری به ورثه او منتقل شود حق فسخ بیع در مقابل ورثه به همان ترتیبی که بوده است باقی خواهد بود.

ماده 463 - اگر در بیع شرط معلوم شود که قصد بایع حقیقت بیع نبوده است احکام بیع در آن مجری نخواهد بود.

فصل سوم - در معاوضه

ماده 464 - معاوضه عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین مالی می‌دهد به عوض مال دیگر که از طرف دیگر اخذ می‌کند بدون ملاحظه اینکه یکی از عوضین مبیع و دیگری ثمن باشد.

ماده 465 - در معاوضه احکام خاصه بیع جاری نیست.

فصل چهارم - در اجاره

ماده 466 - اجاره عقدی است که به موجب آن مستأجر مالک منافع عین مستأجره میشود. اجاره دهنده را موجر و اجاره کننده را مستأجر و مورد اجاره را عین مستأجره گویند.

ماده 467 - مورد اجاره ممکن است اشیاء یا حیوان یا انسان باشد.

مبحث اول - در اجاره اشیاء

ماده 468 - در اجاره اشیاء مدت اجاره باید معین شود و الاّ اجاره باطل است.

ماده 469 - مدت اجاره از روزی شروع می‌شود که بین طرفین مقرر شده است و اگر در عقد اجاره ابتدای مدت ذکر نشده باشد از وقت عقد محسوب است.

ماده 470 - در صحت اجاره قدرت بر تسلیم عین مستأجره شرط است.

ماده 471 - برای صحت اجاره باید انتفاع از عین مستأجره با بقای اصل آن ممکن باشد.

ماده 472 - عین مستأجره باید معین باشد و اجاره عین مجهول یا مردد باطل است.

ماده 473 - لازم نیست که موجر مالک عین مستأجره باشد ولی باید مالک منافع آن باشد.

ماده 474 - مستأجر می‌تواند عین مستأجره را به دیگری اجاره بدهد مگر اینکه در عقد اجاره خلاف آن شرط شده باشد.

ماده 475 - اجاره مال مشاع جائز است لیکن تسلیم عین مستأجره موقوف است بادن شریک.

ماده 476 – موجر باید عین مستأجره را تسلیم مستأجر کند و در صورت امتناع موجر اجبار می‌شود و در صورت تعذر اجبار مستأجر خیار فسخ دارد.

ماده 477 – موجر باید عین مستأجره را در حالتی تسلیم نماید که مستأجر بتواند استفاده مطلوبه از آن را بکند.

ماده 478 – هر گاه معلوم شود عین مستأجره در حال اجاره معیوب بوده مستأجر می‌تواند اجاره را فسخ کند یا به همان نحوی که بوده است اجاره را با تمام اجرت قبول کند ولی اگر موجر رفع عیب کند به نحوی که به مستأجر ضرری نرسد مستأجر حق فسخ ندارد.

ماده 479 – عیبی که موجب فسخ اجاره می‌شود عیبی است که موجب نقصان منفعت یا صعوبت در انتفاع باشد.

ماده 480 – عیبی که بعد از عقد و قبل از قبض منفعت در عین مستأجره حادث شود موجب خیار است و اگر عیب در اثناء مدت اجاره حادث شود نسبت به بقیه مدت خیار ثابت است.

ماده 481 – هر گاه عین مستأجره بواسطه عیب از قابلیت انتفاع خارج شده و نتوان رفع عیب نمود اجاره باطل می‌شود.

ماده 482 – اگر مورد اجاره عین کلی باشد و فردی که موجر داده معیوب درآید مستأجر حق فسخ ندارد و می‌تواند موجر را مجبور به تبدیل آن نماید و اگر تبدیل آن ممکن نباشد حق فسخ خواهد داشت.

ماده 483 – اگر در مدت اجاره عین مستأجره به واسطه حادثه کلاً یا بعضاً تلف شود از زمان تلف نسبت به مقدار تلف شده منفسخ می‌شود و در صورت تلف بعض آن مستأجر حق دارد اجاره را نسبت ببقیه فسخ کند یا فقط مطالبه تقلیل نسبی مال الاجاره نماید.

ماده 484 – موجر نمی‌تواند در مدت اجاره در عین مستأجره تغییری دهد که منافی مقصود مستأجر از استیجار باشد.

ماده 485 – اگر در مدت اجاره در عین مستأجره تعمیراتی لازم آید که تأخیر در آن موجب ضرر موجر باشد مستأجر نمی‌تواند مانع تعمیرات مزبوره گردد اگر چه در مدت تمام یا قسمتی از زمان تعمیر نتواند از عین مستأجره کلاً یا بعضاً استفاده نماید در این صورت حق فسخ اجاره را خواهد داشت.

ماده 486 – تعمیرات و کلیه مخارجی که در عین مستأجره برای امکان انتفاع از آن لازم است به عهده مالک است مگر آنکه شرط خلاف شده یا عرف بلد بر خلاف آن جاری باشد و همچنین است آلات و ادواتی که برای امکان انتفاع از عین مستأجره لازم می‌باشد.

ماده 487 – هر گاه مستأجر نسبت به عین مستأجره تعدی یا تفریط نماید و مؤجر قادر بر منع آن نباشد موجر حق فسخ دارد.

ماده 488 – اگر شخص ثالثی بدون ادعای حقی در عین مستأجره یا منافع آن مزاحم مستأجر گردد در صورتی که قبل از قبض باشد مستأجر حق فسخ دارد و اگر فسخ ننمود می‌تواند برای رفع مزاحمت و مطالبه اجرت‌المثل به خود مزاحم رجوع کند و اگر مزاحمت بعد از قبض واقع شود حق فسخ ندارد و فقط می‌تواند به مزاحم رجوع کند.

ماده 489 – اگر شخصی که مزاحمت می‌نماید مدعی حق نسبت به عین مستأجره یا منافع آن باشد مزاحم نمی‌تواند عین مزبور را از ید مستأجر انتزاع نماید مگر بعد از اثبات حق با طرفیت مالک و مستأجر هر دو.

ماده 490 – مستأجر باید: اولاً – در استعمال عین مستأجره به نحو متعارف رفتار کرده و تعدی یا تفریط نکند. ثانیاً – عین مستأجره برای همان مصرفی که در اجاره مقرر شده و در صورت عدم تعیین در منافع مقصوده که از اوضاع و احوال استنباط می‌شود استعمال نماید. ثالثاً – مال الاجاره را در مواعیدی که بین طرفین مقرر است تأدیه کند و در صورت عدم تعیین موعد نقداً باید بپردازد.

ماده 491 – اگر منفعتی که در اجاره تعیین شده است به خصوصیت آن منظور نبوده مستأجر می‌تواند استفاده منفعتی کند که از حیث ضرر مساوی یا کمتر از منفعت معینه باشد.

ماده 492 – اگر مستأجر عین مستأجره را در غیر موردی که در اجاره ذکر شده باشد یا از اوضاع و احوال استنباط می‌شود استعمال کند و منع آن ممکن نباشد موجر حق فسخ اجاره را خواهد داشت.

ماده 493 – مستأجر نسبت به عین مستأجره ضامن نیست به این معنی که اگر عین مستأجره بدون تفریط یا تَعَدَى او کلاً یا بعضاً تلف شود مسئول نخواهد بود ولی اگر مستأجر تفریط یا تَعَدَى نماید ضامن است اگر چه نقص در نتیجه تفریط یا تَعَدَى حاصل نشده باشد.

ماده 494 – عقد اجاره به محض انقضاء مدت برطرف میشود و اگر پس از انقضاء آن مستأجر عین مستأجره را بدون اذن مالک مدتی در تصرف خود نگاه دارد موجر برای مدت مزبور مستحق اجرت‌المثل خواهد بود اگر چه مستأجر استیفاء منفعت نکرده باشد و اگر با اجازه مالک در تصرف نگاه دارد وقتی باید اجرت‌المثل بدهد که استیفاء منفعت کرده باشد مگر اینکه مالک اجازه داده باشد که مجاناً استفاده نماید.

ماده 495 – اگر برای تأدیه مال‌الاجاره ضامنی داده شده باشد ضامن مسئول اجرت‌المثل مذکور در ماده فوق خواهد بود.

ماده 496 – عقد اجاره به واسطه تلف شدن عین مستأجره از تاریخ تلف باطل می‌شود و نسبت بتخلف از شرایطی که بین موجر و مستأجر مقرر است خیار فسخ از تاریخ تخلف ثابت می‌گردد.

ماده 497 – عقد اجاره به واسطه فوت موجر یا مستأجر باطل نمی‌شود ولیکن اگر موجر فقط برای مدت عمر خود مالک منافع عین مستأجره بوده است اجاره به فوت موجر باطل می‌شود اگر شرط مباشرت مستأجر شده باشد به فوت مستأجر باطل می‌گردد.

ماده 498 – اگر عین مستأجره به دیگری منتقل شود اجاره به حال خود باقی است مگر اینکه موجر حق فسخ در صورت نقل را برای خود شرط کرده باشد.

ماده 499 – هر گاه مُتَوَلّی با ملاحظه صرفه وقف مال موقوفه را اجاره دهد اجاره به فوت او باطل نمی‌گردد.

ماده 500 – در بیع شرط مشتری می‌تواند مبیع را برای مدتی که بایع حق خیار ندارد اجاره دهد و اگر اجاره منافی با خیار بایع باشد باید به وسیله جعل خیار یا نحو آن حق بایع را محفوظ دارد و الاً اجاره تا حدی که مُنَافِی با حق بایع باشد باطل خواهد بود.

ماده 501 – اگر در عقد اجاره مدت به طور صریح ذکر نشده و مال‌الاجاره هم از قرار روز یا ماه یا سالی فلان مبلغ معین شده باشد اجاره برای يك روز یا يك ماه یا يك سال صحیح خواهد بود و اگر مستأجر عین مستأجره را بیش از مدت‌های مزبوره در تصرف خود نگاه دارد و موجر هم تخلیه بد او را نخواهد موجر به موجب مراضات حاصله برای بقیه مدت و به نسبت زمان تصرف مستحق اجرت مقرر بین طرفین خواهد بود.

ماده 502 – اگر مستأجر در عین مستأجره بدون اذن موجر تعمیراتی نماید حق مطالبه قیمت آنرا نخواهد داشت.

ماده 503 – هر گاه مستأجر بدون اجازه موجر در خانه یا زمینی که اجاره کرده وضع بنا یا غرس اشجار کند هر يك از موجر و مستأجر حق دارد هر وقت بخواهد بنا را خراب یا درخت را قلع نماید در این صورت اگر در عین مستأجره نقصی حاصل شود بر عهده مستأجر است.

ماده 504 – هر گاه مستأجر به موجب عقد اجاره مجاز در بنا یا غرس بوده موجر نمی‌تواند مستأجر را به خراب کردن یا کندن آن اجبار کند و بعد از انقضاء مدت اگر بنا یا درخت در تصرف مستأجر باقی بماند موجر حق مطالبه اجرت‌المثل زمین را خواهد داشت و اگر در تصرف موجر باشد مستأجر حق مطالبه اجرت‌المثل بنا یا درخت را خواهد داشت.

ماده 505 – اقساط مال‌الاجاره که به علت نرسیدن موعد پرداخت آن بر ذمه مستأجر مستقر نشده است به موت او حاصل نمی‌شود.

ماده 506 – در اجاره عقار آفت زراعت از هر قبیل که باشد به عهده مستأجر است مگر اینکه در عقد اجاره طور دیگر شرط شده باشد.

مبحث دوم – در اجاره حیوانات

ماده 507 – در اجاره حیوان تعیین منفعت یا به تعیین مدت اجاره است یا به بیان مسافت و محلی که راکب یا محمول باید به آنجا حمل شود.

ماده 508 – در موردی که منفعت به بیان مدت اجاره معلوم شود تعیین راکب یا محمول لازم نیست ولی مستأجر نمی‌تواند زیاده بر مقدار مُتعارف حمل کند و اگر منفعت به بیان مسافت و محل معین شده باشد تعیین راکب یا محمول لازم است.

ماده 509 – در اجاره حیوان ممکن است شرط شود که اگر موجر در وقت معین محمول را به مقصد نرساند مقدار معینی از مال‌الاجاره کم شود.

ماده 510 – در اجاره حیوان لازم نیست که عین مستأجره حیوان معینی باشد بلکه تعیین آن به نوع معینی کافی خواهد بود.

ماده 511 – حیوانی که مورد اجاره است باید برای همان مقصودی استعمال شود که قصد طرفین بوده است بنابراین حیوانی که برای سواری اجاره شده است نمی‌توان برای بارکشی استعمال نمود.

مبحث سوم – در اجاره اشخاص

ماده 512 – در اجاره اشخاص کسی که اجاره می‌کند مستأجر و کسی که مورد اجاره واقع می‌شود اجیر و مال‌الاجاره اجرت نامیده می‌شود.

ماده 513 – اقسام عمده اجاره اشخاص از قرار ذیل است:

1 – اجاره خدمه و کارگران از هر قبیل.

2 – اجاره متصدیان حمل و نقل اشخاص یا مال‌التجاره اعم از راه خشکی یا آب یا هوا.

فقره اول – در اجاره خدمه و کارگر

ماده 514 – خادم یا کارگر نمی‌تواند اجیر شود مگر برای مدت معینی یا برای انجام امر معینی.

ماده 515 – اگر کسی بدون تعیین انتهاء مدت اجیر شود مدت اجاره محدود خواهد بود به مدتی که مزد از قرار آن معین شده است بنابراین اگر مزد اجیر از قرار روز یا هفته یا ماه یا سالی فلان مبلغ معین شده باشد مدت اجاره محدود به يك روز یا يك هفته یا يك ماه یا يك سال خواهد بود و پس از انقضاء مدت مزبور اجاره برطرف می‌شود ولی اگر پس از انقضاء مدت اجیر به خدمت خود دوام دهد و موجر او را نگاه دارد اجیر نظر بمراضات حاصله به همانطوری که در زمان اجاره بین او و موجر مقرر بود مستحق اجرت خواهد شد.

فقره دوم – در اجاره متصدی حمل و نقل

ماده 516 – تعهدات متصدیان حمل و نقل اعم از اینکه از راه خشکی یا آب یا هوا باشد برای حفاظت و نگاهداری اشیائی که به آنها سپرده می‌شود همان است که برای امانت داران مقرر است بنابراین در صورت تفریط یا تعدی مسئول تلف یا ضایع شدن اشیائی خواهند بود که برای حمل به آنها داده می‌شود و این مسئولیت از تاریخ تحویل اشیاء به آنان خواهد بود.

ماده 517 – مفاد ماده 509 در مورد متصدیان حمل و نقل نیز مجری خواهد بود.

فصل پنجم – در مزارعه و مساقات

مبحث اول – در مزارعه

ماده 518 – مزارعه عقدی است که به موجب آن آخذ طرفین زمینی را برای مدت معینی به طرف دیگر می‌دهد که آنرا زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند.

ماده 519 – در عقد مزارعه حصه هر يك از مزارع و عامل باید به نحو اشاعه از قبیل ربع یا ثلث یا نصف و غیره معین گردد و اگر به نحو دیگر باشد احکام مزارعه جاری نخواهد شد.

ماده 520 – در مزارعه جائز است شرط شود که یکی از دو طرف علاوه بر حصه از حاصل مال دیگری نیز به طرف مقابل بدهد.

ماده 521 – در عقد مزارعه ممکن است هر يك از بذر و عوامل مال مزارع باشد یا عامل در این صورت نیز حصه مشاع هر يك از طرفین بر طبق قرارداد یا عرف بلد خواهد بود.

ماده 522 – در عقد مزارعه لازم نیست که متصرف زمین مالك آن هم باشد ولی لازم است که مالك منافع بوده باشد یا به عنوانی از عناوین از قبیل ولایت و غیره حق تصرف در آن را داشته باشد.

ماده 523 – زمینی که مورد مزارعه است باید برای زرع مقصود قابل باشد اگر چه محتاج به اصلاح یا تحصیل آب باشد و اگر زرع محتاج به عملیاتی باشد از قبیل حفر نهر یا چاه و غیره و عامل در حین عقد جاهل به آن بوده باشد حق فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده 524 - نوع زرع باید در عقد مزارعه معین باشد مگر اینکه بر حسب عرف بلد معلوم و یا عقد برای مطلق زراعت بوده باشد در صورت اخیر عامل در اختیار نوع زراعت مختار خواهد بود.

ماده 525 - عقد مزارعه عقدی است لازم.

ماده 526 - هر يك از مالك عامل و مزارع می‌تواند در صورت غبن معامله را فسخ کند.

ماده 527 - هر گاه زمین به واسطه فقدان آب یا علل دیگر از این قبیل از قابلیت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممکن نباشد عقد مزارعه منفسخ می‌شود.

ماده 528 - اگر شخص ثالثی قبل از اینکه زمین مورد مزارعه تسلیم عامل شود آن را غصب کند عامل مختار بر فسخ می‌شود ولی اگر غصب بعد از تسلیم واقع شود حق فسخ ندارد.

ماده 529 - عقد مزارعه بقوت متعاملین یا اَحد آنها باطل نمی‌شود مگر اینکه مباشرت عامل شرط شده باشد در این صورت به فوت او منفسخ می‌شود.

ماده 530 - هر گاه کسی به مدت عمر خود مالك منافع زمینی بوده و آنرا به مزارعه داده باشد عقد مزارعه به فوت او منفسخ می‌شود.

ماده 531 - بعد از ظهور ثمره زرع عامل مالك حصّه خود از آن می‌شود.

ماده 532 - در عقد مزارعه اگر شرط شود که تمام ثمره مال مزارع یا عامل تنها باشد عقد باطل است.

ماده 533 - اگر عقد مزارعه به علتی باطل شود تمام حاصل مال صاحب بذر است و طرف دیگر که مالك زمین یا آب یا صاحب عمل بوده است به نسبت آنچه که مالك بوده مستحق اجرت‌المثل خواهد بود. اگر بذر مشترك بین مزارع و عامل باشد حاصل و اجرت‌المثل نیز به نسبت بذر بین آنها تقسیم می‌شود.

ماده 534 - هر گاه عامل در اثناء یا در ابتداء عمل آن را ترك کند و کسی نباشد که عمل را به جای او انجام دهد حاکم به تقاضای مزارع عامل را اجبار به انجام می‌کند و یا عمل را به خرج عامل ادامه می‌دهد و در صورت عدم امکان مزارع حق فسخ دارد.

ماده 535 - اگر عامل زراعت نکند و مدت منقضی شود مزارع مستحق اجرت‌المثل است.

ماده 536 - هر گاه عامل به طور مُتعارف مواظبت در زراعت ننماید و از این حیث حاصل کم شود یا ضرر دیگر متوجه مزارع گردد عامل ضامن تفاوت خواهد بود.

ماده 537 - هر گاه در عقد مزارعه زرع معینی قید شده باشد و عامل غیر آنرا زرع نماید مزارعه باطل و بر طبق ماده 533 رفتار می‌شود.

ماده 538 - هر گاه مزارعه در اثناء مدت قبل از ظهور ثمره فسخ شود حاصل مال مالك بذر است و طرف دیگر مستحق اجرت‌المثل خواهد بود.

ماده 539 - هر گاه مزارعه بعد از ظهور ثمره فسخ شود هر يك از مزارع و عامل به نسبتی که بین آنها مقرر بوده شریک در ثمره هستند لیکن از تاریخ فسخ تا برداشت حاصل هر يك به اخذ اجرت‌المثل زمین و عمل و سایر مصالح‌الاملاك خود که بحصّه مقرر بطرف دیگر تعلق می‌گیرد مستحق خواهد بود.

ماده 540 - هر گاه مدت مزارعه منقضی شود و اتفاقاً زرع نرسیده باشد مزارع حق دارد که زراعت را ازاله کند یا آنرا باخذ اجرت‌المثل ابقاء نماید.

ماده 541 - عامل می‌تواند برای زراعت آجیر بگیرد یا با دیگری شریک شود ولی برای انتقال معامله یا تسلیم زمین به دیگری رضای مزارع لازم است.

ماده 542 - خراج زمین به عهده مالك است مگر این که خلاف آن شرط شده باشد سایر مخارج زمین بر حسب تعیین طرفین یا مُتعارف است.

مبحث دوم - در مساقات

ماده 543 – مُساقات معامله‌ای است که بین صاحب درخت و اُمثال آن یا عامل در مقابل حصّه مشاع معین از ثمره واقع می‌شود و ثمره اعم است از میوه و برگ و گل و غیر آن.

ماده 544 – در هر مورد که مُساقات باطل باشد یا فسخ شود تمام ثمره مال مالک است و عامل مستحق اجرت‌المثل خواهد بود.

ماده 545 – مقررات راجعه به مُزارعه که در مبحث قبل ذکر شده است در مورد عقد مُساقات نیز مُرعی خواهد بود مگر این که عامل نمی‌تواند بدون اجازه مالک معامله را بدیگری واگذار یا با دیگری شرکت نماید.

فصل ششم – در مُضاربه

ماده 546 – مُضاربه عقدی است که به موجب آن اَخذ متعاملین سرمایه می‌دهد با قید اینکه طرف دیگر با آن تجارت کرده و در سود آن شریک باشند صاحب سرمایه مالک و عامل مُضارب نامیده می‌شود.

ماده 547 – سرمایه باید وجه نقد باشد.

ماده 548 – حصّه هر یک از مالک و مُضارب در منافع باید جزء مُشاع از کل از قبیل رُبع یا ثُلث و غیره باشد.

ماده 549 – حصّه‌های مزبوره در ماده فوق باید در عقد مضاربه معین شود مگر اینکه در عرف مُنَجَزاً معلوم بوده و سکوت در عقد منصرف به آن گردد.

ماده 550 – مُضاربه عقدی است جائز.

ماده 551 – عقد مُضارب به بیکی از علل ذیل منفسخ می‌شود:

(1) در صورت موت یا جنون یا سفّه اَخذ طرفین.

(2) در صورت مُفلس شدن مالک.

(3) در صورت تلف شدن تمام سرمایه و ربح.

(4) در صورت عدم امکان تجارتی که منظور طرفین بوده.

ماده 552 – هر گاه در مُضارب به برای تجارت مدت معین شده باشد تعیین مدت موجب لزوم عقد نمی‌شود لیکن پس از انقضاء مدت مُضارب نمی‌تواند معامله بکند مگر به اجازه جدید مالک.

ماده 553 – در صورتی که مُضارب مطلق باشد یعنی تجارت خاصی شرط نشده باشد عامل می‌تواند هر قسم تجارتی را که صلاح بداند بنماید ولی در طرز تجارت باید مُتعارف را رعایت کند.

ماده 554 – مُضارب نمی‌تواند نسبت به همان سرمایه با دیگری مُضارب کند یا آن را به غیر واگذار نماید مگر با اجازه مالک.

ماده 555 – مُضارب باید اعمالی را که برای نوع تجارت مُتعارف و معمول بلد و زمان است به جا آورد ولی اگر اعمالی را که بر طبق عرف بایستی به اجبر رجوع کند خود شخصاً انجام دهد مُسْتَحَقَّ اجرت آن نخواهد بود.

ماده 556 – مُضارب در حکم اَمین است و ضامن مال مُضارب نمی‌شود مگر در صورت تفریط یا نَعْدی.

ماده 557 – اگر کسی مالی برای تجارت بدهد و قرار گذارد که تمام منافع مال مالک باشد در این صورت معامله مُضارب محسوب نمی‌شود و عامل مُسْتَحَقَّ اجرت‌المثل خواهد بود مگر اینکه معلوم شود که عامل عمل را تَبَرُّعاً انجام داده است.

ماده 558 – اگر شرط شود که مُضارب ضامن سرمایه خواهد بود و یا خسارات حاصله از تجارت متوجه مالک نخواهد شد عقد باطل است مگر اینکه به طور لزوم شرط شده باشد که مُضارب از مال خود به مقدار خسارت یا تَلَف مجاناً به مالک تملیک کند.

ماده 559 – در حساب جاری یا حساب به مدت ممکن است با رعایت شرط قسمت اخیر ماده قبل احکام مضاربه جاری و حق المضاربه به آن تعلق بگیرد.

ماده 560 – به غیر از آنکه فوقاً مذکور شد مضاربه تابع شرایط و مقرراتی است که به موجب عقد بین طرفین مقرر است.

فصل هفتم – در جعالة

ماده 561 – جُعالة عبارت است از التزام شخصی بآداء أُجَرَت معلوم در مقابل عملی اعم از اینکه طرف معین باشد یا غیر معین.

ماده 562 – در جُعالة ملتزم را جاعل و طرف را عامل و أُجَرَت را جُعَل می‌گویند.

ماده 563 – در جُعالة معلوم بودن أُجَرَت مِنْ جميع الجهات لازم نیست بنابراین اگر کسی ملتزم شود که هر کس گم شده او را پیدا کند جِصّه مشاع معینی از آن، مال او خواهد بود، جُعالة صحیح است.

ماده 564 – در جُعالة گذشته از عدم لزوم تعیین عامل ممکن است عمل هم مردد و کیفیات آن نامعلوم باشد.

ماده 565 – جُعالة تعهدی است جائز و مادامی که عمل به اتمام نرسیده است هر يك از طرفین می‌توانند رجوع کنند ولی اگر جاعل در اثناء عمل رجوع نماید باید أُجَرَت المِثْل عمل عامل را بدهد.

ماده 566 – هر گاه در جعالة عمل دارای اجزاء متعدد بوده و هر يك از اجزاء مقصود بالاصالة جاعل بوده باشد و جعالة فسخ گردد عامل از اجرت المسمی به نسبت عملی که کرده است مستحق خواهد بود اعم از اینکه فسخ از طرف جاعل باشد یا از طرف خود عامل.

ماده 567 – عامل وقتی مستحقّ جُعَل می‌گردد که متعلق جُعالة را تسلیم کرده یا انجام داده باشد.

ماده 568 – اگر عاملین متعدد به شرکت هم عمل را انجام دهند هر يك به نسبت مقدار عمل خود مستحقّ جُعَل می‌گردد.

ماده 569 – مالی که جُعالة برای آن واقع شده است از وقتی که به دست عامل میرسد تا به جاعل رد کند در دست او امانت است.

ماده 570 – جُعالة بر عمل نامشروع و یا بر عمل غیر عقلانی باطل است.

فصل هشتم – در شرکت

مبحث اول – در احکام شرکت

ماده 571 – شرکت عبارت است از اجتماع حقوق مالکین متعدد در شیئی واحد به نحو اشاعه.

ماده 572 – شرکت اختیاری است یا قهری.

ماده 573 – شرکت اختیاری یا در نتیجه عقدی از عقود حاصل می‌شود یا در نتیجه عمل شرکاء از قبیل مزج اختیاری یا قبول مالی مشاعاً در ازاء عمل چند نفر و نحو اینها.

ماده 574 – شرکت قهری اجتماع حقوق مالکین است که در نتیجه امتزاج یا ارث حاصل می‌شود.

ماده 575 – هر يك از شرکاء به نسبت سهم خود در نفع و ضرر سهیم می‌باشد مگر اینکه برای يك یا چند نفر از آنها در مقابل عملی سهم زیادتری منظور شده باشد.

ماده 576 – طرز اداره کردن اموال مشترك تابع شرایط مقررّه بین شرکاء خواهد بود.

ماده 577 – شریکی که در ضمن عقد به اداره کردن اموال مشترك مأذون شده است می‌تواند هر عملی را که لازمه اداره کردن است انجام دهد و به هیچ وجه مسئول خسارات حاصله از اعمال خود نخواهد بود مگر در صورت تقریب یا تعدّی.

ماده 578 – شرکاء همه وقت می‌توانند از این خود رجوع کنند مگر اینکه این در ضمن عقد لازم داده شده باشد که در این صورت مادام که شرکت باقی است حق رجوع ندارند.

ماده 579 – اگر اداره کردن شرکت به عهده شرکاء متعدد باشد به نحوی که هر يك به طور استقلال مأذون در اقدام باشد هر يك از آنها می‌تواند منفرداً به اعمالی که برای اداره کردن لازم است اقدام کند.

ماده 580 – اگر بین شرکاء مقرر شده باشد که یکی از مدیران نمی‌تواند بدون دیگری اقدام کند مدیری که به تنهایی اقدام کرده باشد در صورت عدم امضاء شرکاء دیگر در مقابل شرکاء ضامن خواهد بود اگر چه برای مأذونین دیگر امکان فعلی برای مداخله در امر اداره کردن موجود نبوده باشد.

ماده 581 – تصرفات هر يك از شرکاء در صورتی که بدون این یا خارج از حدود این باشد فضولی بوده و تابع مقررات معاملات فضولی خواهد بود.

ماده 582 – شریکی که بدون این یا در خارج از حدود این تصرف در اموال شرکت نماید ضامن است.

ماده 583 – هر يك از شرکاء می‌تواند بدون رضایت شرکاء دیگر سهم خود را جزئاً یا کلاً به شخص ثالثی منتقل کند.

ماده 584 – شریکی که مال‌الشركه در ید اوست در حکم آمین است و ضامن تلف و نقص آن نمی‌شود مگر در صورت تقریط یا تعدی.

ماده 585 – شريك غير مأذون در مقابل اشخاصی که با آنها معامله کرده مسئول بوده و طلبکاران فقط حق رجوع به او دارند.

ماده 586 – اگر برای شرکت در ضمن عقد لازمی مدت معین نشده باشد هر يك از شرکاء هر وقت بخواهد می‌تواند رجوع کند.

ماده 587 – شرکت به یکی از طرق ذیل مرتفع می‌شود:

(1) در صورت تقسیم.

(2) در صورت تلف شدن تمام مال شرکت.

ماده 588 – در موارد ذیل شرکاء مأذون در تصرف اموال مشترکه نمی‌باشند:

(1) در صورت انقضاء مدت مأذونیت یا رجوع از آن در صورت امکان رجوع.

(2) در صورت فوت یا محجور شدن یکی از شرکاء.

مبحث دوم – در تقسیم اموال شرکت

ماده 589 – هر شريك‌المال می‌تواند هر وقت بخواهد تقاضای تقسیم مال مشترك را بنماید مگر در مواردی که تقسیم به

موجب این قانون ممنوع یا شرکاء بوجه ملزمی ملتزم بر عدم تقسیم شده باشند.

ماده 590 – در صورتی که شرکاء بیش از دو نفر باشند ممکن است تقسیم فقط به نسبت سهم يك یا چند نفر از آنها به عمل آید و سهام دیگران به اشاعه باقی بماند.

ماده 591 – هر گاه تمام شرکاء به تقسیم مال مشترك راضی باشند تقسیم به نحوی که شرکاء تراضی نمایند به عمل می‌آید و در صورت عدم توافق بین شرکاء حاکم اجبار به تقسیم می‌کند مشروط بر اینکه تقسیم مشتمل بر ضرر نباشد که در اینصورت اجبار جائز نیست و تقسیم باید بتراضی باشد.

ماده 592 – هر گاه تقسیم برای بعضی از شرکاء مضر و برای بعض دیگر بیضرر باشد در صورتی که تقاضا از طرف متضرر باشد طرف دیگر اجبار می‌شود و اگر برعکس تقاضا از طرف غیر متضرر بشود شريك متضرر اجبار بر تقسیم نمی‌شود.

ماده 593 - ضرری که مانع از تقسیم می‌شود عبارت است از نقصان فاحش قیمت به مقداری که عاده قابل مُسامحه نباشد.

ماده 594 - هر گاه قنات مشترك یا امثال آن خرابی پیدا کرده و محتاج به تنقیه یا تعمیر شود و يك یا چند نفر از شرکاء بر ضرر شريك یا شرکاء دیگر از شرکت در تنقیه یا تعمیر امتناع نمایند شريك یا شرکاء متضرر می‌توانند به حاکم رجوع نمایند در این صورت اگر ملك قابل تقسیم نباشد حاکم می‌تواند برای قلع ماده نزاع و دفع ضرر شريك مُمتنع را به اقتضای موقع به شرکت در تنقیه یا تعمیر یا اجاره یا بیع سهم خود اجبار کند.

ماده 595 - هر گاه تقسیم مُتضمن افتادن تمام مال مشترك یا حصّه يك یا چند نفر از شرکاء از مالیت باشد تقسیم ممنوع است اگر چه شرکاء تراضی نمایند.

ماده 596 - در صورتی که اموال مشترك متعدد باشد قسمت اجباری در بعضی از آنها ملازم با تقسیم باقی اموال نیست.

ماده 597 - تقسیم ملك از وقف جایز است ولی تقسیم مال موقوفه بین موقوف‌علیهم جایز نیست.

ماده 598 - ترتیب تقسیم آن است که اگر مال مشترك مثلی باشد به نسبت سهام شرکاء افزاز میشود و اگر قیمی باشد بر حسب قیمت تعدیل می‌شود و بعد از افزاز یا تعدیل در صورت عدم تراضی بین شرکاء حصص آنها بقرعه معین می‌گردد.

ماده 599 - تقسیم بعد از آنکه صحیحاً واقع شد لازم است و هیچ يك از شرکاء نمی‌تواند بدون رضای دیگران از آن رجوع کند.

ماده 600 - هر گاه در حصّه يك یا چند نفر از شرکاء عیبی ظاهر شود که در حین تقسیم عالم به آن نبوده شريك یا شرکاء مزبور حق دارند تقسیم را به هم بزنند.

ماده 601 - هر گاه بعد از تقسیم معلوم شود که قسمت به غلط واقع شده است تقسیم باطل می‌شود.

ماده 602 - هر گاه بعد از تقسیم معلوم شود که مقدار معینی از اموال تقسیم شده مال غیر بوده است در صورتی که مال غیر در تمام حصص مفروزاً به تساوی باشد تقسیم صحیح و الا باطل است.

ماده 603 - مَمَر و مجرای هر قسمتی که از متعلقات آن است بعد از تقسیم مخصوص همان قسمت می‌شود.

ماده 604 - کسی که در ملك دیگری حق ارتفاق دارد نمی‌تواند مانع از تقسیم آن ملك بشود ولی بعد از تقسیم حق مزبور به حال خود باقی می‌ماند.

ماده 605 - هر گاه حصّه بعضی از شرکاء مجرای آب یا محل عبور حصّه شريك دیگر باشد بعد از تقسیم حق مجری یا عبور ساقط نمی‌شود مگر اینکه سقوط آن شرط شده باشد و همچنین است سایر حقوق ارتفاقی.

ماده 606 - هر گاه تَرَکه میت قبل از اداء دیون تقسیم شود و یا بعد از تقسیم معلوم شود که بر میت دینی بوده است طلبکار باید به هر يك از وراثت به نسبت سهم او رجوع کند و اگر يك یا چند نفر از وراثت معسر شده باشد طلبکار می‌تواند برای سهم معسر یا معسرین نیز وراثت دیگر رجوع نماید.

فصل نهم - در ودیعه

مبحث اول - در کلیات

ماده 607 - ودیعه عقدی است که به موجب آن يك نفر مال خود را به دیگری می‌سپارد برای آنکه آنرا مجاناً نگاه دارد. ودیعه گذار مودع و ودیعه گیر را مستودع یا امین می‌گویند.

ماده 608 - در ودیعه قبول امین لازم است اگر چه بفعل باشد.

ماده 609 - کسی می‌تواند مالی را به ودیعه گذارد که مالك یا قائم مقام مالك باشد و یا از طرف مالك صراحتهً یا ضمناً مجاز باشد.

ماده 610 - در ودیعه طرفین باید اهلیت برای معامله داشته باشند و اگر کسی مالی را از کسی دیگر که برای معامله اهلیت ندارد به عنوان ودیعه قبول کند باید آن را به ولی او ردّ نماید و اگر در يد او ناقص یا تلف شود ضامن است.

مبحث دوم – در تعهدات امین

ماده 612 – امین باید مال ودیعه را به طوری که مالک مقرر نموده حفظ کند و اگر ترتیبی تعیین نشده باشد آن را بطوری که نسبت به آن مال متعارف است حفظ کند و الاً ضامن است.

ماده 613 – هر گاه مالک برای حفاظت مال ودیعه ترتیبی مقرر نموده باشد و امین از برای حفظ مال تغییر آن ترتیب را لازم بداند می‌تواند تغییر دهد مگر اینکه مالک صریحاً نهی از تغییر کرده باشد که در این صورت ضامن است.

ماده 614 – امین ضامن تلف یا نقصان مالی که به او سپرده شده است نمی‌باشد مگر در صورت تعدی یا تقریط.

ماده 615 – امین در مقام حفظ، مسئول وقایعی نمی‌باشد که دفع آن از اقتدار او خارج است.

ماده 616 – هر گاه رد مال ودیعه مطالبه شود و امین از رد آن امتناع کند از تاریخ امتناع احکام امین به او مترتب نشده و ضامن تلف و هر نقص یا عیبی است که در مال ودیعه حادث شود اگر چه آن عیب یا نقص مستند به فعل او نباشد.

ماده 617 – امین نمی‌تواند غیر از جهت حفاظت تصرفی در ودیعه کند یا به نحوی از انحاء از آن منتفع گردد مگر با اجازه صریح یا ضمنی امانت گذار و الاً ضامن است.

ماده 618 – اگر مال ودیعه در جعبه سربسته یا پاکت مختوم به امین سپرده شده باشد حق ندارد آن را باز کند و الاً ضامن است.

ماده 619 – امین باید عین مالی را که دریافت کرده است رد نماید.

ماده 620 – امین باید مال ودیعه را به همان حالی که موقع پس دادن موجود است مسترد دارد و نسبت به نواقصی که در آن حاصل شده و مربوط به عمل امین نباشد ضامن نیست.

ماده 621 – اگر مال ودیعه قهراً از امین گرفته شود و مشارالیه قیمت یا چیز دیگری به جای آن اخذ کرده باشد باید آنچه را که در عوض گرفته است به امانت‌گذار بدهد ولی امانت‌گذار مجبور به قبول آن نبوده و حق دارد مستقیماً به قاهر رجوع کند.

ماده 622 – اگر وارث امین مال ودیعه را تلف کند باید از عهده مثل یا قیمت آن برآید اگر چه عالم بودیعه بودن مال نبوده باشد.

ماده 623 – منافع حاصله از ودیعه مال مالک است.

ماده 624 – امین باید مال ودیعه را فقط بکسی که آن را از او دریافت کرده است یا قائم مقام قانونی او یا به کسی که مأذون در اخذ می‌باشد مسترد دارد و اگر به واسطه ضرورتی بخواهد آنرا رد کند و به کسی که حق اخذ دارد دسترس نداشته باشد باید به حاکم رد نماید.

ماده 625 – هر گاه مستحق للغير بودن مال ودیعه محقق گردد باید امین آن را به مالک حقیقی رد کند و اگر مالک معلوم نباشد تابع احکام اموال مجهول‌المالک است.

ماده 626 – اگر کسی مال خود را به ودیعه گذارد ودیعه بفوت امانت‌گذار باطل و امین ودیعه را نمیتواند رد کند مگر به وراثت او.

ماده 627 – در صورت تعدد وراثت و عدم توافق بین آنها مال ودیعه باید به حاکم رد شود.

ماده 628 – اگر در احوال شخص امانت‌گذار تغییری حاصل گردد مثلاً اگر امانت‌گذار محجور شود عقد ودیعه منفسخ و ودیعه را نمی‌توان مسترد نمود مگر بکسی که حق اداره کردن اموال محجور را دارد.

ماده 629 – اگر مال محجوری به ودیعه گذارده شده باشد آن مال باید پس از رفع حجر به مالک مسترد شود.

ماده 630 – اگر کسی مالی را به سمت قیمومت یا ولایت ودیعه گذارد آن مال باید پس از رفع سمت مزبور به مالک آن رد شود مگر اینکه از مالک رفع حجر نشده باشد که در این صورت به قیم یا ولی بعدی مسترد می‌گردد.

ماده 631 – هر گاه کسی مال غیر را به عنوانی غیر از مُستودع متصرف باشد و مقررات این قانون او را نسبت به آن مال امین قرار داده باشد مثل مُستودع است بنابراین مستأجر نسبت به عین مستأجره قیم یا ولی نسبت به مال صغیر یا مولی علیه و امثال آنها ضامن نمی باشد مگر در صورت تفریط یا تعدی و در صورت استحقاق مالک به استرداد از تاریخ مطالبه او و امتناع متصرف با امکان ردّ متصرف مسئول تلف و هر نقص یا عیبی خواهد بود اگر چه مستند به فعل او نباشد.

ماده 632 – کاروانسرادار و صاحب مهمانخانه و حمامی و امثال آنها نسبت به اشیاء و اسباب یا البسه واردین وقتی مسئول می باشند که اشیاء و اسباب یا البسه نزد آنها ایداع شده باشد و یا اینکه بر طبق عرف بلد در حکم ایداع باشد.

مبحث سوم – در تعهدات امانتگذار

ماده 633 – امانتگذار باید مخارجی را که امانتدار برای حفظ مال ودیعه کرده است به او بدهد.

ماده 634 – هر گاه ردّ مال مستلزم مخارجی باشد بر عهده امانتگذار است.

فصل دهم – در عاریه

ماده 635 – عاریه عقدی است که به موجب آن احد طرفین به طرف دیگر اجازه می دهد که از عین مال او مجاناً منتفع شود.

عاریه دهنده را مُعیر و عاریه گیرنده را مُستعیر گویند.

ماده 636 – عاریه دهنده علاوه بر اهلیت باید مالک منفعت مالی باشد که عاریه می دهد اگر چه مالک عین نباشد.

ماده 637 – هر چیزی که بتوان با بقای اصلش از آن منتفع شد می تواند موضوع عقد عاریه گردد. منفعتی که مقصود از عاریه است منفعتی است که مشروع و عقلانی باشد.

ماده 638 – عاریه عقدی است جائز و بموت هر يك از طرفین منفسخ میشود.

ماده 639 – هر گاه مال عاریه دارای عیوبی باشد که برای مستعیر تولید خسارتی کند مُعیر مسئول خسارت وارده نخواهد بود مگر اینکه عرفاً مسبب محسوب شود. همین حکم در مورد مودع و موجر و امثال آنها نیز جاری می شود.

ماده 640 – مستعیر ضامن تلف یا نُقصان مال عاریه نمی باشد مگر در صورت تفریط یا تعدی.

ماده 641 – مستعیر مسئول منقصت ناشی از استعمال مال عاریه نیست مگر اینکه در غیر مورد اذن استعمال نموده باشد و اگر عاریه مطلق بوده برخلاف متعارف استفاده کرده باشد.

ماده 642 – اگر بر مستعیر شرط ضمان شده باشد مسئول هر کس و نقصانی خواهد بود اگر چه مربوط بعمل او نباشد.

ماده 643 – اگر بر مستعیر شرط ضمان منقصت ناشی از صرف استعمال نیز شده باشد ضامن این منقصت خواهد بود.

ماده 644 – در عاریه طلا و نقره اعم از مسكوك و غیر مسكوك مستعیر ضامن است هر چند شرط ضمان نشده و تفریط یا تعدی هم نکرده باشد.

ماده 645 – در ردّ عاریه باید مفاد مواد 624 و 626 تا 630 رعایت شود.

ماده 646 – مخارج لازمه برای انتفاع از مال عاریه بر عهده مستعیر است و مخارج نگهداری آن تابع عرف و عادت است مگر اینکه شرط خاصی شده باشد.

ماده 647 – مستعیر نمی تواند مال عاریه را بهیچ نحوی بتصرف غیر دهد مگر به اذن معیر.

فصل یازدهم – در قرض

ماده 648 – قرض عقدی است که به موجب آن احد طرفین مقدار معینی از مال خود را به طرف دیگر تملیک میکند که طرف مزبور مثل آنرا از حیث مقدار و جنس و وصف ردّ نماید و در صورت تعدّر ردّ مثل قیمت يوم الردّ را بدهد.

ماده 649 – اگر مالی که موضوع قرض است بعد از تسلیم تلف یا ناقص شود از مال مقترض است.

ماده 650 – مقترض باید مثل مالی را که قرض کرده است ردّ کند اگر چه قیمه ترقّی یا تنزّل کرده باشد.

ماده 651 – اگر برای اداء قرض به وجه ملزومی اجلی معین شده باشد مقرض نمی‌تواند قبل از انقضاء مدت، طلب خود را مطالبه کند.

ماده 652 – در موقع مطالبه، حاکم مطابق اوضاع و احوال برای مقترض مهلت یا اقساطی قرار می‌دهد.

ماده 653 (منسوخه 1370,08,14) – مقترض می‌تواند بوجه ملزومی به مقرض وکالت دهد در مدتی که قرض بر ذمه او باقی است مقدار معینی از دارائی مدیون را در هر ماه یادر هر سال مجاناً بخود منتقل نماید.

فصل دوازدهم – در قمار و گروبندی

ماده 654 – قمار و گروبندی باطل و دعاوی راجع به آن مسموع نخواهد بود. همین حکم در مورد کلیه تعهداتی که از معاملات نامشروع تولید شده باشد جاریست.

ماده 655 (اصلاحی 1370,08,14) – در دوانیدن حیوانات سواری و همچنین در تیراندازی و شمشیرزنی گروبندی جایز و مفاد ماده قبل در مورد آنها رعایت نمی‌شود.

فصل سیزدهم – در وکالت

مبحث اول – در کلیات

ماده 656 – وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید.

ماده 657 – تحقق وکالت منوط به قبول وکیل است.

ماده 658 – وکالت ایجاباً و قبولاً بهر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود.

ماده 659 – وکالت ممکن است مجانی باشد یا با اجرت.

ماده 660 – وکالت ممکن است به طور مطلق و برای تمام امور موکّل باشد یا مقید و برای امر یا امور خاصی.

ماده 661 – در صورتی که وکالت مطلق باشد فقط مربوط به اداره کردن اموال موکّل خواهد بود.

ماده 662 – وکالت باید در امری داده شود که خود موکّل بتواند آن را به جا آورد وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد.

ماده 663 – وکیل نمی‌تواند عملی را که از حدود وکالت او خارج است انجام دهد.

ماده 664 – وکیل در محاکمه، وکیل در قبض حق نیست مگر اینکه قرائن دلالت بر آن نماید و همچنین وکیل در اخذ حق، وکیل در مرافعه نخواهد بود.

ماده 665 – وکالت در بیع، وکالت در قبض ثمن نیست مگر اینکه قرینه قطعی دلالت بر آن کند.

مبحث دوم – در تعهدات وکیل

ماده 666 – هر گاه از تقصیر وکیل خسارتی به موکّل متوجه شود که عرفاً وکیل مسبّب آن محسوب می‌گردد مسئول خواهد بود.

ماده 667 – وکیل باید در تصرفات و اقدامات خود مصلحت موکل را مراعات نماید و از آنچه که موکل بالصراحه به او اختیار داده یا بر حسب قرائن و عرف و عادت داخل اختیار او است، تجاوز نکند.

ماده 668 – وکیل باید حساب مدت وکالت خود را بموکل بدهد و آنچه را که به جای او دریافت کرده است به او رد کند.

ماده 669 – هر گاه برای انجام امر دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد هیچ يك از آنها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن امر بنماید مگر اینکه هر يك مستقلاً وکالت داشته باشد، در این صورت هر کدام می‌تواند به تنهایی آن امر را بجا آورد.

ماده 670 – در صورتی که دو نفر به نحو اجتماع وکیل باشند به موت یکی از آنها وکالت دیگری باطل می‌شود.

ماده 671 – وکالت در هر امر مستلزم وکالت در لوازم و مقدمات آن نیز هست مگر اینکه تصریح بعدم وکالت باشد.

ماده 672 – وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحاً یا به دلالت قرائن وکیل در توکیل باشد.

ماده 673 – اگر وکیل که وکالت در توکیل نداشته انجام امری را که در آن وکالت دارد به شخص ثالثی واگذار کند هر يك از وکیل و شخص ثالث در مقابل موکل نسبت به خساراتی که مسبب محسوب می‌شود مسئول خواهد بود.

مبحث سوم – در تعهدات موکل

ماده 674 – موکل باید تمام تعهداتی را که وکیل در حدود وکالت خود کرده است، انجام دهد. در مورد آنچه که در خارج از حدود وکالت انجام داده شده است موکل هیچگونه تعهدی نخواهد داشت، مگر اینکه اعمال فضولی وکیل را صراحتاً یا ضمناً اجازه کند.

ماده 675 – موکل باید تمام مخارجی را که وکیل برای انجام وکالت خود نموده است و همچنین اجرت وکیل را بدهد مگر اینکه در عقد وکالت طور دیگر مقرر شده باشد.

ماده 676 – حق الوکاله وکیل تابع قرارداد بین طرفین خواهد بود و اگر نسبت بحق الوکاله یا مقدار آن قرارداد نباشد تابع عرف و عادت است اگر عادت مسلمی نباشد وکیل مستحق اجرت المثل است.

ماده 677 – اگر در وکالت مجانی یا با اجرت بودن آن تصریح نشده باشد محمول بر این است که با اجرت باشد.

مبحث چهارم – در طرق مختلفه انقضاء وکالت

ماده 678 – وکالت به طریق ذیل مرتفع می‌شود:

1 – بعزل موکل.

2 – باستعفای وکیل.

3 – بهموت یا به جنون وکیل یا موکل.

ماده 679 – موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر اینکه وکالت وکیل با عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد.

ماده 680 – تمام اموری که وکیل قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود بنماید نسبت به موکل نافذ است.

ماده 681 – بعد از اینکه وکیل استعفا داد مادامی که معلوم است موکل به اذن خود باقی است می‌تواند در آنچه وکالت داشته اقدام کند.

ماده 682 – محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حَجَر مانع از توکیل در آنها نمی‌باشد و همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حَجَر مانع از اقدام در آن نباشد.

ماده 683 – هر گاه متعلق وکالت از بین برود یا موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد یا بطور کلی عملی که مُنافی با وکالت وکیل باشد بجا آورده مثل اینکه مالی را که برای فروش آن وکالت داده بود خود بفروشد وکالت منفسخ می‌شود.

مبحث اول - در کلیات

ماده 684 - عقد ضمان عبارت است از اینکه شخصی مالی را که بر ذمه دیگری است به عهده بگیرد. متعهد را ضامن، طرف دیگر را مضمون‌له و شخص ثالث را مضمون‌عنه یا مدیون اصلی می‌گویند.

ماده 685 - در ضمان رضای مدیون اصلی شرط نیست.

ماده 686 - ضامن باید برای معامله اهلیت داشته باشد.

ماده 687 - ضامن شدن از محجور و میت صحیح است.

ماده 688 - ممکن است از ضامن ضمانت کرد.

ماده 689 - هر گاه چند نفر ضامن شخصی شوند ضمانت هر کدام که مضمون‌له قبول کند صحیح است.

ماده 690 - در ضمان شرط نیست که ضامن مالدار باشد لیکن اگر مضمون‌له در وقت ضمان بعدم تمکن ضامن جاهل بوده باشد می‌تواند عقد ضمان را فسخ کند ولی اگر ضامن بعد از عقد غیرملی شود مضمون‌له خیاری نخواهد داشت.

ماده 691 - ضمان دینی که هنوز سبب آن ایجاد نشده است، باطل است.

ماده 692 - در دین حال ممکن است ضامن برای تأدیه آن اجلی معین کند و همچنین می‌تواند در دین مؤجل تعهد پرداخت فوری آن را بنماید.

ماده 693 - مضمون‌له می‌تواند در عقد ضمان از ضامن مطالبه رهن کند اگر چه دین اصلی رهنی نباشد.

ماده 694 - علم ضامن به مقدار و اوصاف و شرایط دینی که ضمانت آن را می‌نماید شرط نیست بنابراین اگر کسی ضامن دین شخص بشود بدون اینکه بداند آن دین چه مقدار است ضمان صحیح است لیکن ضمانت یکی از چند دین به نحو تردید باطل است.

ماده 695 - معرف تفصیلی ضامن بشخص مضمون‌له یا مضمون‌عنه لازم نیست.

ماده 696 - هر دینی را ممکن است ضمانت نمود اگر چه شرط فسخی در آن موجود باشد.

ماده 697 - ضمان عهده از مشتری یا بایع نسبت به درك مبیع یا ثمن در صورت مستحق‌لغیر در آمدن آن جایز است.

مبحث دوم - در اثر ضمان بین ضامن و مضمون‌له

ماده 698 - بعد از اینکه ضمان بطور صحیح واقع شد ذمه مضمون‌عنه بری و ذمه ضامن بمضمون‌له مشغول می‌شود.

ماده 699 - تعلیق در ضمان مثل اینکه ضامن قید کند که اگر مدیون نداد من ضامنم باطل است ولی التزام بتأدیه ممکن است معلق باشد.

ماده 700 - تعلیق ضمان بشرایط صحت آن مثل اینکه ضامن قید کند که اگر مضمون‌عنه مدیون باشد من ضامنم موجب بطلان آن نمی‌شود.

ماده 701 - ضمان عقدی است لازم و ضامن یا مضمون‌له نمی‌توانند آن را فسخ کنند مگر در صورت اعسار ضامن بطوری که در ماده 690 مقرر است یا در صورت بودن حق فسخ نسبت بدین مضمون‌له و یا در صورت تخلف از مقررات عقد.

ماده 702 - هر گاه ضمان مدت داشته باشد مضمون‌له نمی‌تواند قبل از انقضاء مدت مُطالبه طلب خود را از ضامن کند اگر چه دین حال باشد.

ماده 703 - در ضمان حال مضمون‌له حق مُطالبه طلب خود را دارد اگر چه دین مؤجل باشد.

ماده 704 - ضمان مطلق محمول بحال است مگر آنکه بقرائن معلوم شود که مؤجل بوده است.

ماده 705 – ضَمان مؤجَّل بفوتِ ضامن حالّ میشود.

ماده 706 (منسوخه 14, 08, 1370) - هر گاه دین مدت داشته ولی ضامن حال باشد بعد از ضمان مضمون‌له حق مطالبه از ضامن دارد.

ماده 707 – اگر مضمون‌له ذمه مضمون‌عنه را بری کند ضامن بری نمی‌شود مگر اینکه مقصود ابراء از اصل دین باشد.

ماده 708 – کسی که ضامن دَرَک مَبیع است در صورت فسخ بیع به سبب اقاله یا خیار، از ضَمان بری می‌شود.

مبحث سوم – در اثر ضمان بین ضامن و مضمون عنه

ماده 709 – ضامن حق رجوع بمضمون عنه ندارد مگر بعد از اداء دین ولی می‌تواند در صورتی که مضمون‌عنه ملتزم شده باشد که در مدت معینی برانت او را تحصیل نماید و مدت مزبور هم منقضی شده باشد رجوع کند.

ماده 710 – اگر ضامن با رضایت مضمون‌له حواله کند به کسی که دین را بدهد و آن شخص قبول نماید مثل آن است که دین را ادا کرده است و حق رجوع بمضمون‌عنه دارد و همچنین است حواله مضمون‌له به عهده ضامن.

ماده 711 – اگر ضامن دین را تأدیه کند و مضمون عنه آن را ثانیاً بپردازد ضامن حق رجوع بمضمون‌له نخواهد داشت و باید بمضمون‌عنه مراجعه کند و مضمون‌عنه می‌تواند از مضمون‌له آنچه را که گرفته است مسترد دارد.

ماده 712 – هر گاه مضمون‌له فوت شود و ضامن وارث او باشد حق رجوع بمضمون‌عنه دارد.

ماده 713 – اگر ضامن بمضمون‌له کمتر از دین داده باشد زیاده بر آنچه داده نمی‌تواند از مدیون مطالبه کند اگر چه دین را صلح بکتر کرده باشد.

ماده 714 – اگر ضامن زیادتز از دین بدین بدهد حق رجوع بزیاده ندارد مگر در صورتی که باذن مضمون‌عنه داده باشد.

ماده 715 – هر گاه دین مدت داشته و ضامن قبل از موعد آن را بدهد مادام که دین حال نشده است نمی‌تواند از مدیون مطالبه کند.

ماده 716 – در صورتیکه دین حال باشد هر وقت ضامن ادا کند میتواند رجوع بمضمون‌عنه نماید هر چند ضامن مدت داشته و موعد آن نرسیده باشد مگر آنکه مضمون‌عنه اِذن بضامن مؤجَّل داده باشد.

ماده 717 – هر گاه مضمون‌عنه دین را ادا کند ضامن بری می‌شود هر چند ضامن بمضمون‌عنه اِذن در ادا نداده باشد.

ماده 718 – هر گاه مضمون‌له ضامن را از دین ابراء کند ضامن و مضمون‌عنه هر دو بری می‌شوند.

ماده 719 – هر گاه مضمون‌له ضامن را ابراء یا دیگری مجاناً دین را بدهد ضامن حق رجوع بمضمون‌عنه ندارد.

ماده 720 – ضامنی که بقصد تَبَرُّع ضمانت کرده باشد حق رجوع بمضمون‌عنه ندارد.

مبحث چهارم – در اثر ضمان بین ضامنین

ماده 721 – هر گاه اشخاص متعدد از يك شخص و برای يك قَرْض به نحو تسهیم ضمانت کرده باشند مضمون‌له به هر يك از آنها فقط به قدر سهم او حق رجوع دارد و اگر یکی از ضامنین تمام قرض را تأدیه نماید به هر يك از ضامنین دیگر که اِذن تأدیه داده باشد می‌تواند بقدر سهم او رجوع کند.

ماده 722 – ضامن ضامن حق رجوع به مدیون اصلی ندارد و باید بمضمون‌عنه خود رجوع کند و به همین طریق هر ضامنی بمضمون‌عنه خود رجوع میکند تا بمدیون اصلی برسد.

ماده 723 – ممکن است کسی در ضمن عقد لازمی بتأدیه دین دیگری ملتزم شود در این صورت تعلیق بالتزام مبطل نیست مثل اینکه کسی التزام خود را بتأدیه دین مدیون مُعَلَّق بعدم تأدیه او نماید.

ماده 724 - حواله عقدی است که به موجب آن طلب شخصی از ذمه مدیون بذمه شخص ثالثی منتقل میگردد. مدیون را مُحیل، طلبکار را مُحْتال، شخص ثالث را مُحال علیه می‌گویند.

ماده 725 - حواله محقق نمیشود مگر با رضای مُحْتال و قبول مُحال علیه.

ماده 726 - اگر در مورد حواله مُحیل مدیون مُحْتال نباشد احکام حواله در آن جاری نخواهد بود.

ماده 727 - برای صحت حواله لازم نیست که مُحال علیه مدیون بمُحیل باشد در اینصورت مُحال علیه پس از قبولی در حکم ضامن است.

ماده 728 - در صحت حواله ملائمت مُحال علیه شرط نیست.

ماده 729 - هر گاه در وقت حواله مُحال علیه مُعسر بوده و مُحْتال جاهل باعسار او باشد مُحْتال میتواند حواله را فسخ و بمُحیل رجوع کند.

ماده 730 - پس از تحقیق حواله ذمه مُحیل از دینی که حواله داده بری و ذمه مُحال علیه مشغول می‌شود.

ماده 731 - در صورتیکه مُحال علیه مدیون مُحیل نبوده بعد از اداء وجه حواله می‌تواند به همان مقداری که پرداخته است رجوع بمُحیل نماید.

ماده 732 - حواله عقدی است لازم و هیچ يك از مُحیل و مُحْتال و مُحال علیه نمی‌تواند آن را فسخ کند مگر در مورد ماده 729 و یا در صورتی که خیار فسخ شرط شده باشد.

ماده 733 - اگر در بیع بایع حواله داده باشد که مشتری ثمن را به شخصی بدهد یا مشتری حواله داده باشد که بایع ثمن را از کسی بگیرد و بعد بطلان بیع معلوم گردد حواله باطل میشود و اگر مُحْتال ثمن را اخذ کرده باشد باید مسترد دارد ولی اگر بیع به واسطه فسخ یا اقاله منفسخ شود حواله باطل نبوده لیکن مُحال علیه بری و بایع یا مشتری می‌تواند بیکدیگر رجوع کند. مفاد این ماده در مورد سایر تعهدات نیز جاری خواهد بود.

فصل شانزدهم - در کفالت

ماده 734 - کفالت عقدی است که به موجب آن احد طرفین در مقابل طرف دیگر احضار شخص ثالثی را تعهد می‌کند. متعهد را کفیل، شخص ثالث را مکفول و طرف دیگر را مکفول له می‌گویند.

ماده 735 - کفالت برضای کفیل و مکفول له واقع می‌شود.

ماده 736 - در صحت کفالت علم کفیل بثبوت حقی بر عهده مکفول شرط نیست بلکه دعوی حق از طرف مکفول له کافی است اگر چه مکفول منکر آن باشد.

ماده 737 - کفالت ممکن است مطلق باشد یا موقت و در صورت موقت بودن باید مدت آن معلوم باشد.

ماده 738 - ممکن است شخص دیگری کفیل کفیل شود.

ماده 739 - در کفالت مطلق مکفول له هر وقت بخواهد میتواند احضار مکفول را تقاضا کند ولی در کفالت موقت قبل از رسیدن موعد حق مطالبه ندارد.

ماده 740 - کفیل باید مکفول را در زمان و مکانی که تعهد کرده است حاضر نماید و الا باید از عهده حقی که بر عهده مکفول ثابت می‌شود برآید.

ماده 741 - اگر کفیل ملتزم شده باشد که مالی در صورت عدم احضار مکفول بدهد باید بنحویکه ملتزم شده است عمل کند.

ماده 742 - اگر در کفالت محل تسلیم معین نشده باشد کفیل باید مکفول را در محل عقد تسلیم کند مگر اینکه عقد منصرف به محل دیگر باشد.

ماده 743 - اگر مکفول غایب باشد به کفیل مهلتی که برای حاضر کردن مکفول کافی باشد داده می‌شود.

ماده 744 – اگر کفیل مکفول را در غیر زمان و مکان مقرر یا برخلاف شرایطی که کرده‌اند تسلیم کند قبول آن بر مکفول‌له لازم نیست لیکن اگر قبول کرد کفیل بری می‌شود و همچنین اگر مکفول‌له برخلاف مقرر بین طرفین تقاضای تسلیم نماید کفیل ملزم به قبول نیست.

ماده 745 – هر کس شخصی را از تحت اقتدار ذیحق یا قائم‌مقام او بدون رضای او خارج کند در حکم کفیل است و باید آن شخص را حاضر کند و الا باید از عهده حقی که بر او ثابت شود برآید.

ماده 746 – در موارد ذیل کفیل بری می‌شود.

(1) در صورت حاضر کردن مکفول به نحوی که مُتعهد شده است.

(2) در صورتی که مکفول در موقع مقرر شخصاً حاضر شود.

(3) در صورتی که ذمه مکفول به نحوی از انحاء از حقی که مکفول‌له بر او دارد بری شود.

(4) در صورتی که مکفول‌له کفیل را بری نماید.

(5) در صورتی که حق مکفول‌له به نحوی از انحاء به دیگری منتقل شود.

(6) در صورت فوت مکفول.

ماده 747 (اصلاحی 1370,08,14) – هرگاه کفیل مکفول خود را مطابق شرایط مقرر حاضر کند و مکفول‌له از قبول آن امتناع نماید کفیل می‌تواند احضار مکفول و امتناع مکفول‌له را با شهادت معتبر نزد حاکم و یا احضار نزد حاکم اثبات نماید.

ماده 748 – فوت مکفول‌له موجب برائت کفیل نمی‌شود.

ماده 749 – هرگاه يك نفر در مقابل چند نفر از شخصی کفالت نماید به تسلیم او به یکی از آنها در مقابل دیگران بری نمی‌شود.

ماده 750 – در صورتی که شخصی کفیل کفیل باشد و دیگری کفیل او و هکذا هر کفیل باید مکفول خود را حاضر کند و هر کدام از آنها که مکفول اصلی را حاضر کرد او و سایرین بری می‌شوند و هر کدام که به یکی از جهات مزبوره در ماده 746 بری شد کفیل‌های مابعد او هم بری می‌شوند.

ماده 751 – هرگاه کفالت به اذن مکفول بوده و کفیل با عدم تمکن از احضار حقی را که به عهده او است ادا نماید و یا باذن او ادای حق کند می‌تواند بمکفول رجوع کرده آنچه را که داده اخذ کند و اگر هیچ يك به اذن مکفول نباشد حق رجوع نخواهد داشت.

فصل هفدهم – در صلح

ماده 752 – صلح ممکن است یا در مورد رفع تنازع موجود و یا جلوگیری از تنازع احتمالی در مورد معامله و غیر آن واقع شود.

ماده 753 – برای صحت صلح طرفین باید اهلیت معامله و تصرف در مورد صلح داشته باشند.

ماده 754 – هر صلح نافذ است جز صلح بر امری که غیر مشروع باشد.

ماده 755 – صلح با انکار دعوی نیز جائز است بنابر این درخواست صلح اقرار محسوب نمی‌شود.

ماده 756 – حقوق خصوصی که از جرم تولید میشود ممکن است مورد صلح واقع شود.

ماده 757 – صلح بلاعوض نیز جائز است.

ماده 758 – صلح در مقام معاملات هر چند نتیجه معامله را که به جای آن واقع شده است می‌دهد لیکن شرایط و احکام خاصه آن معامله را ندارد بنابر این اگر مورد صلح عین باشد در مقابل عوض نتیجه آن همان نتیجه بیع خواهد بود بدون اینکه شرایط و احکام خاصه بیع در آن مجری شود.

ماده 759 – حق شفعه در صلح نیست هر چند در مقام بیع باشد.

ماده 760 – صلح عقد لازم است اگر چه در مقام عقود جایز واقع شده باشد و بر هم نمی‌خورد مگر در موارد فسخ بخیار یا اقاله.

ماده 761 – صلحی که در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح باشد قاطع بین طرفین است و هیچ يك نمی‌تواند آن را فسخ کند اگر چه به ادعای غین باشد مگر در صورت تخلف شرط با اشتراط خیار.

ماده 762 – اگر در طرف مصالحه و یا در مورد صلح اشتباهی واقع شده باشد صلح باطل است.

ماده 763 – صلح بیکراه نافذ نیست.

ماده 764 – تدلیس در صلح موجب خیار فسخ است.

ماده 765 – صلح دعوی مبتنی بر معامله باطله باطل است ولی صلح دعوی ناشی از بطلان معامله صحیح است.

ماده 766 – اگر طرفین به طور کلی تمام دعوی واقعی و فرضیه خود را به صلح خاتمه داده باشند کلیه دعوی داخل در صلح محسوب است اگر چه منشاء دعوی در حین صلح معلوم نباشد مگر اینکه صلح به حسب قرائن شامل آن نگردد.

ماده 767 – اگر بعد از صلح معلوم گردد که موضوع صلح منتفی بوده است صلح باطل است.

ماده 768 – در عقد صلح ممکن است احد طرفین در عوض مال الصلحی که می‌گیرد متعهد شود که نفقه معینی همه ساله یا همه ماهه تا مدت معین تأدیه کند، این تعهد ممکن است به نفع طرفین مصالحه یا به نفع شخص یا اشخاص ثالث واقع شود.

ماده 769 – در تعهد مذکور در ماده قبل به نفع هر کس که واقع شده باشد ممکن است شرط نمود که بعد از فوت منتفع نفقه به وراث او داده شود.

ماده 770 – صلحی که بر طبق دو ماده فوق واقع می‌شود به ورشکستگی یا افلاس متعهد نفقه فسخ نمی‌شود مگر اینکه شرط شده باشد.

فصل هجدهم – در رهن

ماده 771 – رهن عقدی است که به موجب آن مدیون مالی را برای وثیقه بدین می‌دهد. رهن دهنده را راهن و طرف دیگر را مرتهن می‌گویند.

ماده 772 – مال مرهون باید بقبض مرتهن یا به تصرف کسی که بین طرفین معین می‌گردد داده شود، ولی استمرار قبض شرط صحت معامله نیست.

ماده 773 – هر مالی که قابل نقل و انتقال قانونی نیست نمی‌تواند مورد رهن واقع شود.

ماده 774 – مال مرهون باید عین معین باشد و رهن دین و منفعت باطل است.

ماده 775 – برای هر مالی که در ذمه باشد ممکن است رهن داده شود ولو عقدی که موجب اشتغال ذمه است قابل فسخ باشد.

ماده 776 – ممکن است يك نفر مالی را در مقابل دو یا چند دین که بدو یا چند نفر دارد رهن بدهد در اینصورت مرتهنین باید بتراضی معین کنند که رهن در تصرف چه کسی باشد و همچنین ممکن است دو نفر يك مال را به یکنفر در مقابل طلبی که از آنها دارد رهن بدهند.

ماده 777 – در ضمن عقد رهن یا به موجب عقد علیحده ممکن است راهن مرتهن را وکیل کند که اگر در موعد مقرر راهن قرض خود را اداء ننمود مرتهن از عین مرهونه یا قیمت آن طلب خود را استیفاء کند و نیز ممکن است قرار دهد وکالت مزبور بعد از فوت مرتهن با ورثه او باشد و بالاخره ممکن است که وکالت به شخص ثالث داده شود.

ماده 778 – اگر شرط شده باشد که مرتهن حق فروش عین مرهونه را ندارد باطل است.

ماده 779 – هر گاه مرتهن برای فروش عین مرهونه وکالت نداشته باشد و راهن هم برای فروش آن و اداء دین حاضر نگردد مرتهن به حاکم رجوع می‌نماید تا اجبار ببیع یا اداء دین به نحو دیگر بکند.

ماده 780 – برای استیفاء طلب خود از قیمت رهن مرتهن بر هر طلبکار دیگری رجحان خواهد داشت.

ماده 781 – اگر مال مرهون به قیمتی بیش از طلب مُرْتَهِن فروخته شود مازاد مال مالك آن است و اگر بر عکس حاصل فروش کمتر باشد مُرْتَهِن باید برای نقیصه براهن رجوع کند.

ماده 782 – در مورد قسمت اخیر ماده قبل اگر رهن مُفلس شده باشد مُرْتَهِن با غرماء شريك می‌شود.

ماده 783 – اگر رهن مقداری از دین را ادا کند حق ندارد مقداری از رهن را مُطالبه نمایند و مُرْتَهِن می‌تواند تمام آن را تا تأدیه کامل دین نگاه دارد مگر اینکه بین رهن و مُرْتَهِن ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

ماده 784 – تبدیل رهن بمال دیگر بتراضی طرفین جائز است.

ماده 785 – هر چیزی که در عقد بیع بدون قید صریح به عنوان متعلقات جزء مَبیع محسوب می‌شود در رهن نیز داخل خواهد بود.

ماده 786 – ثَمَره رهن و زیادتیی که ممکن است در آن حاصل شود در صورتی که متّصل باشد جزء رهن خواهد بود و در صورتی که منفصل باشد متعلق براهن است مگر اینکه ضمن عقد بین طرفین ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

ماده 787 – عقد رهن نسبت بمرْتَهِن جایز و نسبت براهن لازم است و بنابراین مُرْتَهِن می‌تواند هر وقت بخواهد آن را برهم زند ولی رهن نمی‌تواند قبل از اینکه دین خود را ادا نماید و یا به نحوی از انحاء قانونی از آن بری شود رهن را مسترد دارد.

ماده 788 – بموت رهن یا مُرْتَهِن رهن منفسخ نمی‌شود ولی در صورت فوت مُرْتَهِن رهن می‌تواند تقاضا نماید که رهن بتصرف شخص ثالثی که بتراضی او و ورثه معین می‌شود داده شود. در صورت عدم تراضی، شخص مزبور از طرف حاکم معین می‌شود.

ماده 789 – رهن در ید مُرْتَهِن امانت محسوب است و بنابراین مُرْتَهِن مسئول تلف یا ناقص شدن آن نخواهد بود مگر در صورت تقصیر.

ماده 790 – بعد از برائت ذمه مدیون رهن در ید مُرْتَهِن امانت است لیکن اگر با وجود مُطالبه آن را ردّ ننماید ضامن آن خواهد بود اگرچه تقصیر نکرده باشد.

ماده 791 – اگر عین مرهونه به واسطه عمل خود رهن یا شخص دیگری تلف شود باید تلف‌کننده بدل آن را بدهد و بدل مزبور رهن خواهد بود.

ماده 792 – وکالت مذکور در ماده 777 شامل بدل مزبور در ماده فوق نخواهد بود.

ماده 793 – رهن نمی‌تواند در رهن تصرفی کند که منافی حق مُرْتَهِن باشد مگر به اذن مُرْتَهِن.

ماده 794 – رهن می‌تواند در رهن تغییراتی بدهد یا تصرفات دیگری که برای رهن نافع باشد و منافی حقوق مُرْتَهِن هم نباشد به عمل آورد بدون اینکه مُرْتَهِن بتواند او را منع کند، در صورت منع اجازه با حاکم است.

فصل نوزدهم – در هبه

ماده 795 – هبه عقدی است که به موجب آن يك نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک میکند، تملیک‌کننده واهب، طرف دیگر را مُتَّهَب، مالی را که مورد هبه است عین موهوبه می‌گویند.

ماده 796 – واهب باید برای معامله و تصرف در مال خود اهلیت داشته باشد.

ماده 797 – واهب باید مالك مالی باشد که هبه می‌کند.

ماده 798 – هبه واقع نمی‌شود مگر با قبول و قبض مُتَّهَب اعم از اینکه مباشر قبض خود مُتَّهَب باشد یا وکیل او و قبض بدون اذن واهب اثری ندارد.

ماده 799 – در هبه بصغیر یا مجنون یا سفیه قبض ولی معتبر است.

ماده 800 – در صورتی که عین موهوبه در ید مُتَّهَب باشد محتاج به قبض نیست.

ماده 801 – هبه ممکن است معوض باشد و بنابراین واهب می‌تواند شرط کند که متَّهَب مالی را به او هبه کند یا عمل مشروعی را مجاناً به جا آورد.

ماده 802 – اگر قبل از قبض واهب یا متَّهَب فوت کند هبه باطل می‌شود.

ماده 803 – بعد از قبض نیز واهب می‌تواند به ابقاء عین موهوبه از هبه رجوع کند مگر در موارد ذیل:

(1) در صورتی که متَّهَب پدر یا مادر یا اولاد واهب باشد.

(2) در صورتی که هبه معوض بوده و عوض هم داده شده باشد.

(3) در صورتی که عین موهوبه از ملکیت متَّهَب خارج شده یا متعلق حق غیر واقع شود خواه قهراً مثل اینکه [متَّهَب به واسطه فلس محجور شود خواه اختیاراً مثل اینکه] عین موهوبه برهن داده شود.

(4) در صورتی که در عین موهوبه تغییری حاصل شود.

ماده 804 – در صورت رجوع واهب نِمَات عین موهوبه اگر متَّصل باشد مال واهب و اگر منفصل باشد مال متَّهَب خواهد بود.

ماده 805 – بعد از فوت واهب یا متَّهَب رجوع ممکن نیست.

ماده 806 – هر گاه داین طلب خود را بمدیون ببخشد حق رجوع ندارد.

ماده 807 – اگر کسی مالی را به عنوان صدقه به دیگری بدهد حق رجوع ندارد.

قسمت سوم – در اخذ بشُفعه

ماده 808 – هر گاه مال غیرمنقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترك باشد و یکی از دو شريك حصّه خود را به قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند شريك دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده به او بدهد و حصّه مبیعه را تَمَلُّک کند. این حق را حق شُفعه و صاحب آن را شفیع می‌گویند.

ماده 809 – هر گاه بنا و درخت بدون زمین فروخته شود حق شُفعه نخواهد بود.

ماده 810 – اگر ملك دو نفر در مَمَر یا مجرا مشترك باشد و یکی از آنها ملك خود را با حق مَمَر یا مجرا بفروشد دیگری حق شُفعه دارد اگر چه در خود ملك مشاعاً شريك نباشد ولی اگر ملك را بدون مَمَر یا مجرا بفروشد دیگری حق شُفعه ندارد.

ماده 811 – اگر حصّه یکی از دو شريك وقف باشد مُتَوَلّی یا موقوف‌علیهم حق شُفعه ندارد.

ماده 812 – اگر مَبیع متعدد بوده و بعضی آن قابل شُفعه و بعضی دیگر قابل شُفعه نباشد حق شُفعه را میتوان نسبت به بعضی که قابل شُفعه است بقدر حصّه آن بعضی از ثَمَن اجرا نمود.

ماده 813 – در بیع فاسد حق شُفعه نیست.

ماده 814 – خیاری بودن بیع مانع از اخذ بشُفعه نیست.

ماده 815 – حق شُفعه را نمیتوان فقط نسبت به يك قسمت از مَبیع اجرا نمود صاحب حق مزبور یا باید از آن صرف نظر کند یا نسبت به تمام مَبیع اجرا نماید.

ماده 816 – اخذ بشُفعه هر معامله را که مشتری قبل از آن و بعد از عقد بیع نسبت بمورد شُفعه نموده باشد باطل می‌نماید.

ماده 817 – در مقابل شریکی که بحق شُفعه تَمَلُّک می‌کند مشتری ضامن دَرَك است نه بایع لیکن اگر در موقع اخذ بشُفعه مورد شُفعه هنوز به تصرف مشتری داده نشده باشد شفیع حق رجوع به مشتری نخواهد داشت.

ماده 818 – مشتری نسبت به عیب و خرابی و تلفی که قبل از اخذ بشُفعه در ید او حادث شده باشد ضامن نیست و همچنین است بعد از اخذ بشُفعه و مطالبه در صورتی که تَعَدّی یا تقریط نکرده باشد.

ماده 819 – نماتی که قبل از اخذ بشُفعه در مَبیع حاصل می‌شود در صورتی که منفصل باشد مال مشتری و در صورتی که متّصل باشد مال شفیع است ولی مشتری می‌تواند بنائی را که کرده یا درختی را که کاشته قَلع کند.

ماده 820 – هر گاه معلوم شود که مَبیع حین البیع معیوب بوده و مشتری آرَش گرفته است شفیع در موقع اخذ بشُفعه مقدار آرَش را از ثَمَن کسر می‌گذارد.

حقوق مشتری در مقابل بایع راجع بَدَرَك مَبیع همان است که در ضمن عقد بیع مذکور شده است.

ماده 821 – حق شُفعه فوری است.

ماده 822 – حق شُفعه قابل إسقاط است و إسقاط آن بهر چیزی که دلالت بر صرف نظر کردن از حق مزبور نماید واقع می‌شود.

ماده 823 – حق شُفعه بعد از موت شفیع به وارث یا وراثت او منتقل می‌شود.

ماده 824 – هر گاه يك یا چند نفر از وراثت حق خود را إسقاط کند باقی وراثت نمی‌توانند آن را فقط نسبت به سهم خود اجرا نمایند و باید یا از آن صرف نظر کنند یا نسبت به تمام مَبیع اجرا نمایند.

قسمت چهارم – در وصایا و ارث

باب اول – در وصایا

فصل اول – در کلیات

ماده 825 – وصیت بر دو قسم است: تملیکی و عهده.

ماده 826 – وصیت تملیکی عبارت است از اینکه کسی عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از فوتش بدیگری مجاناً تملیک کند. وصیت عهده عبارت است از اینکه شخصی يك یا چند نفر را برای انجام امر یا اموری یا تصرفات دیگری مأمور می‌نماید. وصیت کننده موصی، کسی که وصیت تملیکی به نفع او شده است موصی له، مورد وصیت موصی به و کسی که بموجب وصیت عهده ولی بر مورد ثلث یا بر صغیر قرار داده می‌شود وصی نامیده می‌شود.

ماده 827 – تملیک به موجب وصیت محقق نمی‌شود مگر با قبول موصی له پس از فوت موصی.

ماده 828 – هرگاه موصی له غیر محصور باشد مثل اینکه وصیت برای فقرا یا امور عام المنفعه شود، قبول شرط نیست.

ماده 829 – قبول موصی له قبل از فوت موصی مؤثر نیست و موصی می‌تواند از وصیت خود رجوع کند حتی در صورتی که موصی له موصی به را قبض کرده باشد.

ماده 830 – نسبت به موصی له ردّ یا قبول وصیت بعد از فوت موصی معتبر است بنابراین اگر موصی له قبل از فوت موصی وصیت را رد کرده باشد بعد از فوت می‌تواند آن را قبول کند و اگر بعد از فوت آن را قبول و موصی به را قبض کرد دیگر نمی‌تواند آن را رد کند لیکن اگر قبل از فوت قبول کرده باشد بعد از فوت قبول ثانوی لازم نیست.

ماده 831 – اگر موصی له صغیر یا مجنون باشد رد یا قبول وصیت با ولی خواهد بود.

ماده 832 – موصی له می‌تواند وصیت را نسبت به قسمتی از موصی به قبول کند در این صورت وصیت نسبت به قسمتی که قبول شده صحیح و نسبت به قسمت دیگر باطل می‌شود.

ماده 833 – ورثه موصی نمی‌تواند در موصی به تصرف کند مادام که موصی له رد یا قبول خود را به آنها اعلام نکرده است. اگر تأخیر این اعلام موجب تَضَرُّر ورثه باشد حاکم موصی له را مجبور می‌کند که تصمیم خود را معین نماید.

ماده 834 – در وصیت عهده قبول شرط نیست لیکن وصی می‌تواند مادام که مُوصی زنده است وصایت را رد کند و اگر قبل از فوت مُوصی رد نکرد بعد از آن حق رد ندارد اگرچه جاهل بر وصایت بوده باشد.

فصل دوم – در موصی

ماده 835 – موصی باید نسبت به مورد وصیت جائز التصرف باشد.

ماده 836 – هرگاه کسی به قصد خودکشی خود را مجروح یا مسموم کند یا اعمال دیگر از این قبیل که موجب هلاکت است مرتکب گردد و پس از آن وصیت نماید آن وصیت در صورت هلاکت باطل است و هرگاه اتفاقاً منتهی به موت نشد وصیت نافذ خواهد بود.

ماده 837 – اگر کسی به موجب وصیت يك یا چند نفر از ورثه خود را از ارث محروم کند وصیت مزبور نافذ نیست.

ماده 838 – مُوصی می‌تواند از وصیت خود رجوع کند.

ماده 839 – اگر مُوصی ثانیاً وصیتی برخلاف وصیت اوّل نماید وصیت دوم صحیح است.

فصل سوم – در موصی به

ماده 840 – وصیت به صرف مال در امر غیرمشروع باطل است.

ماده 841 – موصی به باید ملك موصی باشد و وصیت به مال غیر ولو با اجازه مالك باطل است.

ماده 842 – ممکن است مالی را که هنوز موجود نشده است وصیت نمود.

ماده 843 – وصیت به زیاده بر ثلث تركه نافذ نیست مگر به اجازه وراثت و اگر بعضی از ورثه اجازه کند فقط نسبت به سهم او نافذ است.

ماده 844 – هر گاه مُوصی به مال معینی باشد آن مال تقویم می‌شود اگر قیمت آن بیش از ثلث تركه باشد مازاد مال ورثه است مگر اینکه اجازه از ثلث کند.

ماده 845 – میزان ثلث به اعتبار دارائی مُوصی در حین وفات معین می‌شود نه به اعتبار دارائی او در حین وصیت.

ماده 846 – هر گاه موصی به منافع ملكی باشد دائماً یا در مدت معین به طریق ذیل از ثلث اخراج می‌شود: بدو عین ملك با منافع آن تقویم می‌شود سپس ملك مزبور با ملاحظه مسلوب المنفعه بودن در مدت وصیت تقویم شده تفاوت بین دو قیمت از ثلث حساب می‌شود. اگر موصی به منافع دائمی ملك بوده و بدین جهت عین ملك قیمتی نداشته باشد قیمت ملك با ملاحظه منافع از ثلث محسوب می‌شود.

ماده 847 – اگر موصی به کلی باشد تعیین فرد با ورثه است مگر اینکه در وصیت طور دیگر مقرر شده باشد.

ماده 848 – اگر مُوصی به جزء مشاع تركه باشد مثل رُبع یا ثلث موصی به با ورثه در همان مقدار از تركه مشاعاً شريك خواهد بود.

ماده 849 – اگر مُوصی زیاده بر ثلث به ترتیب معینی وصیت به اموری کرده باشد ورثه زیاده بر ثلث را اجازه نکنند به همان ترتیبی که وصیت کرده است از تركه خارج می‌شود تا میزان ثلث و زاید بر ثلث باطل خواهد شد و اگر وصیت به تمام يك دفعه باشد زیاده از همه کسر می‌شود.

فصل چهارم – در موصی له

ماده 850 – موصی له باید موجود باشد و بتواند مالك چیزی بشود که برای او وصیت شده است.

ماده 851 – وصیت برای حمل صحیح است لیکن تملك او منوط است بر اینکه زنده متولد شود.

ماده 852 – اگر حمل در نتیجه جرمی سقط شود موصی به به ورثه او می‌رسد مگر اینکه جرم مانع ارث باشد.

ماده 853 – اگر موصی لهم متعدد و محصور باشند موصی به بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود مگر اینکه موصی طور دیگر مقرر داشته باشد.

فصل پنجم - در وصی

ماده 854 - مُوصی می‌تواند يك يا چند نفر وصی معین نماید در صورت تعدد اوصیاء باید مجتمعاً عمل به وصیت کنند مگر در صورت تصریح به استقلال هر يك.

ماده 855 - مُوصی می‌تواند چند نفر را به نحو ترتیب وصی معین کند به این طریق که اگر اولی فوت کرد دومی وصی باشد و اگر دومی فوت کرد سومی باشد و هكذا.

ماده 856 - صغیر را می‌توان باتفاق يك نفر کبیر وصی قرار داد.

در این صورت اجراء وصایا با کبیر خواهد بود تا موقع بلوغ و رشد صغیر.

ماده 857 - مُوصی میتواند یکنفر را برای نظارت در عملیات وصی معین نماید.

حدود اختیارات ناظر به طریقی خواهد بود که مُوصی مقرر داشته است یا از قرائن معلوم شود.

ماده 858 - وصی نسبت به اموالی که برحسب وصیت در ید او میباشد حکم آمین را دارد و ضامن نمیشود مگر در صورت تَعَدّی یا تقریط.

ماده 859 - وصی باید بر طبق وصایای مُوصی رفتار کند و الا ضامن و منعزل است.

ماده 860 - غیر از پدر و جدّ پدری کس دیگر حق ندارد بر صغیر وصی معین کند.

باب دوم - در ارث

فصل اول

در موجبات ارث و طبقات مختلفه وراث

ماده 861 - موجب ارث دو امر است: نسب و سبب.

ماده 862 - اشخاصی که به موجب نسب ارث می‌برند سه طبقه‌اند:

(1) پدر و مادر و اولاد و اولادِ اولاد.

(2) اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها.

(3) اعمام و عمات و احوال و خالات و اولاد آنها.

ماده 863 - وارثین طبقه بعد وقتی ارث می‌برند که از وارثین طبقه قبل کسی نباشد.

ماده 864 - از جمله اشخاصی که به موجب سبب ارث می‌برند هر يك از زوجین است که در حین فوت دیگری زنده باشد.

ماده 865 - اگر در شخص واحد موجبات متعدده ارث جمع شود به جهت تمام آن موجبات ارث می‌برد مگر اینکه بعضی از آنها مانع دیگری باشد که در این صورت فقط از جهت عنوان مانع می‌برد.

ماده 866 - در صورت نبودن وارث امر تَرَکّه متوفی راجع به حاکم است.

فصل دوم - در حق ارث

ماده 867 - ارث به موت حقیقی یا به موت فرضی مُورَث تحقق پیدا می‌کند.

ماده 868 - مالکیت ورثه نسبت به تَرَکّه متوفی مستقر نمی‌شود مگر پس از اداء حقوق و دیونی که بتَرَکّه میت تعلق گرفته.

ماده 869 - حقوق و دیونی که به تَرَکَه میت تعلق می‌گیرد و باید قبل از تقسیم آن اداء شود از قرار ذیل است:

(1) قیمت کفن میت و حقوقی که متعلق است به اعیان تَرَکَه مثل عینی که متعلق رهن است.

(2) دیون و واجبات مالی متوفی.

(3) وصایای میت تا ثُلث تَرَکَه بدون اجازه ورثه و زیاده بر ثُلث با اجازه آنها.

ماده 870 - حقوق مزبوره در ماده قبل باید به ترتیبی که در ماده مزبوره مقرر است تأدیه شود و مابقی اگر باشد بین وراثت تقسیم گردد.

ماده 871 - هر گاه ورثه نسبت به اعیان تَرَکَه معاملاتی نمایند مادام که دیون متوفی تأدیه نشده است معاملات مزبوره نافذ نبوده و دُیان می‌توانند آنرا بر هم زنند.

ماده 872 - اموال غایب مفقودالاثر تقسیم نمی‌شود مگر بعد از ثبوت فوت او یا انقضاء مدتیکه عادتاً چنین شخصی زنده نمی‌ماند.

ماده 873 - اگر تاریخ فوت اشخاصی که از یکدیگر ارث می‌برند مجهول و تقدّم و تأخّر هیچ يك معلوم نباشد اشخاص مزبور از یکدیگر ارث نمی‌برند مگر آنکه موت به سبب غرق یا هدم واقع شود که در اینصورت از یکدیگر ارث می‌برند.

ماده 874 - اگر اشخاصی که بین آنها توارث باشد بمیرند و تاریخ فوت یکی از آنها معلوم و دیگری از حیث تقدّم و تأخّر مجهول باشد فقط آنکه تاریخ فوتش مجهول است از آن دیگری ارث می‌برد.

فصل سوم - در شرایط و جمله از موانع ارث

ماده 875 - شرط وراثت، زنده بودن در حین فوت مُورِث است و اگر حملی باشد در صورتی ارث می‌برد که نطفه او حین‌الموت منعقد بوده و زنده هم متولد شود اگر چه فوراً پس از تولد بمیرد.

ماده 876 - با شك در حیات حین ولادت حکم وراثت نمی‌شود.

ماده 877 - در صورت اختلاف در زمان انعقاد نطفه امارات قانونی که برای اثبات نسب مقرر است رعایت خواهد شد.

ماده 878 - هر گاه در حین موت مُورِث حملی باشد که اگر قابل وراثت متولد شود مانع از ارث تمام یا بعضی از وراثت دیگر می‌گردد تقسیم ارث به عمل نمی‌آید تا حال او معلوم شود و اگر حمل مانع از ارث هیچ يك از سایر وراثت نباشد و آنها بخواهند تَرَکَه را تقسیم کنند باید برای حمل حصه‌ای که مساوی حصه دو پسر از همان طبقه باشد کنار گذارند و حصه هر يك از وراثت مراعاتاً است تا حال حمل معلوم شود.

ماده 879 - اگر بین وراثت غایب مفقودالاثری باشد سهم او کنار گذارده می‌شود تا حال او معلوم شود در صورتی که محقق گردد قبل از مُورِث مرده است حصه او به سایر وراثت بر میگردد و الا بخود او یا به ورثه او می‌رسد.

ماده 880 - قتل از موانع ارث است بنابراین کسی که مُورِث خود را عمداً بکشد از ارث او ممنوع میشود اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالتسبیب و منفرداً باشد یا به شرکت دیگری.

ماده 881 (اصلاحی 1370,08,14) - در صورتی که قتل عمدی مُورِث به حکم قانون یا برای دفاع باشد، مفاد ماده فوق مجری نخواهد بود.

ماده 881 مکرر (اصلاحی 1370,08,14) - کافر از مسلم ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری مسلم باشد وراثت کافر ارث نمی‌برند اگر چه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند.

ماده 882 - بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی‌برند و همچنین فرزندی که به سبب انکار او لعان شده از پدر و پدر از او ارث نمی‌برد لیکن فرزند مزبور از مادر و خویشان مادری خود و همچنین مادر و خویشان مادری از او ارث می‌برند.

ماده 883 - هر گاه پدر بعد از لعان رجوع کند پسر از او ارث می‌برد لیکن از ارحام پدری و همچنین پدر و ارحام پدری از پسر ارث نمی‌برند.

ماده 884 – ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی‌برد لیکن اگر حرمت رابطه که طفل ثمره آن است نسبت به یکی از آبویین ثابت و نسبت به دیگری به واسطه اِکراه یا شبهه زنا نباشد طفل فقط از این طرف و اقوام او ارث می‌برد و بالعکس.

ماده 885 – اولاد و اقوام کسانی که بموجب ماده 880 از ارث ممنوع می‌شوند محروم از ارث نمی‌باشند بنابراین اولاد کسی که پدر خود را کشته باشد از جدّ مقتول خود ارث می‌برد اگر وارث نزدیکتری باعث جرم‌ان آنان نشود.

فصل چهارم – در حجب

ماده 886 – حجب حالت وارثی است که به واسطه بودن وارث دیگر از بردن ارث کلاً یا جزئاً محروم می‌شود.

ماده 887 – حجب بر دو قسم است:

قسم اول آن است که وارث از اصل ارث محروم می‌گردد مثل برادرزاده که به واسطه بودن برادر یا خواهر متوفی از ارث محروم می‌شود یا برادر آبی که با بودن برادر آبوینی از ارث محروم می‌گردد. قسم دوم آن است که فرض وارث از حد اعلی بعد ادنی نازل می‌گردد مثل تنزل حصه شوهر از نصف به رُبع در صورتی که برای زوجه اولاد باشد و همچنین تنزل حصه زن از رُبع به ثمن در صورتی که برای زوج او اولاد باشد.

ماده 888 – ضابطه حجب از اصل ارث رعایت اقربیت به میت است بنابراین هر طبقه از وراثت طبقه بعد را از ارث محروم می‌نمایند مگر در مورد ماده 936 و موردیکه وارث دورتر بتواند به سمت قائم مقامی ارث ببرد که در این صورت هر دو ارث می‌برند.

ماده 889 – در بین وراثت طبقه اولی اگر برای میت اولادی نباشد اولاد او هر قدر که پائین بروند قائم مقام پدر یا مادر خود بوده و با هر يك از آبویین متوفی که زنده باشد ارث می‌برند ولی در بین اولاد اقرب بمیت اُبعد را از ارث محروم می‌نماید.

ماده 890 – در بین وراثت طبقه دوم اگر برای متوفی برادر یا خواهر نباشد اولاد اخوه هر قدر که پائین بروند قائم مقام پدر یا مادر خود بوده با هر يك از اجداد متوفی که زنده باشد ارث می‌برند لیکن در بین اجداد یا اولاد اخوه اقرب به متوفی اُبعد را از ارث محروم می‌کند.

مفاد این ماده در مورد وراثت طبقه سوم نیز مجری می‌باشد.

ماده 891 – وراثت ذیل حاجب از ارث ندارد: پدر – مادر – پسر – دختر – زوج و زوجه.

ماده 892 – حُجب از بعضی فرض در موارد ذیل است:

الف – وقتی که برای میت اولاد یا اولاد اولاد باشد در این صورت آبویین میت از بردن بیش از يك ثلث محروم می‌شوند مگر در مورد ماده 908 و 909 که ممکن است هر يك از آبویین بعنوان قرابت یا رد بیش از يك سُدُس ببرد و همچنین زوج از بردن بیش از يك رُبع و زوجه از بردن بیش از يك ثمن محروم می‌شود.

ب – وقتی که برای میت چند برادر یا خواهر باشد در این صورت مادر میت از بردن بیش از يكسُدُس محروم می‌شود مشروط بر اینکه:

اولاً – لااقل دو برادر یا يك برادر با دو خواهر یا چهار خواهر باشند.

ثانیاً – پدر آنها زنده باشد.

ثالثاً – از ارث ممنوع نباشد مگر به سبب قتل.

رابعاً – آبوینی یا آبی تنها باشند.

فصل پنجم – در فرض و صاحبان فرض

ماده 893 – وراثت بعضی به فرض، بعضی به قرابت و بعضی گاه به فرض و گاهی به قرابت ارث می‌برند.

ماده 894 – صاحبان فرض اشخاصی هستند که سهم آنان از ترکه معین است و صاحبان قرابت کسانی هستند که سهم آنها معین نیست.

ماده 895 – سهام مُعینه که فرض نامیده می‌شود عبارت است از: نصف، ربع، ثمن، دو ثلث، ثلث و سُدس ترکه.

ماده 896 – اشخاصی که به فرض ارث می‌برند عبارتند از مادر و زوج و زوجه.

ماده 897 – اشخاصی که گاهی بفرض و گاهی به قرابت ارث می‌برند عبارتند از: پدر، دختر و دخترها، خواهر و خواهرهای اَبی یا اَبوینی و کلاله اُمی.

ماده 898 – وراث دیگر بغیر از مذکورین در دو ماده فوق فقط به قرابت ارث می‌برند.

ماده 899 – فرض سه وارث نصف ترکه است:

(1) شوهر در صورت نبودن اولاد برای متوفاه اگرچه از شوهر دیگر باشد.

(2) دختر اگر فرزند منحصر باشد.

(3) خواهر اَبوینی یا اَبی تنها در صورتی که منحصر بفرد باشد.

ماده 900 – فرض دو وارث رُبع ترکه است:

(1) شوهر در صورت فوت زن با داشتن اولاد.

(2) زوجه یا زوجه‌ها در صورت فوت شوهر بدون اولاد.

ماده 901 – ثمن، فریضه زوجه یا زوجه‌ها است در صورت فوت شوهر با داشتن اولاد.

ماده 902 – فرض دو وارث دو ثلث ترکه است:

(1) دو دختر و بیشتر در صورت نبودن اولادِ ذکور.

(2) دو خواهر و بیشتر اَبوینی یا اَبی تنها با نبودن برادر.

ماده 903 – فرض دو وارث ثلث ترکه است:

(1) مادر متوفی در صورتیکه میت اولاد و اخوه نداشته باشد.

(2) کلاله اُمی در صورتیکه بیش از یکی باشد.

ماده 904 – فرض سه وارث سُدس ترکه است پدر و مادر و کلاله اُمی اگر تنها باشد.

ماده 905 – از ترکه میت هر صاحب فرض حصه خود را می‌برد و بقیه به صاحبان قرابت می‌رسد و اگر صاحب قرابتی در آن طبقه مساوی با صاحب فرض در درجه نباشد باقی به صاحب فرض رد می‌شود مگر در مورد زوج و زوجه که به آنها رد نمی‌شود لیکن اگر برای متوفی وارث بغیر از زوج نباشد زائد از فریضه به او رد می‌شود.

فصل ششم – در سهم الارث طبقات مختلفه وراث

مبحث اول – در سهم الارث طبقه اولی

ماده 906 – اگر برای متوفی اولاد یا اولادِ اولاد از هر درجه که باشند موجود نباشد هر يك از اَبوین در صورت انفراد تمام ارث را می‌برد و اگر پدر و مادر میت هر دو زنده باشند مادر يك ثلث و پدر دو ثلث می‌برد

لیکن اگر مادر حاجب داشته باشد سُدس از ترکه متعلق به مادر و بقیه مال پدر است.

ماده 907 – اگر متوفی آبوين نداشته و يك يا چند نفر اولاد داشته باشد تركه به طريق ذيل تقسيم می‌شود:

اگر فرزند منحصر به يکی باشد خواه پسر خواه دختر تمام تركه به او می‌رسد.

اگر اولاد متعدد باشند ولی تمام پسر يا تمام دختر، تركه بين آنها بالسويه تقسيم می‌شود.

اگر اولاد متعدد باشند و بعضی از آنها پسر و بعضی دختر پسر دو برابر دختر می‌برد.

ماده 908 – هر گاه پدر يا مادر متوفی يا هر دو آبوين او موجود باشند با يك دختر فرض هر يك از پدر و مادر سدس تركه و فرض دختر نصف آن خواهد بود و مابقی بايد بين تمام ورّاث به نسبت فرض آنها تقسيم شود مگر اينكه مادر حاجب داشته باشد كه در اين صورت مادر از مابقی چیزی نمی‌برد.

ماده 909 – هر گاه پدر يا مادر متوفی يا هر دو آبوين او موجود باشند يا چند دختر فرض تمام دخترها دو ثلث تركه خواهد بود كه بالسويه بين آنها تقسيم می‌شود و فرض هر يك از پدر و مادر يك سدس و مابقی اگر باشد بين تمام ورثه به نسبت فرض آنها تقسيم میشود مگر اينكه مادر حاجب داشته باشد در اين صورت مادر از باقی چیزی نمی‌برد.

ماده 910 – هر گاه ميت اولاد داشته باشد گرچه يك نفر، اولاد اولاد او ارث نمی‌برند.

ماده 911 – هر گاه ميت اولادی بلاواسطه نداشته باشد اولاد اولاد او قائم مقام اولاد بوده و بدین طريق جزو ورّاث طبقه اول محسوب و با هر يك از آبوين كه زنده باشد ارث می‌برد. تقسيم ارث بين اولاد اولاد بر حسب نسل به عمل می‌آید يعنی هر نسل حصه کسی را می‌برد كه به توسط او به ميت می‌رسد بنابر اين اولاد پسر دو برابر اولاد دختر می‌برند.

در تقسيم بين افراد يك نسل پسر دو برابر دختر می‌برد.

ماده 912 – اولاد اولاد تا هر چه كه پائين بروند به طريق مذکور در ماده فوق ارث می‌برند با رعايت اينكه اقرب به ميت اُبعد را محروم می‌کند.

ماده 913 – در تمام صور مذکوره در اين مبحث هر يك از زوجين كه زنده باشد فرض خود را می‌برد و اين فرض عبارت است از نصف تركه برای زوج و رُبع آن برای زوجه در صورتی كه ميت اولاد يا اولاد اولاد نداشته باشد و از ربع تركه برای زوج و ثمن آن برای زوجه در صورتیكه ميت اولاد يا اولاد اولاد داشته باشد و مابقی تركه بر طبق مقررات مواد قبل مابين ساير ورّاث تقسيم می‌شود.

ماده 914 – اگر بواسطه بودن چندین نفر صاحبان فرض تركه ميت كفايت نصيب تمام آنها را نکند نقص بر بنت و بنتين وارد می‌شود و اگر پس از موضوع کردن نصيب صاحبان فرض زيادتی باشد و وارثی نباشد كه زياده را به عنوان قرابت ببرد اين زياده بين صاحبان فرض بر طبق مقررات مواد فوق تقسيم میشود ليکن زوج و زوجه مطلقاً و مادر اگر حاجب داشته باشد از زيادی چیزی نمی‌برد.

ماده 915 – انگشتري كه ميت معمولاً استعمال می‌کرده و همچنين قرآن و رخت‌های شخصی و شمشير او به پسر بزرگ او می‌رسد بدون اينكه از حصه او از اين حيث چیزی كسر شود مشروط بر اينكه تركه ميت منحصر به اين اموال نباشد.

مبحث دوم – در سهم الارث طبقه دوم

ماده 916 – هر گاه برای ميت وارث طبقه اولی نباشد تركه او بوارث طبقه ثانيه می‌رسد.

ماده 917 – هر يك از ورّاث طبقه دوم اگر تنها باشد تمام ارث را می‌برد و اگر متعدد باشند تركه بين آنها بر طبق مواد ذيل تقسيم می‌شود.

ماده 918 – اگر ميت اخوه آبوينی داشته باشد اخوه ابي ارث نمی‌برند در صورت نبودن اخوه ابوينی اخوه ابي حصه ارث آنها را می‌برند.

اُخوه آبوينی و اخوه ابي هیچکدام اخوه اُمی را از ارث محروم نمی‌کنند.

ماده 919 – اگر وارث ميت چند برادر ابوينی يا چند برادر ابي يا چند خواهر ابوينی و چند خواهر ابي باشند تركه بين آنها بالسويه تقسيم می‌شود.

ماده 920 – اگر وارث ميت چند برادر و خواهر آبوينی يا چند برادر و خواهر ابي باشند حصه ذکور دو برابر اناث خواهد بود.

ماده 921 – اگر وراثت چند برادر اُمّی یا چند خواهر اُمّی یا چند برادر و خواهر اُمّی باشند ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود.

ماده 922 – هر گاه آخوه آبویی و آخوه اُمّی با هم باشند تقسیم به طریق ذیل می‌شود: اگر برادر یا خواهر اُمّی یکی باشد سدس ترکه را می‌برد و بقیه مال آخوه آبویی یا اُمّی است که به طریق مذکور در فوق تقسیم می‌نمایند.

اگر کلاله اُمّی متعدد باشد ثلث ترکه به آنها تعلق گرفته و بین خود بالسویه تقسیم می‌کنند و بقیه مال آخوه آبویی یا اُمّی است که مطابق مقررات مذکور در فوق تقسیم می‌نمایند.

ماده 923 – هر گاه ورثه اجداد یا جدّات باشد ترکه به طریق ذیل تقسیم می‌شود:

اگر جدّ یا جدّه تنها باشد اعم از اُمّی یا اُمّی تمام ترکه به او تعلق می‌گیرد.

اگر اجداد و جدّات متعدد باشند در صورتیکه اُمّی باشند ذکور دو برابر اناث می‌برد و اگر همه اُمّی باشند بین آنها بالسویه تقسیم می‌گردد.

اگر جدّ یا جدّه اُمّی و جدّ یا جدّه اُمّی با هم باشند ثلث ترکه بجدّ یا جدّه اُمّی می‌رسد و در صورت تعداد اجداد اُمّی آن ثلث بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود و دو ثلث دیگر بجدّ یا جدّه اُمّی می‌رسد و در صورت تعدّد حصّه ذکور از آن دو ثلث دو برابر حصّه اناث خواهد بود.

ماده 924 – هر گاه میت اجداد و کلاله با هم داشته باشد دو ثلث ترکه به وراثتی می‌رسد که از طرف پدر قرابت دارند و در تقسیم آن حصّه ذکور دو برابر اناث خواهد بود و یک ثلث بوراثی می‌رسد که از طرف مادر قرابت دارند و بین خود بالسویه تقسیم می‌نمایند لیکن اگر خویش مادری فقط یک برادر یا یک خواهر اُمّی باشد فقط سدس ترکه به او تعلق خواهد گرفت.

ماده 925 – در تمام صور مذکوره در مواد فوق اگر برای میت نه برادر باشد و نه خواهر، اولاد آخوه قائم مقام آنها شده و با اجداد ارث می‌برند در این صورت تقسیم ارث نسبت به اولاد آخوه بر حسب نسل به عمل می‌آید یعنی هر نسل حصّه کسی را می‌برد که به واسطه او به میت می‌رسد بنابراین اولاد آخوه آبویی یا اُمّی حصّه آخوه آبویی یا اُمّی تنها و اولاد کلاله اُمّی حصّه کلاله اُمّی را می‌برند.

در تقسیم بین افراد یک نسل اگر اولاد آخوه آبویی یا اُمّی تنها باشند ذکور دو برابر اناث می‌برد و اگر از کلاله اُمّی باشند بالسویه تقسیم می‌کنند.

ماده 926 – در صورت اجتماع کلاله آبویی و اُمّی و اُمّی، کلاله اُمّی ارث نمی‌برد.

ماده 927 – در تمام مواد مذکوره در این مبحث هر یک از زوجین که باشد فرض خود را از اصل ترکه می‌برد و این فرض عبارت است از نصف اصل ترکه برای زوج و ربع آن برای زوجه.

مقرّبین بمادر هم اعم از اجداد یا کلاله فرض خود را از اصل ترکه می‌برند.

هر گاه بواسطه ورود زوج یا زوجه نقصی موجود گردد نقص بر کلاله آبویی یا اُمّی یا بر اجداد اُمّی وارد می‌شود.

مبحث سوم – در سهم الارث وارث طبقه سوم

ماده 928 – هر گاه برای میت وراثت طبقه دوم نباشد ترکه او به وراثت طبقه سوم می‌رسد.

ماده 929 – هر یک از وراثت طبقه سوم اگر تنها باشد تمام ارث را می‌برد و اگر متعدّد باشند ترکه بین آنها بر طبق مواد ذیل تقسیم می‌شود.

ماده 930 – اگر میت اعمام یا احوال آبویی داشته باشد اعمام یا احوال اُمّی ارث نمی‌برند در صورت نبودن اعمام یا احوال آبویی اعمام یا احوال اُمّی حصّه آنها را می‌برند.

ماده 931 – هر گاه وارث متوفی چند نفر عمو یا چند نفر عمه باشند ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود در صورتی که همه آنها آبویی یا همه اُمّی یا همه اُمّی باشند.

هر گاه عمو و عمه با هم باشند در صورتی که همه اُمّی باشند ترکه را بالسویه تقسیم می‌نمایند و در صورتی که همه آبویی یا اُمّی حصّه ذکور دو برابر اناث خواهد بود.

ماده 932 - در صورتی که اعمام امّی و اعمام ابویّنی یا ابی با هم باشند عمّ یا عمه امی اگر تنها باشد سدس ترکه باو تعلق می‌گیرد و اگر متعدّد باشند ثلث ترکه و این ثلث را مابین خود بالسویه تقسیم می‌کنند و باقی ترکه به اعمام ابویّنی یا ابی می‌رسد که در تقسیم ذکور دو برابر اناث می‌برد.

ماده 933 - هر گاه ورّاث متوفی چند نفر دائی یا چند نفر خاله یا چند نفر دائی و چند نفر خاله با هم باشند ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود خواه همه ابویّنی، خواه همه ابی و خواه همه امّی باشند.

ماده 934 - اگر ورّاث میت دائی و خاله ابی یا ابویّنی یا دائی و خاله امّی باشند، طرف امّی اگر یکی باشد سدس ترکه را می‌برد و اگر متعدّد باشند ثلث آنرا می‌برند و بین خود بالسویه تقسیم می‌کنند و مابقی مال دائی و خاله‌های ابویّنی یا ابی است که آنها هم بین خود بالسویه تقسیم می‌نمایند.

ماده 935 - اگر برای میت يك یا چند نفر اعمام یا يك یا چند نفر احوال باشد ثلث ترکه باحوال دو ثلث آن باعمام تعلق می‌گیرد.

تقسیم ثلث بین احوال بالسویه به عمل می‌آید لیکن اگر بین احوال يك نفر امّی باشد سدس حصّه احوال به او میرسد و اگر چند نفر امّی باشند ثلث آن حصّه به آنها داده می‌شود و در صورت اخیر تقسیم بین آنها بالسویه به عمل می‌آید.

در تقسیم دو ثلث بین اعمام حصّه ذکور دو برابر اناث خواهد بود لیکن اگر بین اعمام يك نفر امّی باشد سدس حصّه اعمام به او می‌رسد و اگر چند نفر امّی باشند ثلث آن حصّه به آنها میرسد و در صورت اخیر آن ثلث را بالسویه تقسیم می‌کنند.

در تقسیم پنج سدس و یا دو ثلث که از حصّه اعمام باقی می‌ماند بین اعمام ابویّنی یا ابی حصّه و ذکور دو برابر اناث خواهد بود.

ماده 936 - با وجود اعمام یا احوال اولاد آنها ارث نمی‌برند مگر در صورت انحصار وارث به يك پسر عمومی ابویّنی یا يك عمومی ابی تنها که فقط در این صورت پسر عمو، عمو را از ارث محروم می‌کند لیکن اگر با پسر عمومی ابویّنی خال یا خاله باشد یا اعمام متعدّد باشند ولو ابی تنها پسر عمو ارث نمی‌برد.

ماده 937 - هر گاه برای میت نه اعمام باشد و نه احوال اولاد آنها به جای آنها ارث می‌برند و نصیب هر نسل نصیب کسی خواهد بود که به واسطه او به میت متّصل می‌شود.

ماده 938 - در تمام موارد مزبوره در این مبحث هر يك از زوجین که باشد فرض خود را از اصل ترکه میبرد و این فرض عبارت است از نصف اصل ترکه برای زوج و ربع آن برای زوجه.

متقرّب به مادر هم نصیب خود را از اصل ترکه می‌برد باقی ترکه مال متقرّب به پدر است و اگر نقصی هم باشد بر متقرّبین پیر وارد می‌شود.

ماده 939 - در تمام موارد مذکوره در این مبحث و دو مبحث قبل اگر وارث خنثی بوده و از جمله ورّاثی باشد که از ذکور آنها دو برابر اناث می‌برند سهم الارث او به طریق ذیل معین می‌شود:

اگر علائم رجولیت غالب باشد سهم الارث يك پسر از طبقه خود و اگر علائم انائیت غلبه داشته باشد سهم الارث يك دختر از طبقه خود را می‌برد و اگر هیچ يك از علائم غالب نباشد نصف مجموع سهم الارث يك پسر و يك دختر از طبقه خود را خواهد برد.

مبحث چهارم - در میراث زوج و زوجه

ماده 940 - زوجین که زوجیت آنها دائمی بوده و ممنوع از ارث نباشند از یکدیگر ارث می‌برند.

ماده 941 - سهم الارث زوج و زوجه از ترکه یکدیگر به طوری است که در مواد 913 - 927 و 938 ذکر شده است.

ماده 942 - در صورت تعدّد زوجات ربع یا ثمن ترکه که تعلق به زوجه دارد بین همه آنان بالسویه تقسیم می‌شود.

ماده 943 - اگر شوهر زن خود را به طلاق رجعی مطلقه کند هر يك از آنها که قبل از انقضاء عدّه بمیرد دیگری از او ارث می‌برد لیکن اگر فوت یکی از آنها بعد از انقضاء عدّه بوده و یا طلاق بائن باشد از یکدیگر ارث نمی‌برند.

ماده 944 – اگر شوهر در حال مرض زن خود را طلاق دهد و در ظرف یکسال از تاریخ طلاق به همان مرض بمیرد، زوجه از او ارث می‌برد اگرچه طلاق بائن باشد مشروط بر اینکه زن شوهر نکرده باشد.

ماده 945 – اگر مردی در حال مرض زنی را عقد کند و در همان مرض قبل از دخول بمیرد زن از او ارث نمی‌برد، لیکن اگر بعد از دخول یا بعد از صحت یافتن از آن مرض بمیرد زن از او ارث می‌برد.

ماده 946 (اصلاحی 1387, 11, 06) – زوج از تمام اموال زوجه ارث می‌برد و زوجه در صورت فرزندان بودن زوج يك هشتم از عین اموال منقول و يك هشتم از قیمت اموال غیرمنقول اعم از عرصه و اعیان ارث می‌برد در صورتی که زوج هیچ فرزندی نداشته باشد سهم زوجه يك چهارم از کلیه اموال به ترتیب فوق می‌باشد.

تبصره (الحاقی 1389, 05, 26) – مفاد این ماده در خصوص ورثه متوفایی که قبل از تصویب آن فوت کرده ولی هنوز ترکه او تقسیم نشده است نیز لازم‌الاجرا است.

ماده 947 (منسوخه 1387, 11, 06) – زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می‌برد و نه از عین آنها و طریقه تقویم آن است که ابنیه و اشجار با فرض استحقاق بقاء در زمین بدون اجرت تقویم می‌گردد.

ماده 948 (اصلاحی 1387, 11, 06) – هرگاه ورثه از اداء قیمت امتناع کنند زن می‌تواند حق خود را از عین اموال استیفاء کند.

ماده 949 – در صورت نبود هیچ وارث دیگر به غیر از زوج یا زوجه شوهر تمام ترکه زن متوفاه خود را می‌برد، لیکن زن فقط نصیب خود را و بقیه ترکه شوهر در حکم مال اشخاص بلاوارث و تابع ماده 866 خواهد بود.

کتاب سوم – در مقررات مختلفه

ماده 950 – مثلی که در این قانون ذکر شده عبارت از مالی است که اشباه و نظائر آن نوعاً زیاد و شایع باشد مانند حبوبات و نحو آن و قیمی مقابل آن است، معذالك تشخیص این معنی با عرف می‌باشد.

ماده 951 – تعدی، تجاوز نمودن از حدود اذن یا متعارف است نسبت به مال یا حق دیگری.

ماده 952 – تقریط عبارت است از ترك عملی که به موجب قرارداد یا متعارف برای حفظ مال غیر لازم است.

ماده 953 – تقصیر اعم است از تقریط و تعدی.

ماده 954 – کلیه عقود جایز به موت احد طرفین منفسخ می‌شود و همچنین به سفه در مواردی که رشد معتبر است.

ماده 955 – مقررات این قانون در مورد کلیه اموری که قبل از این قانون واقع شده، معتبر است.

جلد دوم – در اشخاص

کتاب اول – در کلیات

ماده 956 – اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می‌شود.

ماده 957 – حمل از حقوق مدنی مُتَمَتَّع می‌گردد مشروط بر اینکه زنده متولد شود.

ماده 958 – هر انسان مُتَمَتَّع از حقوق مدنی خواهد بود لیکن هیچکس نمی‌تواند حقوق خود را اعمال و اجرا کند مگر اینکه برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد.

ماده 959 – هیچکس نمی‌تواند بطور کلی حق تَمَتَّع و یا حق اجراء تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند.

ماده 960 – هیچکس نمیتواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حریت خود صرف‌نظر کند.

ماده 961 - جز در موارد ذیل اتباع خارجه نیز از حقوق مدنی مُتَمَتَّع خواهند بود:

1 - در مورد حقوقی که قانون آنرا صراحتاً منحصر به اتباع ایران نموده و یا آن را صراحتاً از اتباع خارجه سلب کرده است.

2 - در مورد حقوق مربوط به احوال شخصی که قانون دولت متبوع تبعه خارجه آن را قبول نکرد.

3 - در مورد حقوق مخصوصه که صرفاً از نقطه نظر جامعه ایرانی ایجاد شده باشد.

ماده 962 - تشخیص اهلیت هر کس برای معامله کردن بر حسب قانون دولت متبوع او خواهد بود معذک اگر يك نفر تبعه خارجه در ایران عمل حقوقی انجام دهد در صورتی که مطابق قانون دولت متبوع خود برای انجام آن عمل واجد اهلیت نبوده و یا اهلیت ناقصی داشته است آن شخص برای انجام آن عمل واجد اهلیت محسوب خواهد شد در صورتی که قطع نظر از تابعیت خارجی او مطابق قانون ایران نیز بتوان او را برای انجام آن عمل دارای اهلیت تشخیص داد.

حکم اخیر نسبت به اعمال حقوقی که مربوط به حقوق خانوادگی و یا حقوق ارثی بوده و یا مربوط به نقل و انتقال اموال غیر منقول واقع در خارج ایران می باشد شامل نخواهد بود.

ماده 963 - اگر زوجین تبعه يك دولت نباشند روابط شخصی و مالی بین آنها تابع قوانین دولت متبوع شوهر خواهد بود.

ماده 964 - روابط بین آبوین و اولاد تابع قانون دولت متبوع پدر است مگر اینکه نسبت طفل فقط به مادر مسلم باشد که در این صورت روابط بین طفل و مادر او تابع قانون دولت متبوع مادر خواهد بود.

ماده 965 - ولایت قانونی و نصب قیم بر طبق قوانین دولت متبوع مؤلی علیه خواهد بود.

ماده 966 - تصرف و مالکیت و سایر حقوق بر اشیاء منقول یا غیر منقول تابع قانون مملکتی خواهد بود که آن اشیاء در آنجا واقع می باشند معذک حمل و نقل شدن شیئی منقول از مملکتی به مملکت دیگر نمی تواند به حقوقی که ممکن است اشخاص مطابق قانون محل وقوع اولی شیئی نسبت به آن تحصیل کرده باشند خللی وارد آورد.

ماده 967 - ترکه منقول یا غیر منقول اتباع خارجه که در ایران واقع است فقط از حیث قوانین اصلییه از قبیل قوانین مربوطه به تعیین ورثه و مقدار سهم الارث آنها و تشخیص قسمتی که متوفی می توانسته است به موجب وصیت تملیک نماید تابع قانون دولت متبوع متوفی خواهد بود.

ماده 968 - تعهدات ناشی از عقود تابع قانون محل وقوع عقد است مگر اینکه متعاقدين اتباع خارجه بوده و آن را صریحاً یا ضمناً تابع قانون دیگری قرار داده باشند.

ماده 969 - اسناد از حیث طرز تنظیم تابع قانون محل تنظیم خود می باشند.

ماده 970 - مامورین سیاسی یا قنصلی دول خارجه در ایران وقتی می توانند به اجرای عقد نکاح مبادرت نمایند که طرفین عقد هر دو تبعه دولت متبوع آنها بوده و قوانین دولت مزبور نیز این اجازه را به آنها داده باشد در هر حال نکاح باید در دفاتر سجل احوال ثبت شود.

ماده 971 - دعاوی از حیث صلاحیت محاکم و قوانین راجعه به اصول محاکمات تابع قانون محلی خواهد بود که در آنجا اقامه می شود مطرح بودن همان دعوی در محکمه اجنبی رافع صلاحیت محکمه ایرانی نخواهد بود.

ماده 972 - احکام صادره از محاکم خارجه و همچنین اسناد رسمی لازم الاجرا تنظیم شده در خارجه را نمی توان در ایران اجرا نمود مگر اینکه مطابق قوانین ایران امر به اجرای آنها صادر شده باشد.

ماده 973 - اگر قانون خارجه که باید مطابق ماده 7 جلد اول این قانون و یا بر طبق مواد فوق رعایت گردد به قانون دیگری احاله داده باشد محکمه مکلف به رعایت این احاله نیست مگر اینکه احاله به قانون ایران شده باشد.

ماده 974 - مقررات ماده 7 و مواد 962 تا 974 این قانون تا حدی به موقع اجراء گذارده می شود که مخالف عهود بین المللی که دولت ایران آن را امضاء کرده و یا مخالف با قوانین مخصوصه نباشد.

ماده 975 – محکمه نمی تواند قوانین خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که بر خلاف اخلاق حسنه بوده و یا به واسطه جریحه دار کردن احساسات جامعه یا به علت دیگر مخالف با نظم عمومی محسوب می شود به موقع اجرا گذارد اگر چه اجراء قوانین مزبور اصولاً مجاز باشد

کتاب دوم – در تابعیت

ماده 976 – اشخاص ذیل تبعه ایران محسوب می شوند:

- 1 – کلیه ساکنین ایران به استثنای اشخاصی که تبعیت خارجی آنها مسلم باشد، تبعیت خارجی کسانی مسلم است که مدارك تابعیت آنها مورد اعتراض دولت ایران نباشد.
 - 2 – کسانی که پدر آن ها ایرانی است اعم از اینکه در ایران یا در خارجه متولد شده باشند.
 - 3 – کسانی که در ایران متولد شده و پدر و مادر آنان غیر معلوم باشد.
 - 4 – کسانی که در ایران از پدر و مادر خارجی که یکی از آن ها در ایران متولد شده به وجود آمده اند.
 - 5 – کسانی که در ایران از پدری که تبعه خارجه است به وجود آمده و بلافاصله پس از رسیدن به سن هیجده سال تمام لااقل 1 سال دیگر در ایران اقامت کرده باشند و الا قبول شدن آنها به تابعیت ایران بر طبق مقرراتی خواهد بود که مطابق قانون برای تحصیل تابعیت ایران مقرر است.
 - 6 – هر زن تبعه خارجی که شوهر ایرانی اختیار کند.
 - 7 – هر تبعه خارجی که تابعیت ایران را تحصیل کرده باشد.
- تبصره – اطفال متولد از نمایندگان سیاسی و قنصلی خارجه مشمول فقره 4 و 5 نخواهند بود.

ماده 977 (اصلاحی 1348, 11, 27)-

- الف – هر گاه اشخاص مذکور در بند 4 ماده 976 پس از رسیدن بسن 18 سال تمام بخواهند تابعیت پدر خود را قبول کنند باید ظرف يك سال درخواست کتبی به ضمیمه تصدیق دولت متبوع پدرشان دایر به اینکه آنها را تبعه خود خواهد شناخت به وزارت امور خارجه تسلیم نمایند.
- ب – هر گاه اشخاص مذکور در بند 5 ماده 976 پس از رسیدن به سن 18 سال تمام بخواهند به تابعیت پدر خود باقی بمانند باید ظرف يك سال درخواست کتبی به ضمیمه تصدیق دولت متبوع پدرشان دایر به اینکه آنها را تبعه خود خواهد شناخت به وزارت امور خارجه تسلیم نمایند.
- ماده 978 – نسبت به اطفالی که در ایران از اتباع دولی متولد شده اند که در مملکت متبوع آنها اطفال متولد از اتباع ایرانی را به موجب مقررات تبعه خود محسوب داشته و رجوع آنها را بتبعیت ایران منوط به اجازه می کنند معامله متقابل خواهد شد.
- ماده 979 – اشخاصی که دارای شرایط ذیل باشند می توانند تابعیت ایران را تحصیل کنند:

- 1 – به سن هیجده سال تمام رسیده باشند.
 - 2 – 5 سال اعم از متوالی یا متناوب در ایران ساکن بوده باشند.
 - 3 – فراری از خدمت نظامی نباشند.
 - 4 – در هیچ مملکتی به جنحه مهم یا جنایت غیر سیاسی محکوم نشده باشند.
- در مورد فقره دوم این ماده مدت اقامت در خارجه برای خدمت دولت ایران در حکم اقامت در خاک ایران است.
- ماده 980 (اصلاحی 1370, 08, 14)- کسانی که به امور عام المنفعه ایران خدمت و یا مساعدت شایانی کرده باشند و همچنین اشخاصی که دارای عیال ایرانی هستند و از او اولاد دارند و یا دارای مقامات عالی علمی و متخصص در امور عام المنفعه می باشند و تقاضای ورود به تابعیت دولت

جمهوری اسلامی ایران را می‌نمایند در صورتی که دولت ورود آنها را به تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران صلاح بداند بدون رعایت شرط اقامت ممکن است با تصویب هیأت وزیران به تابعیت ایران قبول شوند.

ماده 981 (منسوخه 1370,08,14)- اگر در ظرف مدت 5 سال از تاریخ صدور سند تابعیت معلوم شود شخصی که به تبعیت ایران قبول شده فراری از خدمت نظام بوده و همچنین هر گاه قبل از انقضای مدتی که مطابق قوانین ایران نسبت به جرم یا مجازات مرور زمان حاصل می‌شود معلوم گردد شخصی که به تبعیت قبول شده محکوم بجنحه مهم یا جنایت عمومی است هیأت وزراء حکم خروج او را از تابعیت ایران صادر خواهد کرد.

تبصره - اتباع خارجه که به تابعیت ایران قبول می‌شوند در صورتی که در ممالك خارجه متوقف باشند و مرتکب عملیات ذیل شوند علاوه بر اجرای مجازات‌های مقرر با اجازه هیئت وزراء تابعیت ایران از آنها سلب خواهد شد:

الف - کسانی که مرتکب عملیاتی بر ضد امنیت داخلی و خارجی مملکت ایران شوند و مخالفت و ضدیت با اساس حکومت ملی و آزادی بنمایند.

ب - کسانی که خدمت نظام وظیفه را به طوری که قانون ایران مقرر می‌دارد ایفاء ننمایند.

ماده 982 (اصلاحی 1370,08,14)- اشخاصی که تحصیل تابعیت ایرانی نموده یا بنمایند از کلیه حقوقی که برای ایرانیان مقرر است بهرمند می‌شوند لیکن نمی‌توانند به مقامات ذیل نائل گردند:

1 - ریاست جمهوری و معاونین او.

2 - عضویت در شورای نگهبان و ریاست قوه قضائیه.

3 - وزارت و کفالت وزارت و استانداری و فرمانداری.

4 - عضویت در مجلس شورای اسلامی.

5 - عضویت شوراهای استان و شهرستان و شهر

6 - استخدام در وزارت امور خارجه و نیز احراز هر گونه پست و یا مأموریت سیاسی.

7 - قضاوت.

8 - عالی‌ترین رده فرماندهی در ارتش و سپاه و نیروی انتظامی.

9 - تصدی پست‌های مهم اطلاعاتی و امنیتی .

ماده 983 - درخواست تابعیت باید مستقیماً یا به توسط حکام یا ولات به وزارت امور خارجه تسلیم شده و دارای منضمات ذیل باشد:

1 - سواد مصدق اسناد هویت تقاضا کننده و عیال و اولاد او.

2 - تصدیق‌نامه نظمیه دائر به تعیین مدت اقامت تقاضا کننده در ایران و نداشتن سوء سابقه و داشتن مکنت کافی یا شغل معین برای تأمین معاش. وزارت امور خارجه در صورت لزوم اطلاعات راجع به شخص تقاضا کننده را تکمیل و آن را به هیئت وزراء ارسال خواهد نمود تا هیئت مزبور در قبول یا رد آن تصمیم مقتضی اتخاذ کند در صورت قبول شدن تقاضا سند تابعیت بدرخواست کننده تسلیم خواهد شد

ماده 984 - زن و اولاد صغیر کسانی که بر طبق این قانون تحصیل تابعیت ایران می‌نمایند تبعه دولت ایران شناخته می‌شوند ولی زن در ظرف 1 سال از تاریخ صدور سند تابعیت شوهر و اولاد صغیر در ظرف يك سال از تاریخ رسیدن به سن هیجده سال تمام می‌توانند اظهاریه کتبی به وزارت امور خارجه داده و تابعیت مملکت سابق شوهر و یا پدر را قبول کند لیکن به اظهاریه اولاد اعم از ذکور و اناث باید تصدیق مذکور در ماده 977 ضمیمه شود.

ماده 985 - تحصیل تابعیت ایرانی پدر به هیچ وجه درباره اولاد او که در تاریخ تقاضانامه به سن هیجده سال تمام رسیده‌اند مؤثر نمی‌باشد.

ماده 986 - زن غیر ایرانی که در نتیجه ازدواج ایرانی می‌شود می‌تواند بعد از طلاق یا فوت شوهر ایرانی به تابعیت اول خود رجوع نماید مشروط بر اینکه وزارت امور خارجه را کتباً مطلع کند ولی هر زن شوهر مرده که از شوهر سابق خود اولاد دارد نمی‌تواند مادام که اولاد او به سن 18 سال تمام نرسیده از این حق استفاده کند و در هر حال زنی که مطابق این ماده تبعه خارجه می‌شود حق داشتن اموال غیرمنقول نخواهد داشت مگر در حدودی که این حق به اتباع خارجه داده شده باشد و هر گاه دارای اموال غیرمنقول بیش از آنچه که برای اتباع خارجه داشتن آن جایز است بوده یا بعداً به ارث اموال غیرمنقولی بیش از آن حدّ به او برسد باید در ظرف يك سال از تاریخ خروج از تابعیت ایران یا دارا شدن ملك در مورد ارث مقدار مازاد را به نحوی از انحاء به اتباع ایران منتقل کند و الا اموال مزبور با نظارت مدعی العموم محل به فروش رسیده و پس از وضع مخارج فروش قیمت به آنها داده خواهد شد

ماده 987 (اصلاحی 1370,08,14) - زن ایرانی که با تبعه خارجه مزاجت می‌نماید به تابعیت ایرانی خود باقی خواهد ماند مگر اینکه مطابق قانون مملکت زوج، تابعیت شوهر به واسطه وقوع عقد ازدواج به زوجه تحمیل شود ولی در هر صورت بعد از وفات شوهر و یا تقریق به صرف تقدیم درخواست به وزارت امور خارجه به انضمام ورقه تصدیق فوت شوهر و یا سند تقریق تابعیت اصلیه زن با جمیع حقوق و امتیازات راجع به آن مجدداً به او تعلق خواهد گرفت.

تبصره 1 (اصلاحی 1370,08,14) - هرگاه قانون تابعیت مملکت زوج زن را بین حفظ تابعیت اصلی و تابعیت زوج مخیر بگذارد در این مورد زن ایرانی که بخواهد تابعیت مملکت زوج را دارا شود و علل موجهی هم برای تقاضای خود در دست داشته باشد، به شرط تقدیم تقاضانامه کتبی به وزارت امور خارجه ممکن است با تقاضای او موافقت گردد.

تبصره 2 (اصلاحی 1370,08,14) - زن‌های ایرانی که بر اثر ازدواج تابعیت خارجی را تحصیل می‌کنند حق داشتن اموال غیرمنقول را در صورتی که موجب سلطه اقتصادی خارجی گردد ندارند، تشخیص این امر با کمیسیون متشکل از نمایندگان وزارتخانه‌های امور خارجه و کشور و اطلاعات است.

مقررات ماده 988 و تبصره آن در قسمت خروج ایرانیانی که تابعیت خود را ترك نموده‌اند شامل زنان مزبور نخواهد بود.

ماده 988 - اتباع ایران نمی‌توانند تبعیت خود را ترك کنند مگر به شرایط ذیل:

1 - به سن 25 سال تمام رسیده باشند.

2 - هیئت وزراء خروج از تابعیت آنان را اجازه دهد

3 - قبلاً تعهد نمایند که در ظرف يك سال از تاریخ ترك تابعیت حقوق خود را بر اموال غیرمنقول که در ایران دارا می‌باشند و یا ممکن است بالوراثه دارا شوند ولو قوانین ایران اجازه تملك آن را به اتباع خارجه بدهد به نحوی از انحاء به اتباع ایرانی منتقل کنند. زوجه و اطفال کسی که بر طبق این ماده ترك تابعیت می‌نمایند اعم از اینکه اطفال مزبور صغیر یا کبیر باشند از تبعیت ایران خارج نمی‌گردد مگر اینکه اجازه هیئت وزراء شامل آنها هم باشد.

4 - خدمت تحت‌السلطه خود را انجام داده باشند.

تبصره الف (اصلاحی 1348,11,27) -

کسانی که بر طبق این ماده مبادرت به تقاضای ترك تابعیت ایران و قبول تابعیت خارجی می‌نمایند علاوه بر اجرای مقرراتی که ضمن بند (3) از این ماده درباره آنان مقرر است باید ظرف مدت سه ماه از تاریخ صدور سند ترك تابعیت از ایران خارج شوند.

چنانچه ظرف مدت مزبور خارج نشوند مقامات صالحه امر به اخراج آنها و فروش اموالشان صادر خواهند نمود و تمدید مهلت مقرر فوق حداکثر تا يك سال موکول به موافقت وزارت امور خارجه می‌باشد.

تبصره ب (الحاقی 1348,11,27) -

هیئت وزیران می‌تواند ضمن تصویب ترك تابعیت زن ایرانی بی شوهر ترك تابعیت فرزندان او را نیز که فاقد پدر و جدّ پدری هستند و کمتر از 18 سال تمام دارند و یا بجهت دیگری مجبورند اجازه دهد. فرزندان زن مذکور نیز که بسن 25 سال تمام نرسیده باشند می‌توانند به تابعیت از درخواست مادر، تقاضای ترك تابعیت نمایند.

ماده 989 – هر تبعه ایرانی که بدون رعایت مقررات قانونی بعد از تاریخ 1280 شمسی تابعیت خارجی تحصیل کرده باشد تبعیت خارجی او کان لم یکن بوده و تبعه ایران شناخته می‌شود ولی در عین حال کلیه اموال غیر منقول او با نظارت مدعی العموم محل به فروش رسیده و پس از وضع مخارج فروش قیمت آن به او داده خواهد شد. به علاوه از اشتغال به وزارت و معاونت وزارت و عضویت مجالس مقننه و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی و هر گونه مشاغل دولتی محروم خواهد بود.

تبصره (الحاقی 11, 11, 1337) - هیأت وزیران می‌تواند بنا به مصالحی بپیشنهاد وزارت امور خارجه تابعیت خارجی مشمولین این ماده را به رسمیت بشناسد. به اینگونه اشخاص با موافقت وزارت امور خارجه اجازه ورود به ایران یا اقامت می‌توان داد.

ماده 990 – از اتباع ایران کسی که خود یا پدرشان موافق مقررات تبدیل تابعیت کرده باشند و بخواهند به تبعیت اصلیه خود رجوع نمایند به مجرد درخواست به تابعیت ایران قبول خواهند شد مگر آنکه دولت تابعیت آنها را صلاح نداند

ماده 991 (اصلاحی 14, 08, 1370) - تکالیف مربوط به اجرای قانون تابعیت و اخذ مخارج دفتری در مورد کسانی که تقاضای تابعیت یا ترك تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران و تقاضای بقاء بر تابعیت اصلی را دارند به موجب آئین‌نامه‌ای که به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید معین خواهد شد.

کتاب سوم – در اسناد سجل احوال

ماده 992 – سجل احوال هر کس به موجب دفاتری که برای این امر مقرر است معین می‌شود.

ماده 993 – امور ذیل باید در ظرف مدت و به طریقی که به موجب قوانین یا نظامات مخصوصه مقرر است به دایره سجل احوال اطلاع داده شود:

1 – ولادت هر طفل و همچنین سقط هر جنین که بعد از ماه ششم از تاریخ حمل واقع شود

2 – ازدواج اعم از دائم و منقطع

3 – طلاق اعم از بائن و رجعی و همچنین بذل مدت

4 – وفات هر شخص

ماده 994 – حکم فوت فرضی غایب که بر طبق مقررات کتاب پنجم از جلد دوم این قانون صادر می‌شود باید در دفتر سجل احوال ثبت شود

ماده 995 – تغییر مطالبی که در دفاتر سجل احوال ثبت شده است ممکن نیست مگر به موجب حکم محکمه

ماده 996 – اگر عدم صحّت مطالبی که به دائره سجل احوال اظهار شده است در محکمه ثابت گردد یا هویت کسی که در دفتر سجل احوال به عنوان مجهول‌الهویه قید شده است معین شود و یا حکم فوت فرضی غایب ابطال گردد مراتب باید در دفاتر مربوطه سجل احوال قید شود

ماده 997 – هر کس باید دارای نام خانوادگی باشد اتخاذ نام‌های مخصوصی که به موجب نظامنامه اداره سجل احوال معین می‌شود ممنوع است

ماده 998 – هر کس که اسم خانوادگی او را دیگری بدون حق اتخاذ کرده باشد می‌تواند اقامه دعوی کرده و در حدود قوانین مربوطه تغییر نام خانوادگی غاصب را بخواهد.

اگر کسی نام خانوادگی خود را که در دفاتر سجل احوال ثبت کرده است مطابق مقررات مربوطه باین امر تغییر دهد هر ذی نفع می‌تواند در ظرف مدت و به طریقی که در قوانین یا نظامات مخصوصه مقرر است اعتراض کند.

ماده 999 – سند ولادت اشخاصی که ولادت آنها در مدت قانونی به دائره سجل احوال اظهار شده است سند رسمی محسوب خواهد بود.

ماده 1000 – سایر مطالب راجع به سجل احوال به موجب قوانین و نظامنامه‌های مخصوصه مقرر است

ماده 1001 – مأمورین قنصلی ایران در خارجه باید نسبت به ایرانیان مقیم حوزه ماموریت خود وظایفی را که به موجب قوانین و نظامات جاریه به عهده دوایر سجل احوال مقرر است انجام دهند.

ماده 1002 – اقامتگاه هر شخصی عبارت از محلی است که شخص در آنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد اگر محل سکونت شخصی غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور او اقامتگاه محسوب است. اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها خواهد بود.

ماده 1003 – هیچکس نمی‌تواند بیش از يك اقامتگاه داشته باشد

ماده 1004 – تغییر اقامتگاه به وسیله سکونت حقیقی در محل دیگر به عمل می‌آید مشروط بر اینکه مرکز مهم امور او نیز به همان محل انتقال یافته باشد.

ماده 1005 – اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است معذالك زنی که شوهر او اقامتگاه معلومی ندارد و همچنین زنی که با رضایت شوهر خود و یا با اجازه محکمه مسکن علیحده اختیار کرده می‌تواند اقامتگاه شخصی علیحده نیز داشته باشد.

ماده 1006 – اقامتگاه صغیر و محجور همان اقامتگاه ولی یا قیم آنها است.

ماده 1007 – اقامتگاه مأمورین دولتی، محلی است که در آنجا مأموریت ثابت دارند.

ماده 1008 – اقامتگاه افراد نظامی که در ساخلو هستند محل ساخلو آنهاست.

ماده 1009 – اگر اشخاص کبیر که معمولاً نزد دیگری کار یا خدمت می‌کنند در منزل کارفرما یا مخدوم خود سکونت داشته باشند اقامتگاه آنها همان اقامتگاه کارفرما یا مخدوم آنها خواهد بود.

ماده 1010 – اگر ضمن معامله یا قراردادی طرفین معامله یا یکی از آنها برای اجرای تعهدات حاصله از آن معامله محلی غیر از اقامتگاه حقیقی خود انتخاب کرده باشد نسبت به دعوی راجعه بان معامله همان محلی که انتخاب شده است اقامتگاه او محسوب خواهد شد و هم چنین است در صورتی که برای ابلاغ اوراق دعوی و احضار و اخطار محلی را غیر از اقامتگاه حقیقی خود معین کند.

کتاب پنجم – در غایب مفقودالاثر

ماده 1011 – غایب مفقودالاثر کسی است که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او به هیچ وجه خبری نباشد.

ماده 1012 – اگر غائب مفقودالاثر برای اداره اموال خود تکلیفی معین نکرده باشد و کسی هم نباشد که قانوناً حق تصدی امور او را داشته باشد محکمه برای اداره اموال او يك نفر امین معین می‌کند. تقاضای تعیین امین فقط از طرف مدعی‌العموم و اشخاص ذی‌نفع در این امر قبول می‌شود.

ماده 1013 – محکمه می‌تواند از امینی که معین می‌کند تقاضای ضامن یا تضمینات دیگر نماید.

ماده 1014 – اگر یکی از وراثت غایب تضمینات کافیه بدهد محکمه نمی‌تواند امین دیگری معین نماید و وارث مزبور باین سمت معین خواهد شد.

ماده 1015 – وظائف و مسئولیت‌های امینی که به موجب مواد قبل معین می‌گردد، همان است که برای قیم مقرر است.

ماده 1016 – هرگاه هم فوت و هم تاریخ فوت غایب مفقودالاثر مسلم شود اموال او بین وراثت موجود حین‌الموت تقسیم می‌گردد اگر چه يك یا چند نفر آنها از تاریخ فوت غایب به بعد فوت کرده باشد.

ماده 1017 – اگر فوت غایب بدون تعیین تاریخ فوت ثابت گردد محکمه باید تاریخی را که فوت او در آن تاریخ محقق بوده معین کند در این صورت اموال غائب بین وراثتی که در تاریخ مزبور موجود بوده اند، تقسیم می‌شود.

ماده 1018 – مفاد ماده فوق در موردی نیز رعایت می‌گردد که حکم موت فرضی غایب صادر شود.

ماده 1019 – حکم موت فرضی غایب در موردی صادر می‌شود که از تاریخ آخرین خبری که از حیات او رسیده است مدتی گذشته باشد که عادتاً چنین شخصی زنده نمی‌ماند.

ماده 1020 – موارد ذیل از جمله مواردی محسوب است که عادتاً شخص غائب زنده فرض نمی‌شود:

- 1 - وقتی که ده سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از حیات غائب رسیده است گذشته و در انقضاء مدت مزبور سن غائب از 75 سال گذشته باشد.
- 2 - وقتی که يك نفر به عنوانی از عناوین جزء قشون مسلح بوده و در زمان جنگ مفقود و سه سال تمام از تاریخ انعقاد صلح بگذرد بدون اینکه خبری از او برسد هرگاه جنگ منتهی به انعقاد صلح نشده باشد مدت مزبوره 5 سال از تاریخ ختم جنگ محسوب می‌شود.
- 3 - وقتی که يك نفر حین سفر بحری در کشتی بوده که آن کشتی در آن مسافرت تلف شده است سه سال تمام از تاریخ تلف شدن کشتی گذشته باشد بدون اینکه از آن مسافر خبری برسد.
- ماده 1021 - در مورد فقره اخیر ماده قبل اگر با انقضاء مدتهای ذیل که مبدأ آن از روز حرکت کشتی محسوب می‌شود کشتی به مقصد نرسیده باشد و در صورت حرکت بدون مقصد به بندری که از آنجا حرکت کرده برنگشته و از وجود آن به هیچ وجه خبری نباشد کشتی تلف شده محسوب می‌شود:
- الف - برای مسافرت در بحر خزر و داخل خلیج فارس يك سال.
- ب - برای مسافرت در بحر عمان - اقیانوس هند - بحر احمر - بحر سفید (مدیترانه) - بحر سیاه و بحر آزوف دو سال.
- ج - برای مسافرت در سایر بحار سه سال.
- ماده 1022 - اگر کسی در نتیجه واقعه‌ای به غیر آنچه در فقره 2 و 3 ماده 1020 مذکور است دچار خطر مرگ گشته و مفقود شده و یا در طیاره بوده و طیاره مفقود شده باشد وقتی می‌توان حکم موت فرضی او را صادر نمود که پنج سال از تاریخ دچار شدن به خطر مرگ بگذارد بدون اینکه خبری از حیات مفقود رسیده باشد
- ماده 1023 - در مورد مواد 1020 و 1021 و 1022 محکمه وقتی می‌تواند حکم موت فرضی غائب را صادر نماید که در یکی از جرائد محل و یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار طهران اعلانی در سه دفعه متوالی هر کدام به فاصله يك ماه منتشر کرده و اشخاصی را که ممکن است از غائب خبری داشته باشند دعوت نماید که اگر خبر دارند به اطلاع محکمه برسانند. هر گاه يك سال از تاریخ اولین اعلان بگذرد و حیات غایب ثابت نشود حکم موت فرضی او داده می‌شود.
- ماده 1024 - اگر اشخاص متعدد در يك حادثه تلف شوند فرض بر این می‌شود که همه آنها در آن واحد مرده‌اند.
- مفاد این ماده مانع از اجراء مقررات مواد 873 و 874 جلد اول این قانون نخواهد بود.
- ماده 1025 - وراثت غائب مفقودالاثر می‌تواند قبل از صدور حکم موت فرضی او نیز از محکمه تقاضا نمایند که دارائی او را به تصرف آنها بدهد مشروط بر اینکه اولاً غائب مزبور کسی را برای اداره کردن اموال خود معین نکرده باشد و ثانیاً دو سال تمام از آخرین خبر غائب گذشته باشد بدون اینکه حیات یا ممات او معلوم باشد، در مورد این ماده رعایت ماده 1023 راجع باعلان مدت يك سال حتمی است.
- ماده 1026 - در مورد ماده قبل وراثت باید ضامن و یا تضمینات کافیه دیگر بدهند تا در صورت مراجعت غائب و یا در صورتی که اشخاص ثالث حق بر اموال او داشته باشند از عهده اموال یا حق اشخاص ثالث برآیند تضمینات مزبور تا موقع صدور حکم موت فرضی غائب باقی خواهد بود.
- ماده 1027 - بعد از صدور حکم فوت فرضی نیز اگر غایب پیدا شود کسانی که اموال او را به عنوان وراثت تصرف کرده‌اند باید آنچه را که از اعیان یا عوض و یا منافع اموال مزبور حین پیدا شدن غائب موجود می‌باشد مسترد دارند.
- ماده 1028 - امینی که برای اداره کردن اموال غایب مفقودالاثر معین می‌شود باید نفقه زوجه دائم یا منقطع که مدت او نگذشته و نفقه او را زوج تعهد کرده باشد و اولاد غائب را از دارائی غایب تأدیه نماید در صورت اختلاف در میزان نفقه تعیین آن به عهده محکمه است.
- ماده 1029 - هرگاه شخصی چهار سال تمام غایب مفقودالاثر باشد زن او می‌تواند تقاضای طلاق کند در این صورت با رعایت ماده 1023 حاکم او را طلاق می‌دهد.

ماده 1030 – اگر شخص غائب پس از وقوع طلاق و قبل از انقضاء مدت عدّه مراجعت نماید نسبت به طلاق حق رجوع دارد ولی بعد از انقضاء مدت مزبور حق رجوع ندارد.

کتاب ششم – در قرابت

ماده 1031 – قرابت بر دو قسم است قرابت نسبی و قرابت سببی

ماده 1032 – قرابت نسبی به ترتیب طبقات ذیل است:

طبقه اول – پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد

طبقه دوم – اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها

طبقه سوم – اعمام و عمات و احوال و خالات و اولاد آنها.

در هر طبقه درجات قُرب و بُعد قرابت نسبی بعدّه نسل‌ها در آن طبقه معین می‌گردد مثلاً در طبقه اول قرابت پدر و مادر با اولاد در درجه اول و نسبت با اولاد اولاد در درجه دوم خواهد بود و هکذا در طبقه دوم قرابت برادر و خواهر و جدّ و جدّه در درجه اول از طبقه دوم و اولاد برادر و خواهر و جدّ پدر در درجه دوم از طبقه دوم خواهد بود و در طبقه سوم قرابت عمو و دایی و عمه و خاله در درجه اول از طبقه سوم و درجه اولاد آنها در درجه دوم از آن طبقه است.

ماده 1033 – هر کس در هر خط و به هر درجه که با يك نفر قرابت نسبی داشته باشد در همان خط و به همان درجه قرابت نسبی [سببی] با زوج یا زوجه او خواهد داشت بنابراین پدر و مادر زن يك مرد اقربای درجه اول آن مرد و برادر و خواهر شوهر يك زن از اقربای سببی درجه دوم آن زن خواهند بود.

کتاب هفتم – در نکاح و طلاق

باب اول – در نکاح

فصل اول (در خواستگاری)

ماده 1034 – هر زنی را که خالی از موانع نکاح باشد می‌توان خواستگاری نمود.

ماده 1035 – وعده ازدواج ایجاد علقه زوجیت نمی‌کند اگرچه تمام یا قسمتی از مهریه که بین طرفین برای موقع ازدواج مقرر گردیده پرداخته شده باشد بنابراین هر يك از زن و مرد مادام که عقد نکاح جاری نشده می‌تواند از وصلت امتناع کند و طرف دیگر نمی‌تواند به هیچ وجه او را مجبور بازدواج کرده یا از جهت صرف امتناع از وصلت، مُطالبه خسارتی نماید.

ماده 1036 (منسوخه 14, 08, 1370) – اگر یکی از نامزدها وصلت منظور را بدون علت موجهی بهم بزند در حالی که طرف مقابل یا ابوین او یا اشخاص دیگر به اعتماد وقوع ازدواج مغرور شده و مخارجی کرده باشند طرفی که وصلت را بهم زده است باید از عهده خسارات وارده برآید ولی خسارات مزبور فقط مربوط به مخارج متعارفه خواهد بود.

ماده 1037 – هر يك از نامزدها می‌تواند در صورت بهم خوردن وصلت منظور هدایائی را که به طرف دیگر یا ابوین او برای وصلت منظور داده است مُطالبه کند اگر عین هدایا موجود نباشد مستحق قیمت هدایائی خواهد بود که عادتاً نگاه داشته می‌شود مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد.

ماده 1038 – مفاد ماده قبل از حیث رجوع به قیمت در موردی که وصلت منظور در اثر فوت یکی از نامزدها به هم بخورد مجری نخواهد بود.

ماده 1039 (منسوخه 14, 08, 1370) – مدت مرور زمان دعاوی ناشی از بهم خوردن وصلت منظور دو سال است و از تاریخ بهم خوردن آن محسوب می‌شود.

ماده 1040 – هر يك از طرفین می تواند برای انجام وصلت منظور از طرف مقابل تقاضا کند که تصدیق طبیب بصحت از امراض مسریه مهم از قبیل سفلیس و سوزاك و سل ارائه دهد.

فصل دوم – قابلیت صحی برای ازدواج

ماده 1041 – عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن 13 سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن 15 سال تمام شمسی منوط است به إذن ولی به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه صالح.

ماده 1042 (منسوخه 1370,08,14) – بعد از رسیدن بسن 15 سال تمام نیز اناث نمیتوانند مادام که به 18 سال تمام نرسیده‌اند بدون اجازه ولی خود شوهر کنند.

ماده 1043 (اصلاحی 1370,08,14) – نکاح دختر باکره اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جدّ پدری او است و هرگاه پدر یا جدّ پدری بدون علتّ موجه از دادن اجازه مضایقه کند اجازه او ساقط و در این صورت دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهّری که بین آنها قرار داده شده پس از اخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید.

ماده 1044 (اصلاحی 1370,08,14) – در صورتی که پدر یا جدّ پدری در محل حاضر نباشند و استیذان از آنها نیز عادتاً غیرممکن بوده و دختر نیز احتیاج به ازدواج داشته باشد، وی می‌تواند اقدام به ازدواج نماید.

تبصره (الحاقی 1370,08,14) – ثبت این ازدواج در دفترخانه منوط به احراز موارد فوق در دادگاه مدنی خاص می‌باشد.

فصل سوم – در موانع نکاح

ماده 1045 – نکاح با اقارب نسبی ذیل ممنوع است اگر چه قرابت حاصل از شبهه یا زنا باشد:

(1) نکاح با پدر و اجداد و یا مادر و جدّات هر قدر که بالا برود

(2) نکاح با اولاد هر قدر که پایین برود

(3) نکاح با برادر و خواهر و اولاد آنها تا هر قدر که پائین برود.

(4) نکاح با عمّات و خالات خود و عمّات و خالات پدر و مادر و اجداد و جدّات.

ماده 1046 – قرابت رضاعی از حیث حرمت نکاح در حکم قرابت نسبی است مشروط بر اینکه

اولاً – شیر زن از حمل مشروع حاصل شده باشد.

ثانیاً – شیر مستقیماً از پستان مکیده شده باشد.

ثالثاً – طفل لااقل يك شبانه روز و یا 15 دفعه متوالی شیر کامل خورده باشد بدون اینکه در بین غذای دیگر یا شیر زن دیگر را بخورد.

رابعاً – شیر خوردن طفل قبل از تمام شدن دو سال از تولد او باشد.

خامساً – مقدار شیری که طفل خورده است از يك زن و از يك شوهر باشد بنابراین اگر طفل در شبانه روز مقداری از شیر يك زن و مقداری از شیر زن دیگر بخورد موجب حرمت نمی‌شود اگرچه شوهر آن دو زن یکی باشد، و همچنین اگر يك زن يك دختر و يك پسر رضاعی داشته باشد که هر يك را از شیر متعلق به شوهر دیگر شیر داده باشد آن پسر و یا آن دختر برادر و خواهر رضاعی نبوده و ازدواج بین آن‌ها از این حیث ممنوع نمی‌باشد.

ماده 1047 – نکاح بین اشخاص ذیل بواسطه مصاهره ممنوع دائمی است.

(1) بین مرد و مادر و جدّات زن از هر درجه که باشد اعم از نسبی و رضاعی.

2) بین مرد و زنی که سابقاً زن پدر و یا زن یکی از اجداد یا زن پسر یا زن یکی از احفاد او بوده است هر چند قرابت رضاعی باشد.

3) بین مرد با اناث از اولاد زن او از هر درجه که باشد ولو رضاعی مشروط بر اینکه بین زن و شوهر زناشویی واقع شده باشد.

ماده 1048 – جمع بین دو خواهر ممنوع است اگرچه به عقد منقطع باشد.

ماده 1049 – هیچکس نمیتواند دختر برادر زن و یا دختر خواهر زن خود را بگیرد مگر با اجازه زن خود.

ماده 1050 – هر کس زن شوهردار را با علم به وجود علقه زوجیت و حرمت نکاح و یا زنی را که در عده طلاق و یا در عده وفات است با علم به عده و حرمت نکاح برای خود عقد کند عقد باطل و آن زن مطلقاً بر آن شخص حرام مؤبد می‌شود.

ماده 1051 – حکم مذکور در ماده فوق در موردی نیز جاری است که عقد از روی جهل به تمام یا یکی از امور مذکوره فوق بوده و نزدیکی هم واقع شده باشد. در صورت جهل و عدم وقوع نزدیکی عقد باطل ولی حرمت ابدی حاصل نمی‌شود.

ماده 1052 – تفریقی که با لعان حاصل می‌شود موجب حرمت ابدی است.

ماده 1053 – عقد در حال احرام باطل است و با علم به حرمت موجب حرمت ابدی است.

ماده 1054 – زنا با زن شوهردار یا زنی که در عده رجعیه است موجب حرمت ابدی است.

ماده 1055 – نزدیکی به شبیه و زنا اگر سابق بر نکاح باشد از حیث مانعیت نکاح در حکم نزدیکی با نکاح صحیح است ولی مُبطل نکاح سابق نیست.

ماده 1056 – اگر کسی با پسری عمل شنیع کند نمیتواند مادر یا خواهر یا دختر او را تزویج کند.

ماده 1057 – زنی که سه مرتبه متوالی زوجه يك نفر بوده و مُطَلَّقه شده بر آن مرد حرام می‌شود مگر اینکه به عقد دائم به زوجیت مرد دیگری درآمده و پس از وقوع نزدیکی با او به واسطه طلاق یا فسخ یا فوت فراق حاصل شده باشد.

ماده 1058 – زن هر شخصی که به نه طلاق که شش تای آن عِدّی است مُطَلَّقه شده باشد بر آن شخص حرام مُؤبد می‌شود.

ماده 1059 – نکاح مُسَلِّمه با غیر مُسَلِّم جایز نیست.

ماده 1060 – ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجه در مواردی هم که مانع قانونی ندارد موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت است.

ماده 1061 – دولت میتواند ازدواج بعضی از مستخدمین و مأمورین رسمی و محصلین دولتی را با زنی که تبعه خارجه باشد موکول به اجازه مخصوص نماید.

فصل چهارم – شرایط صحت نکاح

ماده 1062 – نکاح واقع می‌شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید.

ماده 1063 – ایجاب و قبول ممکن است از طرف خود مرد و زن صادر شود و یا از طرف اشخاصی که قانوناً حق عقد دارند.

ماده 1064 – عاقد باید عاقل و بالغ و قاصد باشد.

ماده 1065 – توالی عرفی ایجاب و قبول شرط صحت عقد است.

ماده 1066 – هرگاه یکی از متعاقبین یا هر دو لال باشند عقد با اشاره از طرف لال نیز واقع می‌شود مشروط بر اینکه به طور وضوح حاکی از انشاء عقد باشد.

ماده 1067 – تعیین زن و شوهر به نحوی که برای هیچ يك از طرفین در شخص طرف دیگر شبیه نباشد شرط صحت نکاح است.

ماده 1068 – تعلیق در عقد موجب بطلان است.

ماده 1069 – شرط خیار فسخ نسبت بعقد نکاح باطل است ولی در نکاح دائم شرط خیار نسبت به صداق جایز است مشروط بر اینکه مدت آن معین باشد و بعد از فسخ مثل آنست که اصلاً مهر ذکر نشده باشد.

ماده 1070 – رضای زوجین شرط نفوذ عقد است و هر گاه مکره بعد از زوال کُرّه عقد را اجازه کند نافذ است مگر اینکه اکراه به درجه‌ای بوده که عاقد فاقد قصد باشد.

فصل پنجم – وکالت در نکاح

ماده 1071 – هر يك از مرد و زن میتواند برای عقد نکاح وکالت به غیر دهد.

ماده 1072 – در صورتی که وکالت به طور اطلاق داده شود وکیل نمی‌تواند موکله را برای خود تزویج کند مگر اینکه این اذن صریحاً به او داده شده باشد.

ماده 1073 – اگر وکیل از آنچه که موکل راجع به شخص یا مهر یا خصوصیات دیگر معین کرده تخلف کند صحت عقد متوقف بر تنفیذ موکل خواهد بود.

ماده 1074 – حکم ماده فوق در موردی نیز جاری است که وکالت بدون قید بوده و وکیل مراعات مصلحت موکل را نکرده باشد.

فصل ششم – در نکاح منقطع

ماده 1075 – نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد.

ماده 1076 – مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود.

ماده 1077 – در نکاح منقطع احکام راجع به وراثت زن و به مهر او همان است که در باب ارث و در فصل آتی مقرر شده است.

فصل هفتم – در مهر

ماده 1078 – هر چیزی را که مالیت داشته و قابل تَمَلُّک نیز باشد می‌توان مهر قرار داد.

ماده 1079 – مهر باید بین طرفین تا حدی که رفع جهالت آن‌ها بشود معلوم باشد.

ماده 1080 – تعیین مقدار مهر منوط به تراضی طرفین است.

ماده 1081 – اگر در عقد نکاح شرط شود که در صورت عدم تأدیه مهر در مدت معین نکاح باطل خواهد بود نکاح و مهر صحیح ولی شرط باطل است.

ماده 1082 – به مجرد عقد، زن مالک مهر می‌شود و میتواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید.

تبصره (الحاقی 1376,04,29) - چنانچه مهریه وجه رایج باشد متناسب با تغییر شاخص قیمت سالانه زمان تأدیه نسبت به سال اجرای عقد که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد محاسبه و پرداخت خواهد شد مگر اینکه زوجین در حین اجرای عقد به نحو دیگری تراضی کرده باشند.

آئین‌نامه اجرایی این قانون حداکثر ظرف مدت سه ماه از تاریخ تصویب توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران با همکاری وزارت دادگستری و وزارت امور اقتصادی و دارائی تهیه و به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

ماده 1083 – برای تأدیه تمام و یا قسمتی از مهر می‌توان مدت یا اقساطی قرار داد.

ماده 1084 – هر گاه مهر عین معین باشد و معلوم گردد قبل از عقد معیوب بوده و یا بعد از عقد و قبل از تسلیم معیوب و یا تلف شود شوهر ضامن عیب و تلف است.

ماده 1085 – زن می‌تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء وظائفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط بر اینکه مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود.

ماده 1086 – اگر زن قبل از اخذ مهر به اختیار خود به ایفاء وظائفی که در مقابل شوهر دارد قیام نمود دیگر نمیتواند از حکم ماده قبل استفاده کند، معذک حق که برای مطالبه مهر دارد ساقط نخواهد شد.

ماده 1087 – اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده یا عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است و طرفین می‌توانند بعد از عقد مهر را به تراضی معین کنند و اگر قبل از تراضی بر مهر معین بین آن‌ها نزدیکی واقع شود زوجه مستحق مهر المثل خواهد بود.

ماده 1088 – در مورد ماده قبل اگر یکی از زوجین قبل از تعیین مهر و قبل از نزدیکی بمیرد زن مستحق هیچ گونه مهری نیست.

ماده 1089 – ممکن است اختیار تعیین مهر به شوهر یا شخص ثالثی داده شود در این صورت شوهر یا شخص ثالث می‌تواند مهر را هر قدر بخواهد معین کند.

ماده 1090 – اگر اختیار تعیین مهر بزن داده شود زن نمی‌تواند بیشتر از مهر المثل معین نماید.

ماده 1091 – برای تعیین مهر المثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به امثال و اقرب و همچنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود.

ماده 1092 – هر گاه شوهر قبل از نزدیکی زن خود را طلاق دهد زن مستحق نصف مهر خواهد بود و اگر شوهر بیش از نصف مهر را قبلاً داده باشد حق دارد مازاد از نصف را عیناً یا مثلاً یا قیمتاً استرداد کند.

ماده 1093 – هر گاه مهر در عقد ذکر نشده باشد و شوهر قبل از نزدیکی و تعیین مهر زن خود را طلاق دهد زن مستحق مهر المتعه است و اگر بعد از آن طلاق دهد مستحق مهر المثل خواهد بود.

ماده 1094 – برای تعیین مهر المتعه حال مرد از حیث غنا و فقر ملاحظه می‌شود.

ماده 1095 – در نکاح منقطع عدم مهر در عقد موجب بطلان است.

ماده 1096 – در نکاح منقطع موت زن در اثناء مدت موجب سقوط مهر نمی‌شود و همچنین است اگر شوهر تا آخر مدت با او نزدیکی نکند.

ماده 1097 – در نکاح منقطع هرگاه شوهر قبل از نزدیکی تمام مدت نکاح را ببخشد باید نصف مهر را بدهد.

ماده 1098 – در صورتی که عقد نکاح اعم از دائم یا منقطع باطل بوده و نزدیکی واقع نشده زن حق مهر ندارد و اگر مهر را گرفته شوهر می‌تواند آن را استرداد نماید.

ماده 1099 – در صورت جهل زن بفساد نکاح و وقوع نزدیکی زن مستحق مهر المثل است.

ماده 1100 – در صورتی مهر المسمی مجهول باشد یا مالیت نداشته باشد یا ملک غیر باشد در صورت اول و دوم زن مستحق مهر المثل خواهد بود و در صورت سوم مستحق مثل یا قیمت آن خواهد بود مگر اینکه صاحب مال اجازه نماید.

ماده 1101 – هر گاه عقد نکاح قبل از نزدیکی به جهتی فسخ شود زن حق مهر ندارد در صورتی که موجب فسخ عین باشد که در این صورت با وجود فسخ نکاح، زن مستحق نصف مهر است.

فصل هشتم – در حقوق و تکالیف زوجین نسبت به یکدیگر

ماده 1102 – همین که نکاح به طور صحّت واقع شد روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود.

ماده 1103 – زن و شوهر مُکَلَّف به حُسن معاشرت با یکدیگرند.

ماده 1104 – زوجین باید در تشبید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند.

ماده 1105 – در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است.

ماده 1106 – در عقد دائم نفقه زن بعهده شوهر است.

ماده 1107 (اصلاحی 1381,08,19) – نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض.

ماده 1108 – هر گاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظائف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.

ماده 1109 – نفقه مُطَلَّقه رجعیه در زمان عدّه بر عهده شوهر است مگر اینکه طلاق در حال نشوز واقع شده باشد، لیکن اگر عدّه از جهت فسخ نکاح یا طلاق باین باشد زن حق نفقه ندارد مگر در صورت حمل از شوهر خود که در این صورت تا زمان وضع حمل حق نفقه خواهد داشت.

ماده 1110 (اصلاحی 1381,08,19) – در ایام عدّه وفات، مخارج زندگی زوجه عندالمطالبه از اموال اقاربی که پرداخت نفقه به عهده آنان است (در صورت عدم پرداخت) تأمین می‌گردد.

ماده 1111 – زن می‌تواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه به محکمه رجوع کند در این صورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به دادن آن محکوم خواهد کرد.

ماده 1112 – اگر اجراء حکم مذکور در ماده قبل ممکن نباشد مطابق ماده 1129 رفتار خواهد شد.

ماده 1113 – در عقد انقطاع زن حق نفقه ندارد مگر اینکه شرط شده یا آنکه عقد مبنی بر آن جاری شده باشد.

ماده 1114 – زن باید در منزلی که شوهر تعیین میکند سکنی نماید مگر آنکه اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.

ماده 1115 – اگر بودن زن با شوهر در يك منزل مُتَضَمَّن خوف ضرر بدنی و یا مالی یا شرافتی برای زن باشد زن می‌تواند مسکن علیحده اختیار کند و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن به منزل مزبور معذور است نفقه بر عهده شوهر خواهد بود.

ماده 1116 – در مورد ماده فوق مادام که محاکمه بین زوجین خاتمه نیافته محل سکناى زن بتراضی طرفین معین می‌شود و در صورت عدم تراضی محکمه با جلب نظر آقربای نزدیک طرفین منزل زن را معین خواهد نمود و در صورتیکه آقربایی نباشد خود محکمه محل مورد اطمینان را معین خواهد کرد.

ماده 1117 – شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که مُنافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.

ماده 1118 – زن مستقلاً می‌تواند در دارائی خود هر تصرفی را که می‌خواهد بکند.

ماده 1119 – طرفین عقد ازدواج میتوانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند مثل اینکه شرط شود هر گاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غائب شود یا ترك انفاق نماید یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آن‌ها با یکدیگر غیرقابل تحمل شود زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهائی خود را مُطَلَّقه سازد.

باب دوم – در انحلال عقد نکاح

ماده 1120 – عقد نکاح به فسخ یا به طلاق یا به بذل مدت در عقد انقطاع منحل می‌شود.

فصل اول – در مورد امکان فسخ نکاح

ماده 1121 – جنون هر يك از زوجین به شرط استقرار اعم از این که مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است.

ماده 1122 (اصلاحی 1370,08,14) - عیوب زیر در مرد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود:

1 - خِصاء

2 - عِنَن به شرط اینکه ولو يك بار عمل زناشوئی را انجام نداده باشد.

3 - مقطوع بودن آلت تناسلی به اندازه ای که قادر به عمل زناشوئی نباشد.

ماده 1123 – عیوب ذیل در زن موجب حق فسخ برای مرد خواهد بود.

1 - قَرَن

2 - جُذام

3 - بَرَص

4 - إِفْضَاء

5 - زمین‌گیری

6- نابینائی از هر دو چشم

ماده 1124 – عیوب زن در صورتی موجب حق فسخ برای مرد است که عیب مزبور در حال عقد وجود داشته است.

ماده 1125 – جنون و عِنَن در مرد هر گاه بعد از عقد هم حادث شود موجب حق فسخ برای زن خواهد بود.

ماده 1126 – هر يك از زوجین که قبل از عقد عالم به امراض مذکوره در طرف دیگر بوده بعد از عقد حق فسخ نخواهد داشت.

ماده 1127 – هر گاه شوهر بعد از عقد مبتلا به یکی از امراض مقاربتی گردد زن حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع کند و امتناع به علّت مزبور مانع حق نفقه نخواهد بود.

ماده 1128 – هر گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متبانیاً بر آن واقع شده باشد.

ماده 1129 – در صورت استتکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجراء حکم محکمه و الزام او بدادن نفقه زن می تواند برای طلاق بحاکم رجوع کند و حاکم شوهر او را اجبار بطلاق می‌نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه.

ماده 1130 (اصلاحی 1370,08,14) - در صورتی که دوام زوجیت موجب عُسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عُسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.

تبصره (الحاقی 1381,04,29) - عُسر و حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه زندگی را برای زوجه با مشقّت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عُسر و حرج محسوب می‌گردد:

1 – ترك زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت يك سال بدون عذر موجه.

2 – اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی که به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترك آن در مدتی که به تشخیص پزشك برای ترك اعتیاد لازم بوده است.

در صورتی که زوج به تعهد خود عمل ننماید و یا پس از ترك، مجدداً به مصرف موارد مذکور روی آورد، بنا به درخواست زوجه، طلاق انجام خواهد شد.

3 – محکومیت قطعی زوج به حبس پنج سال یا بیشتر.

4 – ضرب و شتم یا هرگونه سوء رفتار مستمر زوج که عرفاً با توجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد.

5 – ابتلاء زوج به بیماری‌های صعب العلاج روانی یا ساری یا هر عارضه صعب العلاج دیگری که زندگی مشترك را مختل نماید.

موارد مندرج در این ماده مانع از آن نیست که دادگاه در سایر مواردی که عُسر و حَرَج زن در دادگاه احراز شود، حکم طلاق صادر نماید.

ماده 1131 – خیار فسخ فوری است و اگر طرفی که حق فسخ دارد بعد از اطلاع به علت فسخ نکاح را فسخ نکند خیار او ساقط می‌شود به شرط این که علم به حق فسخ و فوریت آن داشته باشد تشخیص مدتی که برای امکان استفاده از خیار لازم بوده به نظر عرف و عادت است.

ماده 1132 – در فسخ نکاح رعایت ترتیباتی که برای طلاق مقرر است شرط نیست.

فصل دوم – در طلاق

مبحث اول – در کلیات

ماده 1133 (اصلاحی 1381,08,19) – مرد می‌تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید.

تبصره (الحاقی 1381,08,19) – زن نیز می‌تواند با وجود شرایط مقرر در مواد (1119)، (1129) و (1130) این قانون، از دادگاه تقاضای طلاق نماید.

ماده 1134 – طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور لااقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد.

ماده 1135 – طلاق باید مُنَجَز باشد و طلاق مُعَلَّق بشرط، باطل است.

ماده 1136 – طلاق‌دهنده باید بالغ و عادل و قاصد و مختار باشد.

ماده 1137 – ولی مجنون دائمی می‌تواند در صورت مصلحت مولی علیه، زن او را طلاق دهد.

ماده 1138 – ممکن است صیغه طلاق را به توسط وکیل اجراء نمود.

ماده 1139 – طلاق مخصوص عقد دائم است و زن منقطعه به انقضای مدت یا بذل آن از طرف شوهر از زوجیت خارج می‌شود.

ماده 1140 – طلاق زن در مدت عادت زنانگی یا در حال نفاس صحیح نیست مگر این که زن حامل باشد یا طلاق قبل از نزدیکی با زن واقع شود یا شوهر غایب باشد به طوری که اطلاع از عادت زنانگی بودن زن نتواند حاصل کند.

ماده 1141 – طلاق در طهر موقوفه صحیح نیست مگر اینکه زن یائسه یا حامل باشد.

ماده 1142 – طلاق زنی که با وجود اقتضای سن عادت زنانگی نمی‌شود وقتی صحیح است که از تاریخ آخرین نزدیکی با زن سه ماه گذشته باشد.

مبحث دوم – در اقسام طلاق

ماده 1143 – طلاق بر دو قسم است. بائن و رجعی.

ماده 1144 – در طلاق بائن برای شوهر حق رجوع نیست.

ماده 1145 – در موارد ذیل طلاق بائن است:

1 - طلاق که قبل از نزدیکی واقع شود.

2- طلاق یائسه.

3- طلاق خلع و مبرات مادام که زن رجوع به عَوْض نکرده باشد.

4- سومین طلاق که بعد از سه وصلت متوالی به عمل آید اعم از این که وصلت در نتیجه رجوع باشد یا در نتیجه نکاح جدید.

ماده 1146 - طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد طلاق می‌گیرد اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد.

ماده 1147 - طلاق مبرات آن است که کراهت از طرفین باشد ولی در این صورت عَوْض باید زائد بر میزان مهر نباشد.

ماده 1148 - در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده حق رجوع است.

ماده 1149 - رجوع در طلاق به هر لفظ یا فعلی حاصل می‌شود که دلالت بر رجوع کند مشروط بر اینکه مقرون به قصد رجوع باشد.

مبحث سوم - در عده

ماده 1150 - عده عبارت است از مدتی که تا انقضای آن زنی که عقد نکاح او منحل شده است نمی‌تواند شوهر دیگر اختیار کند.

ماده 1151 - عده طلاق و عده فسخ نکاح سه طهر است مگر اینکه زن با اقتضای سن عادت زنانگی نبیند که در این صورت عده او 3 ماه است.

ماده 1152 - عده فسخ نکاح و بذل مدت و انقضاء آن در مورد نکاح منقطع در غیر حامل دو طهر است مگر اینکه زن با اقتضای سن عادت زنانگی نبیند که در این صورت 45 روز است.

ماده 1153 - عده طلاق و فسخ نکاح و بذل مدت و انقضاء آن در مورد زن حامله تا وضع حمل است.

ماده 1154 - عده وفات چه در دائم و چه در منقطع در هر حال چهار ماه و ده روز است مگر این که زن حامل باشد که در اینصورت عده وفات تا موقع وضع حمل است مشروط بر این که فاصله بین فوت شوهر و وضع حمل از چهار ماه و ده روز بیشتر باشد و الا مدت عده همان چهار ماه و ده روز خواهد بود.

ماده 1155 - زنی که بین او و شوهر خود نزدیکی واقع نشده و همچنین زن یائسه نه عده طلاق دارد و نه عده فسخ نکاح ولی عده وفات در هر دو مورد باید رعایت شود.

ماده 1156 - زنی که شوهر او غایب مفقودالاثَر بوده و حاکم او را طلاق داده باشد باید از تاریخ طلاق عده وفات نگاه دارد.

ماده 1157 - زنیکه به شبهه با کسی نزدیکی کند باید عده طلاق نگاه دارد.

کتاب هشتم - در اولاد

باب اول - در نسب

ماده 1158 - طفل متولد در زمان زوجیت مُلحق به شوهر است مشروط بر اینکه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کمتر از شش ماه و بیشتر از ده ماه نگذشته باشد.

ماده 1159 - هر طفلی که بعد از انحلال نکاح متولد شود مُلحق به شوهر است مشروط بر اینکه مادر هنوز شوهر نکرده و از تاریخ انحلال نکاح تا روز ولادت طفل بیش از ده ماه نه گذشته باشد مگر آنکه ثابت شود که از تاریخ نزدیکی تا زمان ولادت کمتر از 6 ماه و یا بیش از ده ماه گذشته باشد.

ماده 1160 – در صورتی که عقد نکاح پس از نزدیکی منحل شود و زن مجدداً شوهر کند و طفلی از او متولد گردد طفل به شوهری مُلحق می‌شود که مطابق مواد قبل الحاق او به آن شوهر ممکن است در صورتی که مطابق مواد قبل الحاق طفل به هر دو شوهر ممکن باشد طفل مُلحق به شوهر دوم است مگر آنکه امارات قطعیه بر خلاف آن دلالت کند.

ماده 1161 – در مورد مواد قبل هرگاه شوهر صریحاً یا ضمناً اقرار به ابوت خود نموده باشد دعوی نفی وُلد از او مسموع نخواهد بود.

ماده 1162 – در مورد مواد قبل دعوی نفی وُلد باید در صورتی که عادتاً پس از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل برای امکان اقامه دعوی کافی می‌باشد اقامه گردد و در هر حال دعوی مزبور پس از انقضاء دو ماه از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل مسموع نخواهد بود.

ماده 1163 – در موردی که شوهر مطلع از تاریخ حقیقی تولد طفل نبوده و تاریخ تولد را بر او مشتبه نموده باشند به نوعی که موجب الحاق طفل به او باشد و بعدها شوهر از تاریخ حقیقی تولد مطلع شود مدت مرور زمان دعوی نفی دو ماه از تاریخ کشف خُدعه خواهد بود.

ماده 1164 – احکام مواد قبل در مورد طفل متولد از نزدیکی به شُبّه نیز جاری است اگر چه مادر طفل مشتبه نباشد.

ماده 1165 – طفل متولد از نزدیکی به شُبّه فقط مُلحق به طرفی می‌شود که در اشتباه بوده، در صورتی که هر دو در اشتباه بوده‌اند مُلحق به هر دو خواهد بود.

ماده 1166 – هر گاه به واسطه وجود مانعی نکاح بین آبوین طفل باطل باشد نسبت طفل به هر يك از آبوین که جاهل بر وجود مانع بوده مشروع و نسبت به دیگری نامشروع خواهد بود. در صورت جهل هر دو نَسَب طفل نسبت به هر دو مشروع است.

ماده 1167 – طفل متولد از زنا مُلحق بزانی نمی‌شود.

باب دوم – در نگاه داری و تربیت اطفال

ماده 1168 – نگاه داری اطفال هم حق و هم تکلیف آبوین است.

ماده 1169 (اصلاحی 1382,09,08) – برای حضانت و نگهداری طفلی که ابوین او جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند، مادر تا سن هفت سالگی اولویت دارد و پس از آن با پدر است.

تبصره (الحاقی 1382,09,08) – بعد از هفت سالگی در صورت حدوث اختلاف، حضانت طفل با رعایت مصلحت کودک به تشخیص دادگاه می‌باشد.

ماده 1170 – اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با او است مبتلا به جنون شود یا با دیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود.

ماده 1171 – در صورت فوت یکی از آبوین حضانت طفل با آنکه زنده است خواهد بود هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد.

ماده 1172 – هیچ يك از آبوین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل به عهده آنها است از نگاهداری او امتناع کنند، در صورت امتناع یکی از آبوین حاکم باید به تقاضای دیگری یا به تقاضای قیم یا یکی از قریاء و یا به تقاضای مُدعی العموم نگاه داری طفل را بهر يك از آبوین که حضانت به عهده اوست الزام کند و در صورتی که الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت را به خرج پدر و هرگاه پدر فوت شده باشد به خرج مادر تأمین کند.

ماده 1173 (اصلاحی 1376,08,11) – هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضائی هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند.

موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر يك از والدین است:

1 – اعتیاد زیان آور به الکل، مواد مخدر و قمار.

2 – اشتها به فساد اخلاق و فحشاء.

3 - ابتلا به بیماری‌های روانی با تشخیص پزشکی قانونی.

4 - سوء استفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضد اخلاقی مانند فساد و فحشاء، تكدی‌گری و قاچاق.

5 - تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف.

ماده 1174 - در صورتیکه به علت طلاق یا به هر علت دیگر آئین طفل در يك منزل سکونت نداشته باشند هر يك از آئین که طفل تحت حضانت او نمی‌باشد حق ملاقات طفل خود را دارد. تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوطه بان در صورت اختلاف بین آئین با محکمه است.

ماده 1175 - طفل را نمی‌توان از آئین و یا از پدر و یا از مادری که حضانت با او است گرفت مگر در صورت وجود علت قانونی.

ماده 1176 - مادر مجبور نیست که به طفل خود شیر بدهد مگر در صورتی که تغذیه طفل به غیر شیر مادر ممکن نباشد.

ماده 1177 - طفل باید مطیع آئین خود بوده و در هر سنی که باشد باید با آنها احترام کند.

ماده 1178 - آئین مکلف هستند که در حدود توانائی خود به تربیت اطفال خویش بر حسب مقتضی اقدام کنند و نباید آنها را مهمل بگذارند.

ماده 1179 - آئین حق تنبیه طفل خود را دارند، ولی به استناد این حق نمی‌توانند طفل خود را خارج از حدود تادیب تنبیه نمایند.

باب سوم - در ولایت قهری پدر و جد پدری

ماده 1180 - طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می‌باشد و همچنین است طفل غیررشید یا مجنون در صورتی که عدم رشد یا جنون او متصل به صغر باشد.

ماده 1181 - هر يك از پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند.

ماده 1182 - هر گاه طفل هم پدر و هم جد پدری داشته باشد و یکی از آنها محجور یا به علتی ممنوع از تصرف در اموال مولی علیه گردد ولایت قانونی او ساقط می‌شود.

ماده 1183 - در کلیه امور مربوطه به اموال و حقوق مالی مولی علیه، ولی نماینده قانونی او می‌باشد.

ماده 1184 (اصلاحی 1379,03,01) - هرگاه ولی قهری طفل رعایت غبطه صغیر را ننماید و مرتکب اقداماتی شود که موجب ضرر مولی علیه گردد به تقاضای یکی از اقارب وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضایی پس از اثبات، دادگاه ولی مذکور را عزل و از تصرف در اموال صغیر منع و برای اداره امور مالی طفل فرد صالحی را به عنوان قیم تعیین می‌نماید.

همچنین اگر ولی قهری به واسطه کبر سن و یا بیماری و امثال آن قادر به اداره اموال مولی علیه نباشد و شخصی را هم برای این امر تعیین ننماید طبق مقررات این ماده فردی به عنوان امین به ولی قهری منضم می‌گردد.

ماده 1185 - هر گاه ولی قهری طفل محجور شود مدعی‌العموم مکلف است مطابق مقررات راجعه بتعیین قیم، قیمی برای طفل معین کند.

ماده 1186 - در مواردی که برای عدم امانت ولی قهری نسبت به دارائی طفل امارات قویه موجود باشد مدعی‌العموم مکلف است از محکمه ابتدائی رسیدگی به عملیات او را بخواهد محکمه در این مورد رسیدگی کرده، در صورتی که عدم امانت او معلوم شد مطابق ماده 1184 رفتار می‌نماید.

ماده 1187 - هر گاه ولی قهری منحصر به واسطه غیبت یا حبس به هر علتی که نتواند به امور مولی علیه رسیدگی کند و کسی را هم از طرف خود معین نکرده باشد حاکم يك نفر امین به پیشنهاد مدعی‌العموم برای تصدی و اداره اموال مولی علیه و سایر امور راجعه به او موقتاً معین خواهد کرد.

ماده 1188 - هر يك از پدر و جد پدری بعد از وفات دیگری می‌تواند برای اولاد خود که تحت ولایت او می‌باشند وصی معین کند تا بعد از فوت خود در نگاه داری و تربیت آنها مواظبت کرده و اموال آنها را اداره نماید.

ماده 1189 – هیچ يك از پدر و جدّ پدری نمی‌تواند با حیات دیگری برای مولی علیه خود وصی معین کند.

ماده 1190 – ممکن است پدر یا جدّ پدری به کسی که به سمت وصایت معین کرده اختیار تعیین وصی بعد فوت خود را برای مولی علیه بدهد.

ماده 1191 – اگر وصی منصوب از طرف ولی قهری به نگهداری یا تربیت مولی علیه یا اداره امور او اقدام نکند یا امتناع از انجام وظائف خود بنماید مُنْعَزَل می‌شود.

ماده 1192 – ولی مُسَلِّم نمی‌تواند برای امور مولی علیه خود وصی غیر مُسَلِّم معین کند.

ماده 1193 – همین که طفل کبیر و رشید شد از تحت ولایت خارج می‌شود و اگر بعداً سفیه یا مجنون شود قیمی برای او معین می‌شود.

ماده 1194 – پدر و جدّ پدری و وصی منصوب از طرف یکی از آنان ولی خاص طفل نامیده شود.

کتاب نهم – در خانواده

فصل اول – در الزام به انفاق

ماده 1195 – احکام نفقه زوجه همان است که به موجب فصل هشتم از باب اول از کتاب هفتم مقرر شده و بر طبق همین فصل مقرر می‌شود.

ماده 1196 – در روابط بین اقارب فقط اقارب نسبی در خط عمودی اعم از صعودی و یا نزولی ملزم به انفاق یکدیگرند.

ماده 1197 – کسی مستحق نفقه است که ندار بوده و نتواند به وسیله اشتغال به شغلی وسائل معیشت خود را فراهم سازد.

ماده 1198 – کسی ملزم به انفاق است که متمکن از دادن نفقه باشد یعنی بتواند نفقه بدهد بدون اینکه از این حیث در وضع معیشت خود دچار مضیقه گردد. برای تشخیص تمکن باید کلیه تعهدات و وضع زندگانی شخصی او در جامعه در نظر گرفته شود.

ماده 1199 – نفقه اولاد بر عهده پدر است پس از فوت پدر یا عدم قدرت او به انفاق به عهده اجداد پدری است با رعایت اَلْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ در صورت نبودن پدر و اجداد پدری و یا عدم قدرت آن ها نفقه بر عهده مادر است.

هر گاه مادر هم زنده و یا قادر به انفاق نباشد با رعایت اَلْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ به عهده اجداد و جدّات مادری و جدّات پدری واجب النفقه است و اگر چند نفر از اجداد و جدّات مزبور از حیث درجه اقربیت مساوی باشند نفقه را باید بحصّه متساوی تأدیه کنند.

ماده 1200 – نفقه آبّوین با رعایت اَلْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ بعهد اولاد و اولاد اولاد است.

ماده 1201 – هر گاه يك نفر هم در خط عمودی صعودی و هم در خط عمودی نزولی اقارب داشته باشد که از حیث الزام بانفاق در درجه مساوی هستند نفقه او را باید اقارب مزبور به حصّه متساوی تأدیه کنند بنابراین اگر مستحق نفقه، پدر و مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را باید پدر و اولاد او متساویاً تأدیه کنند بدون این که مادر سهمی بدهد و همچنین اگر مستحق نفقه مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را باید مادر و اولاد متساویاً بدهند.

ماده 1202 – اگر اقارب واجب النفقه متعدد باشند و منفق نتواند نفقه همه آن ها را بدهد اقارب در خط عمودی نزولی مقدم بر اقارب در خط عمودی صعودی خواهند بود.

ماده 1203 – در صورت بودن زوجه و يك یا چند نفر واجب النفقه دیگر زوجه مقدم بر سایرین خواهد بود.

ماده 1204 – نفقه اقارب عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت به قدر رفع حاجت با در نظر گرفتن درجه استطاعت منفق.

ماده 1205 (اصلاحی 1370,08,14) – در موارد غیبت یا استتکاف از پرداخت نفقه، چنانچه الزام کسی که پرداخت نفقه بر عهده اوست ممکن نباشد دادگاه می‌تواند با مطالبه افراد واجب النفقه به مقدار نفقه از اموال غایب یا مستتکف در اختیار آن ها یا متکفل مخارج آنان قرار دهد و در صورتی که اموال غایب یا مستتکف در اختیار نباشد همسر وی یا دیگری با اجازه دادگاه می‌تواند نفقه را به عنوان قرض بپردازد و از شخص غایب یا مستتکف مطالبه نمایند.

ماده 1206 – زوجه در هر حال می تواند برای نفقه زمان گذشته خود اقامه دعوی نماید و طلب او از بابت نفقه مزبور طلب ممتاز بوده و در صورت افلاس یا ورشکستگی شوهر، زن مقدم بر غرما خواهد بود، ولی اقارب فقط نسبت باتیه می توانند مطالبه نفقه نمایند .

کتاب دهم – در حجر و قیمومت

فصل اول – در کلیات

ماده 1207 – اشخاص ذیل مَحجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند:

1- صِغار.

2 – اشخاص غیر رشید.

3- مجانین.

ماده 1208 – غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عُقْلانی نباشد.

ماده 1209 (منسوخه 1370,08,14) - هر کس که دارای هیجده سال تمام نباشد در حکم غیر رشید است. - معذالك در صورتی که بعد از پانزده سال تمام رشد کسی که در محکمه ثابت شود از تحت قیمومت خارج می شود

ماده 1210 (اصلاحی 1370,08,14) - هیچکس را نمی توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد مَحجور نمود مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد.

تبصره 1 (اصلاحی 1370,08,14) - سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است.

تبصره 2 (اصلاحی 1370,08,14) - اموال صغیری را که بالغ شده است در صورتی می توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد.

ماده 1211 – جنون به هر درجه که باشد موجب حَجْر است.

ماده 1212 – اعمال و اقوال صغیر تا حدی که مربوط به اموال و حقوق مالی او باشد باطل و بلا اثر است معذالك صغیر ممیز میتواند تَمَلُّک بلاعوض کند مثل قبول هبه و صلح بلاعوض و حیا زت مباحات.

ماده 1213 – مجنون دائمی مطلقاً و مجنون ادواری در حال جنون نمی تواند هیچ تصرفی در اموال و حقوق مالی خود بنماید ولو با اجازه ولی یا قیم خود لکن اعمال حقوقی که مجنون ادواری در حال افاقه می نماید نافذ است مشروط بر اینکه افاقه او مُسَلَّم باشد.

ماده 1214 – معاملات و تصرفات غیر رشید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او اعم از اینکه این اجازه قبلاً داده شده باشد یا بعد از انجام عمل. معذالك تَمَلُّکات بلاعوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم نافذ است.

ماده 1215 – هر گاه کسی مالی را به تصرف صغیر غیر ممیز و یا مجنون بدهد صغیر یا مجنون مسئول ناقص یا تلف شدن آن مال نخواهد بود.

ماده 1216 – هر گاه صغیر یا مجنون یا غیر رشید باعث ضرر غیر شود ضامن است.

ماده 1217 – اداره اموال صِغار و مجانین و اشخاص غیر رشید به عهده ولی یا قیم آنان است بطوری که در باب سوم از کتاب هشتم و مواد بعد مقرر است.

فصل دوم – در موارد نصب قیم و ترتیب آن

ماده 1218 – برای اشخاص ذیل نصب قیم می شود:

1- برای صغاری که ولی خاص ندارند.

2- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متّصل بزمان صِغَر آنها بوده و ولی خاص نداشته باشند.

3- برای مجانین و اشخاص غیررشدید که جنون یا عدم رشد آنها متّصل به زمان صِغَر آنها نباشد.

ماده 1219 (اصلاحی 1370,08,14) - هر يك از آبوين مُكَلَّف است در مواردی که به موجب ماده قبل باید برای اولاد آنها قيم معين شود مراتب را به دادستان حوزه اقامت خود و یا نماینده او اطلاع داده، از او تقاضا نماید که اقدام لازم را برای نصب قيم بعمل آورد.

ماده 1220 - در صورت نبودن هیچ يك از آبوين یا عدم اطلاع آنها انجام تكليف مقرر در ماده قبل به عهده اقربائی است که با شخص محتاج به قيم در يك جا زندگی مینمایند.

ماده 1221 - اگر کسی که به موجب ماده 1218 باید برای او نصب قيم شود زن یا شوهر داشته باشد زوج یا زوجه نیز مُكَلَّف به انجام تكليف مقرر در ماده 1219 خواهند بود.

ماده 1222 (اصلاحی 1370,08,14) - در هر موردی که دادستان به نحوی از انحاء به وجود شخصی که مطابق ماده 1218 باید برای او نصب قيم شود مسبوق گردید، باید به دادگاه مدنی خاص رجوع و اشخاصی را که برای قيمومت مناسب می‌داند به آن دادگاه معرفی کند.

دادگاه مدنی خاص از میان اشخاص مزبور يك یا چند نفر را به سمت قيم معين و حكم نصب او را صادر می کند و نیز دادگاه مذکور می‌تواند علاوه بر قيم يك یا چند نفر را به عنوان ناظر معين نماید در این صورت دادگاه باید حدود اختیارات ناظر را تعیین کند.

اگر دادگاه مدنی خاص اشخاصی را که معرفی شده اند معتمد ندید، اشخاص دیگری را از داسرا خواهد خواست.

ماده 1223 (اصلاحی 1370,08,14) - در مورد مجانین دادستان باید قبلاً رجوع به خیره کرده نظریات خیره را به دادگاه مدنی خاص ارسال دارد. در صورت اثبات جنون دادستان به دادگاه رجوع می کند تا نصب قيم شود در مورد اشخاص غیررشدید نیز دادستان مُكَلَّف است که قبلاً به وسیله مطلعین اطلاعات کافی در باب سفاقت او بدست آورده و در صورتی که سفاقت را مُسَلَّم دید، در دادگاه مدنی خاص اقامه دعوی نماید و پس از صدور حكم عدم رشد برای نصب قيم به دادگاه رجوع نماید.

ماده 1224 - حفظ و نظارت در اموال صِغار و مجانین و اشخاص غیررشدید مادام که برای آنها قيم معين نشده به عهده مُدعی العموم خواهد بود. طرز حفظ و نظارت مُدعی العموم به موجب نظامنامه وزارت عدلیه معين خواهد شد.

ماده 1225 - همین که حكم جنون یا عدم رشد يك نفر صادر و به توسط محكمه شرع برای او قيم معين گردید مُدعی العموم میتواند حَجَر او را اِعلان نماید انتشار حَجَر هر کسی که نظر به وضعیت دارائی او ممکن است طرف معاملات بالنسبه عمده واقع گردد الزامی است.

ماده 1226 - اسامی اشخاصی که بعد از کِبَر و رشد به علّت جنون یا سفَه محجور می‌گردند باید در دفتر مخصوص ثبت شود. مراجع به دفتر مزبور برای عموم آزاد است.

ماده 1227 (اصلاحی 1370,08,14) - فقط کسی را محاکم و ادارات و دفاتر اسناد رسمی به قيمومت خواهند شناخت که نصب او مطابق قانون توسط دادگاه به عمل آمده باشد.

ماده 1228 (اصلاحی 1370,08,14) - در خارج ایران کنسول و یا جانشین وی می‌تواند نسبت به ایرانیانی که باید مطابق ماده 1218 برای آنها قيم نصب شود و در حوزه مأموریت او ساکن یا مقیم اند موقتاً نصب قيم کند و باید تا 10 روز پس از نصب قيم مدارك عمل خود را به وسیله وزارت امور خارجه به وزارت دادگستری بفرستد. نصب قيم مزبور وقتی قطعی می گردد که دادگاه مدنی خاص تهران تصمیم کنسول یا جانشین او را تنفیذ کند.

ماده 1229 - وظائف و اختیاراتی که بموجب قوانین و نظامات مربوطه در مورد دخالت مدعیان عمومی در امور صغار و مجانین و اشخاص غیررشدید مقرر است در خارج ایران به عهده مامورین قنصلی خواهد بود.

ماده 1230 - اگر در عُهود و قراردادهای منعقد بین دولت ایران و دولتی که مأمور قنصلی مأموریت خود را در مملکت آن دولت اجرا می کند ترتیبی برخلاف مقررات در [و] ماده فوق اتخاذ شده باشد مأمورین مذکور مفاد آن دو ماده را تا حدی که با مقررات عهدنامه یا قرارداد مخالف نباشد اجراء خواهند کرد.

ماده 1231 - اشخاص ذیل نباید به سمت قيمومت معين شوند:

1 - کسانی که خود تحت ولایت یا قیمومت هستند.

2 - کسانی که به علت ارتکاب جنایت یا یکی از جنحه‌های ذیل به موجب حکم قطعی محکوم شده باشند:

سرقت - خیانت در امانت - کلاه برداری - اختلاس - هتک ناموس یا منافیات عفت - جنحه نسبت به اطفال - ورشکستگی به تقصیر.

3 - کسانی که حکم ورشکستگی آنها صادر و هنوز عمل ورشکستگی آنها تصفیه نشده است.

4- کسانی که معروف بفساد اخلاق باشند.

5- کسی که خود یا اقرباء طبقاً اول او دعوائی بر مَحجور داشته باشد.

ماده 1232 - با داشتن صلاحیت برای قیمومت اقرباء مَحجور مقدم بر سایرین خواهند بود.

ماده 1233 - زن نمی تواند بدون رضایت شوهر خود سمت قیمومت را قبول کند.

ماده 1234 - در صورتی که محکمه بیش از يك نفر را برای قیمومت معین کند می تواند وظائف آنها را تفکیک نماید.

فصل سوم - در اختیارات و وظائف و مسئولیت قیم و حدود آن نظارت مدعی العموم در امور صغار و مجائین و اشخاص غیر رشید.

ماده 1235 - مواظبت شخص مولی علیه و نمایندگی قانونی او در کلیه امور مربوطه باموال و حقوق مالی او با قیم است.

ماده 1236 (اصلاحی 1370,08,14) - قیم مکلف است قبل از مداخله در امور مالی مولی علیه صورت جامعی از کلیه دارائی او تهیه کرده يك نسخه از آن را به امضای خود برای دادستانی که مولی علیه در حوزه آن سکونت دارد، بفرستد و دادستان یا نماینده او باید نسبت به میزان دارائی مولی علیه تحقیقات لازمه به عمل آورد.

ماده 1237 - مدعی العموم یا نماینده او باید بعد از ملاحظه صورت دارائی مولی علیه مبلغی را که ممکن است مخارج سالیانه مولی علیه بالغ بر آن گردد و مبلغی را که برای اداره کردن دارائی مزبور ممکن است لازم شود معین نماید قیم نمی تواند بیش از مبالغ مزبور خرج کند مگر با تصویب مدعی العموم.

ماده 1238 - قیمی که تقصیر در حفظ مال مولی علیه بنماید مسئول ضرر و خسارتی است که از نقصان یا تلف آن مال حاصل شده اگرچه نقصان یا تلف مستند به تقریب یا تعدی قیم نباشد.

ماده 1239 - هر گاه معلوم شود که قیم عամداً مالی را که متعلق به مولی علیه بوده جزء صورت دارائی او قید نکرده و یا باعث شده است که آن مال در صورت مزبور قید نشود مسئول هر ضرر و خسارتی خواهد بود که از این حیث ممکن است به مولی علیه وارد شود به علاوه در صورتی که عمل مزبور از روی سوء نیت بوده قیم معزول خواهد شد.

ماده 1240 - قیم نمی تواند به سمت قیمومت از طرف مولی علیه با خود معامله کند اعم از این که مال مولی علیه را به خود منتقل کند یا مال خود را به او انتقال دهد.

ماده 1241 - قیم نمی تواند اموال غیر منقول مولی علیه را بفروشد و یا رهن گذارد یا معامله کند که در نتیجه آن خود مدیون مولی علیه شود مگر با لحاظ غبطه مولی علیه و تصویب مدعی العموم در صورت اخیر شرط حتمی تصویب مدعی العموم ملائت قیم میباشد. و نیز نمی تواند برای مولی علیه بدون ضرورت و احتیاج قرض کند مگر با تصویب مدعی العموم.

ماده 1242 - قیم نمی تواند دعوی مربوط به مولی علیه را بصلح خاتمه دهد مگر با تصویب مدعی العموم.

ماده 1243 (اصلاحی 1370,08,14) - در صورت وجود موجبات موجه دادستان می تواند از دادگاه مدنی خاص تقاضا کند که از قیم تضمیناتی راجع به اداره اموال مولی علیه بخواهد. تعیین نوع تضمین به نظر دادگاه است. هرگاه قیم برای دادن تضمین حاضر نشد از قیمومت عزل می شود.

ماده 1244 - قیم باید لااقل سالی يك مرتبه حساب تصدی خود را به مدعی العموم یا نماینده او بدهد و هر گاه در ظرف يك ماه از تاریخ مطالبه مدعی العموم حساب ندهد به تقاضای مدعی العموم معزول می شود.

ماده 1245 – قیم باید حساب زمان تصدی خود را پس از کِبَر و رشد یا رفع حَجَر به مولی علیه سابق خود بدهد. هر گاه قیمومت او قبل از رفع حَجَر خاتمه یابد حساب زمان تصدی باید به قیم بعدی داده شود.

ماده 1246 – قیم می‌تواند برای انجام امر قیمومت مُطالبه اُجرت کند.

میزان اُجرت مزبور با رعیت کار قیم و مقدار اشتغالی که از امر قیمومت برای او حاصل می‌شود و محلی که قیم در آنجا اقامت دارد و میزان عایدی مولی علیه تعیین می‌گردد.

ماده 1247 – مُدعی العموم می‌تواند اعمال نظارت در امور مولی علیه را کلاً یا بعضاً به اشخاص موثق یا هیئت یا مؤسسه واگذار نماید. شخص یا هیئت یا مؤسسه که برای اعمال نظارت تعیین شده در صورت تقصیر یا خیانت مسئول ضرر و خسارت وارده بمولی علیه خواهند بود.

فصل چهارم – در موارد عزل قیم

ماده 1248 – در موارد ذیل قیم معزول می‌شود:

1 – اگر معلوم شود که قیم فاقد صفت امانت بوده و یا این صفت از او سلب شود.

2- اگر قیم مرتکب جنایت و یا مرتکب یکی از جنحه‌های ذیل شده و به موجب حکم قطعی محکوم گردد:

سرقت – خیانت در امانت – کلاه برداری – اختلاس – هتک ناموس – منافیات عفت – جنحه نسبت به اطفال – ورشکستگی به تقصیر یا تقلب.

3 – اگر قیم به علّتی غیر از علل فوق محکوم به حبس شود و بدین جهت نتواند امور مالی مولی علیه را اداره کند.

4- اگر قیم ورشکسته اعلان شود.

5- اگر عدم لیاقت یا توانائی قیم در اداره اموال مولی علیه معلوم شود.

6- در مورد مواد 1239 و 1243 و 1244 با تقاضای مُدعی العموم.

ماده 1249 – اگر قیم مجنون یا فاقد رشد گردد منعزل می‌شود.

ماده 1250 – هر گاه قیم در امور مربوطه به اموال مولی علیه یا جنحه یا جنایت نسبت به شخص او مورد تعقیب مُدعی العموم واقع شود محکمه به تقاضای مُدعی العموم موقتاً قیم دیگری برای اداره اموال مولی علیه معین خواهد کرد.

ماده 1251 (اصلاحی 1361, 10, 08) - هر گاه زن بی شوهری ولو مادر مولی علیه که به سمت قیمومت معین شده است اختیار شوهر کند باید مراتب را در ظرف يك ماه از تاریخ انعقاد نکاح به مُدعی العموم بدایت حوزه اقامت خود یا نماینده او اطلاع دهد.

در این صورت مُدعی العموم یا نماینده او می‌تواند با رعایت وضعیت جدید آن زن تقاضای تعیین قیم جدید و یا ضمّ ناظر کند.

ماده 1252 – در مورد ماده قبل اگر قیم ازدواج خود را در مدت مقرر به مُدعی العموم یا نماینده او اطلاع ندهد مُدعی العموم می‌تواند تقاضای عزل او را بکند.

فصل پنجم – در خروج از تحت قیمومت

ماده 1253 – پس از زوال سببی که موجب تعیین قیم شده قیمومت مرتفع می‌شود.

ماده 1254 (اصلاحی 1370, 08, 14) - خروج از قیمومت را ممکن است خود مولی علیه یا هر شخص ذی‌نفع دیگری تقاضا نماید، تقاضانامه ممکن است مستقیماً یا توسط دادستان حوزه‌ای که مولی علیه در آنجا سکونت دارد، یا نماینده او به دادگاه مدنی خاص همان حوزه داده شود.

ماده 1255 – در مورد ماده قبل مُدعی العموم یا نماینده او مُکلف است قبلاً نسبت به رفع علت [حجر] تحقیقات لازمه به عمل آورده مطابق نتیجه حاصله از تحقیقات در محکمه اظهار عقیده نماید.

در مورد کسانی که حَجَر آنها مطابق ماده 1225 اِعلان می‌شود رفع حَجَر نیز باید اِعلان گردد.

ماده 1256 – رفع حَجَر هر مَحجور باید در دفتر مذکور در ماده 1226 و در مقابل اسم آن مَحجور قید شود.

جلد سوم – در ادله اثبات دعوی

ماده 1257 – هر کس مُدعی حَقی باشد باید آن را اثبات کند و مُدعی علیه هر گاه در مقام دفاع مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد اثبات امر بر عهده او است.

ماده 1258 – دلائل اثبات دعوی از قرار ذیل است:

1- اقرار.

2- اسناد کتبی.

3- شهادت.

4- امارات.

5- قَسَم.

کتاب اول – در اقرار

باب اول – در شرایط اقرار

ماده 1259 – اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود.

ماده 1260 – اقرار واقع می‌شود به هر لفظی که دلالت بر آن نماید.

ماده 1261 – اشاره شخص لال که صریحاً حاکی از اقرار باشد صحیح است.

ماده 1262 – اقرار کننده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد بنابراین اقرار صغیر و مجنون در حال دیوانگی و غیر قاصد و مکره مؤثر نیست.

ماده 1263 – اقرار سفیه در امور مالی مؤثر نیست.

ماده 1264 – اقرار مفلس و ورشکسته نسبت به اموال خود بر ضرر دُیان نافذ نیست.

ماده 1265 – اقرار مُدعی افلاس و ورشکستگی در امور راجعه به اموال خود به ملاحظه حفظ حقوق دیگران منشاء اثر نمی‌شود تا افلاس یا عدم افلاس او معین گردد.

ماده 1266 – در مُؤرَّله اَهلِیت شرط نیست لیکن بر حسب قانون باید بتواند دارای آنچه به نفع او اقرار شده است بشود.

ماده 1267 – اقرار به نفع متوفی درباره ورثه او مؤثر خواهد بود.

ماده 1268 – اقرار مُعلَّق مؤثر نیست.

ماده 1269 – اقرار به امری که عقلاً یا عادتاً ممکن نباشد و یا برحسب قانون صحیح نیست اثری ندارد.

ماده 1270 – اقرار برای حمل در صورتی مؤثر است که زنده متولد شود.

ماده 1271 – مُؤرَّله اگر به کلی مجهول باشد اقرار اثری ندارد و اگر فی‌الجمله معلوم باشد مثل اقرار برای یکی از دو نفر معین صحیح است.

ماده 1272 - در صحت اقرار تصدیق مُقرله شرط نیست لیکن اگر مفاد اقرار را تکذیب کند اقرار مزبور در حق او اثری نخواهد داشت.

ماده 1273 - اقرار به نسب در صورتی صحیح است که اولاً تحقق نسب بر حسب عادت و قانون ممکن باشد ثانیاً کسی که به نسب او اقرار شده تصدیق کند مگر در مورد صغیری که اقرار بر فرزندی او شده به شرط آنکه منازعی در پیش نباشد.

ماده 1274 - اختلاف مُقرّ و مُقرّله در سبب اقرار مانع صحت اقرار نیست.

باب دوم - در آثار اقرار

ماده 1275 - هر کس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم باقرار خود خواهد بود.

ماده 1276 - اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود آن اقرار اثری نخواهد داشت.

ماده 1277 - انکار بعد از اقرار مسموع نیست لیکن اگر مُقرّ ادعا کند که اقرار او فاسد یا مبنی بر اشتباه یا غلط بوده شنیده می‌شود و همچنین است در صورتی که برای اقرار خود عذری ذکر کند که قابل قبول باشد مثل اینکه بگوید اقرار به گرفتن وجه در مقابل سند یا حواله بوده که وصول نشده لیکن دعاوی مذکوره مادامی که اثبات نشده مضر به اقرار نیست.

ماده 1278 - اقرار هر کس فقط نسبت به خود آن شخص و قائم مقام او نافذ است و در حق دیگری نافذ نیست مگر در موردی که قانون آن را ملزم قرار داده باشد.

ماده 1279 - اقرار شفاهی واقع در خارج از محکمه را در صورتی می‌توان به شهادت شهود اثبات کرد که اصل دعوی به شهادت شهود قابل اثبات باشد و یا ادله و قرآنی بر وقوع اقرار موجود باشد.

ماده 1280 - اقرار کتبی در حکم اقرار شفاهی است.

ماده 1281 - قید دین در دفتر تجار به منزله اقرار کتبی است.

ماده 1248 - در موارد ذیل قیم معزول می‌شود:

1 - اگر معلوم شود که قیم فاقد صفت امانت بوده و یا این صفت از او سلب شود.

2- اگر قیم مرتکب جنایت و یا مرتکب یکی از جنحه‌های ذیل شده و به موجب حکم قطعی محکوم گردد:

سرقت - خیانت در امانت - کلاهبرداری - اختلاس - هتک ناموس - منافیات عفت - جنحه نسبت باطفال - ورشکستگی به نقصیر یا تقلب.

3 - اگر قیم بعلّتی غیر از علل فوق محکوم به حبس شود و بدین جهت نتواند امور مالی مولی علیه را اداره کند.

4- اگر قیم ورشکسته اعلان شود.

5- اگر عدم لیاقت یا توانایی قیم در اداره اموال مولی علیه معلوم شود.

6- در مورد مواد 1239 و 1243 و 1244 با تقاضای مُدعی العموم.

ماده 1249 - اگر قیم مجنون یا فاقد رشد گردد منعزل می‌شود.

ماده 1250 - هر گاه قیم در امور مربوطه باموال مولی علیه یا جنحه یا جنایت نسبت بشخص او مورد تعقیب مُدعی العموم واقع شود محکمه به تقاضای مُدعی العموم موقتاً قیم دیگری برای اداره اموال مولی علیه معین خواهد کرد.

ماده 1251 (اصلاحی 10,08,1361)- هر گاه زن بی شوهری ولو مادر مولی علیه که به سمت قیمومت معین شده است اختیار شوهر کند باید مراتب را در ظرف يك ماه از تاریخ انعقاد نکاح به مُدعی العموم بدایت حوزه اقامت خود یا نماینده او اطلاع دهد.

در این صورت مُدعی العموم یا نماینده او می‌تواند با رعایت وضعیت جدید آن زن تقاضای تعیین قیم جدید و یا ضم ناظر کند.

ماده 1252 – در مورد ماده قبل اگر قیم از دواج خود را در مدت مقرر به مدعی العموم یا نماینده او اطلاع ندهد مدعی العموم می‌تواند تقاضای عزل او را بکند.

فصل پنجم – در خروج از تحت قیمومت

ماده 1253 – پس از زوال سببی که موجب تعیین قیم شده قیمومت مرتفع میشود.

ماده 1254 (اصلاحی 1370,08,14) – خروج از قیمومت را ممکن است خود مولی علیه یا هر شخص ذی‌نفع دیگری تقاضا نماید، تقاضانامه ممکن است مستقیماً یا توسط دادستان حوزه‌ای که مولی علیه در آنجا سکونت دارد، یا نماینده او به دادگاه مدنی خاص همان حوزه داده شود.

ماده 1255 – در مورد ماده قبل مدعی‌العموم یا نماینده او مکلف است قبلاً نسبت به رفع علت [حجر] تحقیقات لازمه بعمل آورده مطابق نتیجه حاصله از تحقیقات در محکمه اظهار عقیده نماید.

در مورد کسانی که حجر آنها مطابق ماده 1225 اعلان میشود رفع حجر نیز باید اعلان گردد.

ماده 1256 – رفع حجر هر محجور باید در دفتر مذکور در ماده 1226 و در مقابل اسم آن محجور قید شود.

جلد سوم – در ادله اثبات دعوی

ماده 1257 – هر کس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند و مدعی علیه هر گاه در مقام دفاع مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد اثبات امر بر عهده او است.

ماده 1258 – دلائل اثبات دعوی از قرار ذیل است:

1- اقرار.

2- اسناد کتبی.

3- شهادت.

4- امارات.

5- قَسَم.

کتاب اول – در اقرار

باب اول – در شرایط اقرار

ماده 1259 – اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود.

ماده 1260 – اقرار واقع می‌شود به هر لفظی که دلالت بر آن نماید.

ماده 1261 – اشاره شخص لال که صریحاً حاکی از اقرار باشد صحیح است.

ماده 1262 – اقرار کننده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد بنابراین اقرار صغیر و مجنون در حال دیوانگی و غیر قاصد و مکره مؤثر نیست.

ماده 1263 – اقرار سفیه در امور مالی مؤثر نیست.

ماده 1264 – اقرار مفلس و ورشکسته نسبت به اموال خود بر ضرر دُیان نافذ نیست.

ماده 1265 – اقرار مُدعی افلاس و ورشکستگی در امور راجع به اموال خود به ملاحظه حفظ حقوق دیگران منشاء اثر نمی‌شود تا افلاس یا عدم افلاس او معین گردد.

ماده 1266 – در مُقرُّله اَهْلِیت شرط نیست لیکن بر حسب قانون باید بتواند دارای آنچه به نفع او اقرار شده است بشود.

ماده 1267 – اقرار به نفع متوفی درباره ورثه او مؤثر خواهد بود.

ماده 1268 – اقرار مُعلَّق مؤثر نیست.

ماده 1269 – اقرار به امری که عقلاً یا عادتاً ممکن نباشد و یا برحسب قانون صحیح نیست اثری ندارد.

ماده 1270 – اقرار برای حمل در صورتی مؤثر است که زنده متولد شود.

ماده 1271 – مُقرُّله اگر به کلی مجهول باشد اقرار اثری ندارد و اگر فی‌الجمله معلوم باشد مثل اقرار برای یکی از دو نفر معین صحیح است.

ماده 1272 – در صحت اقرار تصدیق مُقرُّله شرط نیست لیکن اگر مفاد اقرار را تکذیب کند اقرار مزبور در حق او اثری نخواهد داشت.

ماده 1273 – اقرار به نَسَب در صورتی صحیح است که اولاً تحقق نَسَب بر حسب عادت و قانون ممکن باشد ثانیاً کسی که به نَسَب او اقرار شده تصدیق کند مگر در مورد صغیری که اقرار بر فرزندی او شده به شرط آنکه منازعی در پیش نباشد.

ماده 1274 – اختلاف مُقرِّ و مُقرُّله در سبب اقرار مانع صحت اقرار نیست.

باب دوم – در آثار اقرار

ماده 1275 – هر کس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم باقرار خود خواهد بود.

ماده 1276 – اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود آن اقرار اثری نخواهد داشت.

ماده 1277 – انکار بعد از اقرار مسموع نیست لیکن اگر مُقرِّ ادعا کند که اقرار او فاسد یا مبنی بر اشتباه یا غلط بوده شنیده می‌شود و همچنین است در صورتی که برای اقرار خود عذری ذکر کند که قابل قبول باشد مثل اینکه بگوید اقرار به گرفتن وجه در مقابل سند یا حواله بوده که وصول نشده لیکن دعوی مذکوره مادامی که اثبات نشده مضر به اقرار نیست.

ماده 1278 – اقرار هر کس فقط نسبت بخود آن شخص و قائم‌مقام او نافذ است و در حق دیگری نافذ نیست مگر در موردی که قانون آن را ملزم قرار داده باشد.

ماده 1279 – اقرار شفاهی واقع در خارج از محکمه را در صورتی می‌توان بشهادت شهود اثبات کرد که اصل دعوی به شهادت شهود قابل اثبات باشد و یا ادله و قرائنی بر وقوع اقرار موجود باشد.

ماده 1280 – اقرار کتبی در حکم اقرار شفاهی است.

ماده 1281 – قید دین در دفتر تجار به منزله اقرار کتبی است.

ماده 1282 – اگر موضوع اقرار در محکمه مقید بقید یا وصفی باشد مُقرُّله نمی‌تواند آنرا تجزیه کرده از قسمتی از آنکه به نفع او است بر ضرر مقرر استقاده نماید و از جزء دیگر آن صرف‌نظر کند.

ماده 1283 – اگر اقرار دارای دو جزء مختلف اثر باشد که ارتباط تامی با یکدیگر داشته باشند مثل اینکه مُدعی علیه اقرار به اخذ وجه از مُدعی نموده و مُدعی رد شود مطابق ماده 1134 اقدام خواهد شد.

کتاب دوم – از جلد سوم – در اسناد- مصوب هشتم آبان ماه 1314

ماده 1284 – سند عبارت است از هر نوشته که در مقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد.

ماده 1285 – شهادت‌نامه سند محسوب نمی‌شود و فقط اعتبار شهادت را خواهد داشت.

ماده 1286 – سند بر دو نوع است. رسمی و عادی

ماده 1287 – اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آن‌ها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشند رسمی است.

ماده 1288 – مفاد سند در صورتی معتبر است که مخالف قوانین نباشد.

ماده 1289 – غیر از اسناد مذکوره در ماده 1287 سایر اسناد عادی است.

ماده 1290 – اسناد رسمی درباره طرفین و وراثت و قائم‌مقام آنان معتبر است و اعتبار آنها نسبت به اشخاص ثالث در صورتی است که قانون تصریح کرده باشد.

ماده 1291 – اسناد عادی در دو مورد اعتبار اسناد رسمی را داشته درباره طرفین و وراثت و قائم مقام آنان معتبر است:

1 – اگر طرفی که سند بر علیه او اقامه شده است صدور آنرا از منتسب^۱‌الیه تصدیق نماید.

2 – هر گاه در محکمه ثابت شود که سند مزبور را طرفی که آن را تکذیب یا تردید کرده فی‌الواقع امضاء یا مهر کرده است.

ماده 1292 – در مقابل اسناد رسمی یا اسنادی که اعتبار اسناد رسمی را دارد انکار و تردید مسموع نیست و طرف می‌تواند ادعای جعلیت نسبت به اسناد مزبور کند یا ثابت نماید که اسناد مزبور به جهتی از جهات قانونی از اعتبار افتاده است.

ماده 1293 – هر گاه سند به وسیله یکی از مأمورین رسمی تنظیم اسناد تهیه شده لیکن مأمور صلاحیت تنظیم آن سند را نداشته و یا رعایت ترتیبات مقرر قانونی را در تنظیم سند نکرده باشد سند مزبور در صورتی که دارای امضاء یا مهر طرف باشد عادی است.

ماده 1294 – عدم رعایت مقررات راجع به حق تمبر که به اسناد تعلق می‌گیرد سند را از رسمیت خارج نمی‌کند.

ماده 1295 – محاکم ایران به اسناد تنظیم شده در کشورهای خارجه همان اعتباری را خواهند داد که آن اسناد مطابق قوانین کشوری که در آنجا تنظیم شده دارا می‌باشد مشروط بر اینکه:

اولاً – اسناد مزبور بعلتی از علل قانونی از اعتبار نیفتاده باشد.

ثانیاً – مفاد آنها مخالف با قوانین مربوطه به نظم عمومی یا اخلاق حسنه ایران نباشد.

ثالثاً – کشوری که اسناد در آنجا تنظیم شده به موجب قوانین خود یا عهود اسناد تنظیم شده در ایران را نیز معتبر بشناسد.

رابعاً – نماینده سیاسی و یا قونسولی ایران در کشوری که سند در آنجا تنظیم شده یا نماینده سیاسی و یا قونسولی کشور مزبور در ایران تصدیق کرده باشد که سند موافق قوانین محل تنظیم یافته است.

ماده 1296 – هر گاه موافقت اسناد مزبور در ماده قبل با قوانین محل تنظیم خود به توسط نماینده سیاسی یا قونسولی خارجه در ایران تصدیق شده باشد قبول شدن سند در محاکم ایران متوقف بر این است که وزارت امور خارجه و یا در خارج طهران حکام ایالات و ولایات امضاء نماینده خارجه را تصدیق کرده باشند.

ماده 1297 – دفاتر تجاری در امور دعوای تاجری بر تاجر دیگر در صورتی که دعوی از محاسبات و مطالبات تجاری حاصل شده باشد دلیل محسوب میشود مشروط بر اینکه دفاتر مزبوره مطابق قانون تجارت تنظیم شده باشد.

ماده 1298 – دفتر تاجر در مقابل غیر تاجر سندیت ندارد فقط ممکن است جزء قرائن و امارات قبول شود لیکن اگر کسی به دفتر تاجر استناد کرد نمی‌تواند تفکیک کرده آنچه را که بر نفع اوست قبول و آنچه که بر ضرر اوست رد کند مگر آنکه بی اعتباری آنچه را که بر ضرر اوست ثابت کند.

ماده 1299 – دفتر تجاری در موارد مفصله ذیل دلیل محسوب نمی‌شود:

1 - در صورتی که مدلل شود اوراق جدیدی به دفتر داخل کرده اند یا دفتر تراشیدگی دارد.

2 - وقتی که در دفتر بی‌ترتیبی و اغتشاشی کشف شود که بر نفع صاحب دفتر باشد.

3 - وقتی که بی اعتباری دفتر سابقاً به جهتی از جهات در محکمه مدلل شده باشد.

ماده 1300 - در مواردی که دفتر تجارتي بر نفع صاحب آن دليل نيست بر ضرر او سنديت دارد.

ماده 1301 - امضائی که در روی نوشته یا سندی باشد بر ضرر امضا کننده دليل است.

ماده 1302 - هرگاه در ذیل یا حاشیه یا ظهر سندی که در دست ابراز کننده بوده مندرجاتی باشد که حکایت از بی اعتباری یا از اعتبار افتادن تمام یا قسمتی از مفاد سند نماید مندرجات مزبوره معتبر محسوبست اگر چه تاریخ و امضاء نداشته و یا بوسیله خط کشیدن و یا نحو دیگر باطل شده باشد.

ماده 1303 - در صورتی که بطلان مندرجات مذکوره در ماده قبل ممضی به امضاء طرف بوده و یا طرف بطلان آن را قبول کند و یا آنکه بطلان آن در محکمه ثابت شود مندرجات مزبوره بلااثر خواهد بود.

ماده 1304 - هرگاه امضای تعهدی در خود تعهد نامه نشده و در نوشته علیحده شده باشد آن تعهد نامه بر علیه امضاکننده دليل است در صورتی که در نوشته مصرح باشد که بکدام تعهد یا معامله مربوط است.

ماده 1305 - در اسناد رسمی تاریخ تنظیم معتبر است حتی بر علیه اشخاص ثالث ولی در اسناد عادی تاریخ فقط درباره اشخاصی که شرکت در تنظیم آنها داشته و ورثه آنان و کسی که به نفع او وصیت شده معتبر است.

کتاب سوم - در شهادت

باب اول - در موارد شهادت

ماده 1306 (منسوخه 1370,08,14) - جز در مواردی که قانون استثناء کرده است هیچ يك از عقود و ایقاعات و تعهدات را که موضوع آن عیناً یا قیمتا بیش از پانصد ریال باشد نمیتوان فقط به وسیله شهادت شفاهی یا کتبی اثبات کرد ولی این حکم مانع از این نیست که محاکم برای مزید اطلاع و کشف حقیقت به اظهارات شهود رسیدگی کنند.

ماده 1307 (منسوخه 1361,10,08) - در مورد عقود و ایقاعات و تعهدات مذکوره در ماده فوق کسی هم که مدعی است به تعهد خود عمل کرده یا به نحوی از انحاء قانونی بری شده است نمیتواند ادعای خود را فقط به وسیله شهادت ثابت کند.

ماده 1308 (منسوخه 1370,08,14) - دعوی سقوط حق از قبیل پرداخت دین - اقاله - فسخ - ابراء و امثال آنها در مقابل سند رسمی یا سندی که اعتبار آن در محکمه محرز شده ولو آن که موضوع سند کمتر از پانصد ریال باشد به شهادت قابل اثبات نیست.

ماده 1309 (منسوخه 1367,08,08) - در مقابل سند رسمی یا سندی که اعتبار آن در محکمه محرز شده دعوی که مخالف با مفاد یا مندرجات آن باشد به شهادت اثبات نمیگردد.

ماده 1310 (منسوخه 1370,08,14) - اگر موضوع دعوی عقد یا ایقاع و یا تعهدی بیش از پانصد ریال باشد نمیتوان آن را فقط به وسیله شهود اثبات کرد اگر چه مدعی دعوی خود را به پانصد تقلیل داده یا از مازاد آن صرف نظر کند.

ماده 1311 (منسوخه 1370,08,14) - قیمت پانصد ریال در زمان عقد یا ایقاع و یا تعهد منط است نه موقع مطالبه . ولی نسبت به آن چه که قبل از اجرای این قانون واقع شده مناط قیمت روز مطالبه است.

ماده 1312 - احکام مذکور در فوق در موارد ذیل جاری نخواهد بود.

1 - در مواردی که اقامه شاهد برای تقویت یا تکمیل دليل باشد مثل این که دلیلی بر اصل دعوی موجود بوده ولی مقدار یا مبلغ مجهول باشد و شهادت بر تعیین مقدار یا مبلغ اقامه گردد.

2 – در مواردی که به واسطه حادثه، گرفتن سند ممکن نیست از قبیل حریق و سیل و زلزله و غرق کشتی که کسی مال خود را به دیگری سپرده و تحصیل سند برای صاحب مال در آن موقع ممکن نیست.

3- نسبت به کلیه تعهداتی که عادتاً تحصیل سند معمول نمی‌باشد مثل اموالی که اشخاص در مهمانخانه‌ها و قهوه خانه‌ها و کاروانسراها و نمایشگاه‌ها می‌سپارند و مثل حق الزحمه اطباء و قابله همچنین انجام تعهداتی که برای آن عادتاً تحصیل سند معمول نیست مثل کارهایی که به مقاطعه و نحو آن تعهد شده اگر چه اصل تعهد به موجب سند باشد

4- در صورتی که سند به واسطه حوادث غیر منتظره مفقود یا تلف شده باشد.

5 – در موارد ضمان قهری و امور دیگری که داخل در عقود و ایقاعات نباشد.

ماده 1313 (اصلاحی 1370,08,14) - در شاهد بلوغ، عقل، عدالت، ایمان و طهارت مولد شرط است.

تبصره 1 (الحاقی 1370,08,14) - عدالت شاهد باید با یکی از طرق شرعی برای دادگاه احراز شود.

تبصره 2 (الحاقی 1370,08,14) - شهادت کسی که نفع شخصی به صورت عین یا منفعت یا حق رد دعوی داشته باشد و نیز شهادت کسانی که تکدی را شغل خود قرار دهند پذیرفته نمی‌شود.

ماده 1313 مکرر (منسوخه 1370,08,14) - در شاهد بلوغ - عقل - عدالت - ایمان و طهارت مولد شرط است .

تبصره (منسوخه 1361,10,08) - عدالت شاهد باید با یکی از طرق شرعی برای دادگاه احراز شود .

ماده 1314 - شهادت اطفالی را که بسن 15 سال تمام نرسیده‌اند فقط ممکن است برای مزید اطلاع استعمال نمود مگر در مواردی که قانون شهادت این قبیل اطفال را معتبر شناخته باشد.

باب دوم - در شرایط شهادت

ماده 1315 - شهادت باید از روی قطع و یقین باشد نه به طور شك و تردید.

ماده 1316 - شهادت باید مطابق با دعوی باشد ولی اگر در لفظ مخالف و در معنی موافق یا کمتر از ادعا باشد ضرری ندارد.

ماده 1317 - شهادت شهود باید مفاداً متحد باشد بنابراین اگر شهود به اختلاف شهادت دهند قابل اثر نخواهد بود مگر در صورتی که از مفاد اظهارات آنها قدر متیقنی به دست آید.

ماده 1318 - اختلاف شهود در خصوصیات امر اگر موجب اختلاف در موضوع شهادت نباشد اشکالی ندارد.

ماده 1319 - در صورتی که شاهد از شهادت خود رجوع کند یا معلوم شود بر خلاف واقع شهادت داده است به شهادت او ترتیب اثر داده نمی‌شود.

ماده 1320 - شهادت بر شهادت در صورتی مسموع است که شاهد اصل وفات یافته یا به واسطه مانع دیگری مثل بیماری و سفر و حبس و غیره نتواند حاضر شود.

کتاب چهارم - در امارات

ماده 1321 - آماره عبارت از اوضاع و احوالی است که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می‌شود.

ماده 1322 - امارات قانونی اماراتی است که قانون آن را دلیل بر امری قرار داده مثل امارات مذکوره در این قانون از قبیل مواد 35 و 109 و 110 و 1158 و 1159 و غیر آنها و سایر امارات مصرحه در قوانین دیگر.

ماده 1323 - امارات قانونی در کلیه دعاوی اگرچه از دعاوی باشد که به شهادت شهود قابل اثبات نیست معتبر است مگر آنکه دلیل بر خلاف آن موجود باشد.

ماده 1324 – اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده عبارت است از اوضاع و احوالی در خصوص مورد و در صورتی قابل استناد است که دعوی به شهادت شهود قابل اثبات باشد یا ادله دیگر را تکمیل کند.

کتاب پنجم – در قَسَم

ماده 1325 – در دعاوی که به شهادت شهود قابل اثبات است مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را که مورد انکار مدعی علیه است منوط به قَسَم او نماید.

ماده 1326 – در مورد ماده فوق مدعی علیه نیز می‌تواند در صورتی که مدعی سقوط دین یا تعهد یا نحو آن باشد حکم به دعوی را منوط بقَسَم مدعی کند.

ماده 1327 – مدعی یا مدعی علیه در مورد 2 ماده قبل در صورتی می‌تواند تقاضای قَسَم از طرف دیگر نماید که عمل یا موضوع دعوی منتسب به شخص آن طرف باشد. بنابراین در دعاوی بر صغیر و مجنون نمی‌توان قَسَم را بر ولی یا وصی یا قیم متوجه کرد مگر نسبت به اعمال صادره از شخص آن‌ها آنهم مادامی که به ولایت یا وصایت یا قیمومت باقی هستند و همچنین است در کلیه مواردی که امر منتسب به يك طرف باشد.

ماده 1328 (اصلاحی 1370,08,14) - کسی که قَسَم به او متوجه شده است در صورتی که بطلان دعوی طرف را اثبات نکند یا باید قَسَم یاد نماید یا قسم را به طرف دیگر رد کند و اگر نه قَسَم یاد کند و نه آن را به طرف دیگر رد نماید با سوگند مدعی، به حکم حاکم مدعی علیه نسبت به ادعائی که تقاضای قَسَم برای آن شده است، محکوم می‌گردد.

ماده 1328 مکرر (اصلاحی 1370,08,14) - دادگاه می‌تواند نظر به اهمیت موضوع دعوی و شخصیت طرفین و اوضاع و احوال مؤثر مقرر دارد که قَسَم با تشریفات خاص مذهبی یاد شود یا آن را بنحو دیگری تغلیظ نماید.

تبصره (اصلاحی 1370,08,14) - چنانچه کسی که قسم به او متوجه شده تشریفات تغلیظ را قبول نکند و قسم بخورد ناکل محسوب نمی‌شود.

ماده 1329 – قَسَم به کسی متوجه می‌گردد که اگر اقرار کند اقرارش نافذ باشد.

ماده 1330 – تقاضای قَسَم قابل توکیل است و وکیل در دعوی می‌تواند طرف را قَسَم دهد لیکن قسم یاد کردن قابل توکیل نیست و وکیل نمیتواند به جای موکل قسم یاد کند.

ماده 1331 – قَسَم قاطع دعوی است و هیچ گونه اظهاریه‌ای که مُنافی با قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد.

ماده 1332 – قَسَم فقط نسبت به اشخاصی که طرف دعوی بوده‌اند و قائم مقام آنها مؤثر است.

ماده 1333 – در دعوی بر متوفی در صورتی که اصل حق ثابت شده و بقاء آن در نظر حاکم ثابت نباشد حاکم می‌تواند از مدعی بخواهد که بر بقاء حق خود قسم یاد کند. در این مورد کسی که از او مُطالبه قسم شده است نمی‌تواند قَسَم را به مدعی علیه رد کند. حکم این ماده در موردی که مدرک دعوی سند رسمی است جاری نخواهد بود.

ماده 1334 – در مورد ماده 1283 کسی که اقرار کرده است می‌تواند نسبت به آنچه که مورد ادعای اوست از طرف مقابل تقاضای قسم کند مگر این که مدرک دعوی مدعی سند رسمی یا سندی باشد که اعتبار آن در محکمه محرز شده است.

ماده 1335 (اصلاحی 1370,08,14) - توسل به قسم وقتی ممکن است که دعوی مدنی نزد حاکم به موجب اقرار یا شهادت یا علم قاضی بر مبنای اسناد یا امارات ثابت نشده باشد، در این صورت مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را که مورد انکار مدعی علیه است، منوط به قسم او نماید.

این قانون که مشتمل بر یک‌هزار و سیصد و سی و پنج ماده در ده مرحله که از تاریخ 1307/02/18 الی 1314/08/08 توسط مجلس شورای ملی به تصویب رسیده است.

رئیس مجلس شورای ملی – حسن اسفندیار

